

تاریخ ایجاد در چهارشنبه، ۱۶ آبان ۱۳۹۷ ۰۹:۴۳



یازدهمین جلد از سری مجلد‌های «مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران» کار جمال صفری منتشر شد

پیشگفتار

«ای نمایندگان چشم ملت ایران سیاه شد بس که از بعضی رجال خطاکاری و خیانت دید. و ای برگزیدگان همان چشم از انتظار سفید شد از بس محاکمه رجال وطن فروش را ندید. در مملکتی که مسئولیت وزراء نمودی بی بود و در مملکتی که ملتش این درجه فراموش کارند از خائنین خیانت به همه سرایت مینماید. مصالح مملکت و منافع ملت و ناموس جمعیت فدای اغراض و قربانی کیسه اشخاص میشود و مملکتی که ریسمان دزد، تعقیب میشود، ولی وزراء با وسایل زبردستانه، خود را از مجازات معاف مینمایند مشروطیت چون جسم بیروانی است که به مرور طعمه وحوش و طیور میشود مسئولیت وزراء وقتی تحقق دارد که مجلس شورای ملی اقدامات و عملیات هر وزیری را که منافی مصالح جماعت است تعقیب نماید»

«دکترمصدق - ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ در مجلس شورای ملی»

«برخی از سیاسیون، روشنفکران، روحانیان و نظامیان و... درمنش و روش - با نگرش‌های متفاوت، به خود و به تاریخ، سیاست، جامعه و انسان - با رضا خان و... همخوانی داشتند و همسو بودند، بهمین دلیل رضاخان را در رسیدن به قدرت و نشستن بر تخت سلطنت، یاری داده و آلت فعل اهدافی شدند که بخاطر تحققش،

بیگانه او را شاه کرد. متأسفانه این روش و منش استبدادی در بنیادهای اجتماعی جامعه ایران و اکثریت گروه‌های سیاسی وجود دارد. در بند منیت خود، بطور خود محور و فرا قانونی عمل و حقوق دیگری را پایمال می‌کنند. در واقع برای اینگونه افراد، حقوق و منافع ملی معنائی ندارد. برای شناخت و سنجش و ارزیابی این گونه افراد و قوه و فعل، گفتار و کردارشان، معیار ارزشهای آزمون شده و مورد قبول وجدان بیدار اجتماعی جامعه انسانی و ملی است. انسان‌های روشنگر، آزاده و دمکرات که «وجدان نقاد جامعه در هر یک از دوره‌های تاریخی هستند یا لاقلاً باید چنین باشند»، با احساس مسؤلیت در قبال انسان، تاریخ و جامعه، در بیداری شهروندان و غنای وجدان همگانی آنها می‌کوشند و به جامعه هشدار می‌دهند از استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی غافل نمانند، بنفسه، میزان سنجش عملکرد جامعه می‌شوند، میزانی که نشان می‌دهد جامعه چه اندازه استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی و دیگر فضیلت‌های والای انسانی را متحقق کرده و یا نکرده است. ایران نیازمند اینگونه الگوها است و دریغا که از آنها بسیار کم دارد.»

خواننده گرامی!

یازدهمین جلد از سری مجلد‌های «مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، پیش روی شما است.

متن کتاب را درباره انتخابات فرمایشی مجلس مؤسسان اول آورده ام که :

۱- انتخابات فرمایشی مجلس مؤسسان اول با حضور نظامیان بسرکردگی رضاخان سردار سپه برگزار شد. «و جالب اینجاست که با اینکه بر طبق قانون، انتخابات بر عهده وزارت داخله بود، برگزاری آن بر عهده قشون گذاشته شد. نامه‌ها و تلگرافها از مرکز برای ولایات فرستاده می‌شد و داور و تیمور تاش صحنه گردان آن شدند.

در دستورهای صادره صریحاً و بدون رودربایستی نوشته می‌شد که انتخابات «برای اجرای اوامر مطاع» بوده و می‌بایستی بر طبق میل ایشان به پیش رود. آنقدر در سرعت انتخابات عجله کردند که گاه پس از پایان انتخابات تازه شخصی را از مرکز معرفی می‌کردند و قشون پهلوی ناچار در اندک زمانی نام شخص جدید را اعلام می‌کردند! حتی گاه شخصی به خاطر تشابه نام اشتباهی انتخاب می‌شد و پس از تصمیم نام شخص مورد نظر مرکز به جای وی قرار می‌گرفت. به هر شکلی این انتخابات فرمایشی و قلابی در سریع‌ترین زمان مورد نظر رضاخان برگزار شد و نمایندگان محترم کشور چاباری به سوی تهران آمدند.

مکان برگزاری مجلس مؤسسان تکیه دولت تعیین شد. که به خاطر بزرگی مکان و سگوهای فراوان مجلس را پر عظمت‌تر نشان می‌داد. والبته بسیار با مسماً بود. در واقع آخرین مجلس تعزیه خاندان قاجار در حال اجرا بود. تعزیه قاجاری!» (۱)

۲- در این مجلس فرمایشی مؤسسان، از مخالفان بنام ورجل سیاسی مورد اعتماد ملت نظیر مدرّس، مصدّق، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، مستوفی الممالک، بهار و.. خبری ذنبود. حسین مکی می نویسد: «انتخابات مجلس مؤسسان شروع گردید، در تهران و شهرستانها از طرف عمّال سردار سپه و مأمورین شهربانی و قشون فعالیت زیادی ابراز می شد. کسانی حق داشتند انتخاب شوند که در " لیست " و صورت اسامی دولت صورت داده شده بودند. این لیست را شهربانی و داور و چند نفر دیگر تهیه کرده بودند، در تهران مأمور انتخاب اشخاص در لیست شهربانی بود ولی در شهرستانها مأمورین انتخاب افراد در صورت مزبور رؤسای قشون بودند.

در تهران که مرکز ایران بود و قاعدتاً بایستی انتخاباتش ولو به صورت ظاهر هم شده آزاد باشد اعمال نفوذ کردند و از انتخاب اشخاصی که واقعاً دارای آراء طبیعی بودند جداً جلوگیری نمودند و بهمین لحاظ هم مشیرالدوله، مؤتمن الملک، مستوفی الممالک، مصدّق السلطنه، مدرّس، تقی زاده و غیره که در موقع تغییر سلطنت روی موافق نشان نداده بودند انتخاب نشدند و در عوض کسانی انتخاب شدند که بطور قطع اگر انتخابات آزاد بود از بیست و چهار نفر شاید دو سه نفر آنها انتخاب می شدند. زیرا منتخبین مجلس مؤسسان غالباً دارای حسن شهرت و سوابق روشنی که مورد اعتماد عمومی باشند نبوده، مردم آنها را بخوبی نمی شناختند.» (۲)

۳- براساس نوشته سیروس غنی در کتاب «ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها» وزارت داخله آلت فعل رضاخان و نظامیان بود و او بر این نظر است که :

تشکیل هرچه زودتر مجلس مؤسسان سرلوحه برنامه رضاخان بود. می ترسید که اگر میان مصوبه اخیر مجلس و رأی مؤسسان برای جلوس او به تخت فاصله زمانی زیاد باشد، مخالفان فرصت اتحاد پیدا می کنند. انتخابات مجلس مؤسسان برعهده وزارت جنگ و وزارت داخله بود و اینها از هر جهت محکم کاری کردند. فقط نامزدانی را که مطمئن بودند به رضاخان رأی، یا بگویم تاج، میدهند اجازه دادند انتخاب شوند. در پاره ای حوزه های شهرستانی هیچ انتخابی صورت نگرفت / وزارت داخله به نامزدان اطلاع می داد که به عضویت مجلس مؤسسان برگزیده شده اند. وکلای مجلس که به خلع قاجار رأی دادند تقریباً همه به نمایندگی مجلس رسیدند. (۳)

جا دارد در اینجا به این مهم اشاره کنم که براساس اسناد زیر یکی از صفات بارز رضا خان انطباق طلبی در جهت توقعات بیگانگان بوده است:

۱ - تهران - چهارشنبه ۲۷ آبان [۱۳۰۴] - ۱۸ نوامبر ۱۹۲۵، شماره ۱۵۶

از وزیر مختار فرانسه در ایران به

چند روز قبل از اینکه از لندن عزیمت کنم، آقای نیکلسون که بسمت رایزن انگلستان در تهران تعیین شده بود و پیش از آن در بخش شرق وزارت خارجه بریتانیا کار میکرد. در طی شامی که با هم میخوردیم به من اظهار داشت:

« شما به ایران می روید، شخصی بنام رضا خان در آنجا قدرت را بدست دارد و کارهای مهمی انجام میدهد. ما میترسیم که مبادا او را بقتل برسانند و یا بمیرد، در آن صورت مایه افسوس خواهد بود چون حیف است!...»

وزیر مختار انگلستان پس از اینکه به رضاخان در بالا رفتن از پله های قدرت کمک کرد مصمم شد بگذارد مردی که بهنگام ورود او به ایران یک سرهنگ ساده بیش نبود تا آخرین مراحل بالا برود و به آرزوهای بی پایانش برسد. رضاخان فردا شاه مملکت و صاحب قدرت مطلق امپراطوری می گردد. در مذاکرات طولانی که بین سرپرسی لورن و رضاخان قبل از کودتا [توضیح: تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی می باشد زیرا این گزارش در ۲۷ آبان ماه ۱۳۰۴ نوشته شده است] صورت گرفته شرایط انگلستان را مطرح کرده و اوظاهراً پذیرفته که این شرایط را دست کم در شکل قانون اساسی موجود رعایت نماید: جان ولیعهد در امان باشد، با طرفیانش شدت و خشونت نکند و شاهزاده ها را آزار ندهند و بعد رضاخان در ایران مدافع مملکت علیه هجوم بلشویزم باشد، برای اینکه در خاورمیانه قهرمان حراست تمدن علیه تبلیغات کمونیستی بشود، رضاخان از سرپرسی لورن نصایح ذیل را شنید: دلبستگی و تمایل بر است، هماهنگی با عوامل مذهبی ولی محافظه کار دشمنان فطری دگرگونی جامعه، استقرار یک رژیم فردی، کاهش قدرت وزیران تا حد یک کارمند ساده، تشکیل شورای دولتی، تکیه بر انگلستان و هند، همکاری و اشتراک مساعی فراوان میان یک ارتش ایرانی ملی پر قدرت با ستاد انگلیس در هند.

سرپرسی لورن از من پنهان نساخت خوشحال است باوضع مبهم ایران خاتمه داده و می بیند در آینده طرح و برنامه هایش صورت عمل پیدا میکند و اوضاع آنطور می شود که انگلستان میخواست با عقد قرارداد ۱۹۱۹ باشد... سیاست انگلستان قرین موفقیت گردیده ولی در شرایط حاضر بر شانه فقط یک نفر استوار است... این مرد کیست؟ من شماری از خصوصیات رضاخان را در گزارش قبلی بشماره ۱۴۱ داده ام: یک سرباز تازه به قدرت رسیده، او ناپلئون که نیست هیچ، حتی ژنرال بولانژه هم نمی تواند باشد! بدون اینکه محبوبیت داشته باشد بقدرت دست یافته و پیرامونش دوستانی هم که بتوانند او را کمک کنند بچشم نمی خورد. در آغاز کار و گشایش بخت هم اکنون در وضع بدی قرار دارد و دیری نمی گذرد که در نخستین فرصت همه مملکت علیه وی برخواید خاست... فرض بر اینکه مخالفان وحشت زده و جا خورده مدتهای مدید خاموش بمانند. آیا دولت انگلستان اطمینان خواهد داشت که در دستهایش بیک مرد جاه طلب و بلند پروازی را که دیگر نمی خواهد وعده ای بدهد و آنها نیز نمی توانند او را تهدید نمایند چون جانشینی برایش ندارند نگهدارد؟ بونزوم (۴)

۱ - محمد قلی مجد گزارش وزارت خارجه امریکا «در مورد سیاست بریتانیا و روسیه» در قبال «قدرت گرفتن رضاخان» را به شرح زیر آورده است: در ارتباط با موضع کلی بریتانیا و روسیه شایعاتی می شنویم مبنی بر اینکه آنها دولت یک تنه را ترجیح می دهند. معامله با پهلوی ای که هم در تئوری وهم در عمل قدرت اجرایی را در اختیار دارد بسیار آسان تر از معامله با پهلوی ای است که فقط در عمل قدرت اجرایی را در دست دارد. تا کنون «مرد قدرتمند» ایران، خاندان سلطنتی را در یک دست و مجلس را در دست دیگرش داشت... شاید انگلیسی ها متوجه شدند که شخصیت پهلوی نمی گذاشت وضعیت موجود را تا مدت نامعلومی تحمل کند و با نابودی کامل اغتشاش گران، یعنی جناح دربار، یک دولت قدرتمند یک تنه بهترین و احتمالاً تنها گزینه مناسب بود. همسویی سیاست بریتانیا و روسیه در چند هفته گذشته، هر چند مبتنی بر فرض های کاملاً متفاوتی بوده است، به تسریع و تسهیل برنامه های پهلوی کمک فراوانی کرده است. اما در ارتباط با تحولات آتی، بعید می دانم که شخصیت گستاخ پهلوی بگذارد که او نقش یک مقام اجرائی مقید به قانون را ایفا کند. نمی دانم که آیا، با توجه به بی سوادگی و بصیرت محدودی که دارد، واقعاً مشکلاتی را که در آینده گریبانگیرش خواهد شد می فهمد یا خیر، زیرا دسیسه ها و جاه طلبی های مخالفانش به طور فزاینده ای معطوف به او و فقط او خواهد شد. تصمیم مجلس مؤسسان را نباید از پیش تعیین شده دانست. خیلی ها پیش بینی می کنند که این مجلس بر سر نوعی حکومت پادشاهی به اتفاق نظر خواهند رسید که از قرار معلوم خواسته قلبی پهلوی و وفق نظر انگلیسی هاست. با این حال، ممکن است روس ها و عوامل داخلی که از نتایج حوادث اخیر ناراضی اند، برای عقیم گذاشتن نقشه دست به کار شوند. (۱) در حالی که وزیرمختار بریتانیا در یادداشت مورخ ۳ نوامبر ۱۹۲۵ خود رژیم موقت جدید را به رسمیت شناخته و رضا [خان] را با عنوان «والاحضرت اقدس، رئیس دولت» خطاب کرده بود، [توضیح اینکه «وزیر مختار بریتانیا اجازه یافته است «موقتاً رژیمی را که با تصمیم اخیر مجلس ملی ایران روی کار آمده تا وقتی که مجلس مؤسسان تصمیم نهایی را اتخاذ کند به رسمیت بشناسد، مشروط بر اینکه این رژیم تمام معاهدات و غیره را که در حال حاضر میان بریتانیا و ایران برقرار است، به رسمیت بشناسد و به تعهدات ناشی از آنها عمل کند، و مجاز است با دولت موقت روابط تجاری برقرار سازد.» او امروز یادداشتی به این مضمون به «والاحضرت اقدس، رئیس دولت» تسلیم کرد.] روس ها دولت موقت جدید را به رسمیت نشناختند. وزیرمختار شوروی در یادداشت مورخ ۵ نوامبر ۱۹۲۵ خود اظهار می کند که «دولت اتحاد جماهیر شوروی پس از بررسی دقیق یادداشت مورخ ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ وزیر خارجه ایران، ابراز امیدواری می کند که روابط آتی اتحاد جماهیر شوروی و ایران همچون گذشته موثراً آمیز باقی بماند.» (۲) بونزون، وزیرمختار فرانسه در تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۹۲۵ اجازه یافت «به صورت دو فاکتو دولت موقت را که تحت ریاست والاحضرت اقدس رضاخان پهلوی تشکیل شده است، به رسمیت بشناسد مشروط بر اینکه این

دولت تمام معاهدات و کنوانسیون ها و توافقاتی که میان ایران و فرانسه برقرار است محترم بشمارد، به ویژه توافقنامه باستان شناسی که در ۱۱ اوت ۱۹۰۰ به امضا رسیده است.^(۳) (۵)

* یحیی دولت آبادی در کتاب خاطراتش «حیات یحیی» می نویسد: سردار سپه بعد از تاجگذاری که کارش تمام میشود و دیگر به مستوفی الممالک ها و به مدرس ها احتیاجی ندارد با آنها بسرسنگینی رفتار میکند و مخصوصا بمدرس که دیگر هیچ اعتنا نمیکند آنها هم تکلیف خود را میدانند و بزودی خواهید خواند که عاقبت کارشان چه میشود.

اینک نظری بدربار پهلوی انداخته ببینیم آنجا چه میگردد گفتم دربار پهلوی ولی سردار سپه نام خانوادگی نداشته است و خود اول سلسله است لغت پهلوی را که نام خانواده میرزا محمود خان پهلوی بود برای نام خانوادگی خود اختیار کرده صاحب اول او را وامیدارند از آن نام استعفا بدهد و از این رو منبعد سردار سپه پهلوی و دربارش دربار اعظم پهلوی نامیده میشود و برای ریاست دربار اعظم عبدالحسین خان تیمورتاش بجنوردی خراسانی انتخاب میگردد. این شخص مکرردراین کتاب نام برده شده است. اکنون در میان اشخاص غیر نظامی نزدیکترین اشخاص است بشاه پهلوی و چون تحصیل کرده و خارج دیده و شخص کارکن و تجددخواه است برای تغییر دادن اوضاع مملکت وجودش در دربار مؤثر واقع میگردد و البته همین تیمورتاش و امثال او در دوره پیش از پهلوی هم مصدر کارها بودند بی آنکه توانسته باشند قدمی رو باصلاحات اساسی بردارند پس اساس کار علاقمندی شخص پهلوی است بترقی دادن مملکت که اشخاص تجددخواه میتوانند جرئت کرده بدان تغییراتی کامیاب گردند.

تیمورتاش دربار باشکوهی برای پهلوی مرتب میکند و چون مردم تهران در روزهای آخر که در خانه شاه و در مدرسه نظام هر وقت میخواستند شاه را میدیده اند اکنون هم تصور میکنند میتوانند بدربار و بحضور شاه آمد و شد نمایند. تیمورتاش آب پاک بدست همه ریخته میگوید شرفیابی حضورا علیحضرت برای همه کس ممکن نیست و برای آنها هم که ممکن است وقت و ترتیب معین دارد. تیمورتاش میخواهد با داشتن وزارت دربار نماینده مجلس شورای ملی هم باشد اما نمیتواند به اینکار رنگ قانونی بدهد که وکلاء اگر وزیر شدند بوکالت هم باقی بمانند با وجود این برای اداره کردن مجلس زمام اکثریت مجلس را در دست گرفته هر طور دستور بدهد بهمان طور در مجلس جاری میشود تیمورتاش مانند صدر اعظمهای قدیم در تمام کارهای دولتی در هر وزارتخانه دخالت میکند و هیچگونه عزل و نصبی بی اجازه او واقع نمیگردد.

و بالجمله طولی نمیکشد که تیمورتاش مرجع کل امور مملکت و واسطه میان همه با شاه واقع میگردد غیر از نظامیان و کارهای مربوط به نظام چه شاه پهلوی در کارهای نظامی مانند ایام وزارت جنگ خود دخالت تام کرده بهیچکس هیچگونه رخنه نمیدهد و اگر اسم وزارت جنگ را بر سر کرسی بگذارند صورتی است بی معنی و ابدا اختیاری باو داده نمیشود و باید دانست که در غیر کارهای نظامی شاه پهلوی حاجتمند وجود چنین شخصی است مخصوصا در مسائل مربوط بخارجه و بالاخص بکار روس بلشویک که از آنها اندیشه دارد و در دست داشتن شخصی را که زبان آنها را بداند و با چرب زبانی بتواند ایشان را به مصلحت اغفال نماید

مغتنم می‌شمارد و بهر صورت جای تیمورتاش در دربار پهلوی خالیست و او جای خود را می‌گیرد در صورتیکه معلوم نیست آیا تیمورتاش با آن تلون مزاج که دارد و تجاوز از حدی که لازمه هرمتلون المزاج است آیا خواهد توانست خود را در مقابل شاه پهلوی طوری نگاهدارد که تا آخر دوام کند یا نه؟ و در سیاست خارجی آیا خواهد توانست روس و انگلیس هر دو را راضی نگاهدارد تا بواسطه نارضائی یکطرف از جانب او و یا نارضائی هر دو طرف از هر دو جانب صدمه نخورد و آیا بعد از آنکه شاه پهلوی احتیاجش از وی بر طرف شد باز او این تقرب را خواهد داشت یا نه و بالاخره با بی‌بندوباری شدید که در کار خرج بلکه ول خرجیها زیادرویهها دارد عاقبت زندگانی او چه خواهد شد خصوصا با رفیق ناقلائی که دقیقه‌ئی دست از او برنمیدارد یعنی فیروز میرزا نصره الدوله مسائلی است که آینده را باید انتظار کشید بهر صورت اکنون این شخص شخص دوم مملکت شمرده میشود و هر کس با اسم رئیس دولت باشد ناچار باید مطیع اوامر تیمورتاش که حکایت کننده از امر شاه است بوده باشد.

در اینصورت پیداست عمر ریاست مستوفی الممالک که در باطن در اثر قرارداد پنهانی روی کار آمده است و در ظاهر باصرار شاه که حتی برای حفظ صورت باو پیغام داده شده که اگر بر شما ناگوار است بمن تعظیم نمائید من از شما توقع تعظیم کردن ندارم بیائید ریاست وزراء را قبول نموده دولت را تشکیل بدهید بسی کوتاه خواهد بود چه نه او میتواند آلت بی‌اراده‌ئی در دست شاه و وزیر دربارش بوده باشد و نه آنها میخواهند در مقابل قدرت و اختیارات نامحدودی که برای خود قائل هستند اراده شخص دیگری را ببینند آنهم اراده‌ئی که نظریات اشخاص دیگری را هم در هر لباس در برداشته باشد.

مستوفی الممالک باشتباهی که در قبول کردن این ریاست کرده است وقتی پی میبرد که خود را در میان دو محذور می بیند یا آلت بی‌اراده شدن مانند یک سرباز در مقابل صاحب منصب خود و یا اگر بپذیرند استعفاء دادن و خارج شدن خصوصا که بار سنگین توقعات مدرس و جمعی از همدستان او را هم بدوش گرفته و نمیتواند یک قدم هم آنها را بمقاصد خود نزدیک نماید.

مستوفی الممالک بعد از یک عمر آقائی کردن ساعت‌های سختی از عمر آخرین ریاست خود را طی میکند با اضطراب ظاهری و باطنی و بالاخره ناچار شده استعفا میدهد و کنار میرود. (۶)

به بیان دیگر، اصغر شیرازی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران دربارهٔ پس از «نشستن رضاخان بر کرسی سلطنت» بر این نظر است که:

با نشستن رضاخان بر کرسی سلطنت راه برای گذار او به یک سلطان مستبد، همان طور که مصدق پیش بینی کرده بود، باز شد.

مجلس غیرقانونی مؤسسان با رأی مثبت قریب به اتفاق آراء به آنچه او می طلبید، پاسخ موافق داد. از ۲۷۰ نماینده این مجلس تنها سه نفر رأی ممتنع دادند.

دوازده نفر نیز غایب بودند (کاتوزیان، «دولت و جامعه در ایران»، ۱۳۷۹، ص ۴۱۰).

مصالحه ای که رضاشاه در اوائل سلطنت خود با مدرس کرد، دیری نپایید و مانع پیشرفت استبداد نگردید.

مصالحه به نحوی که مدرس می طلبید، شامل براستقلال مجلس، خاتمه حکومت نظامی و تعیین هیئت وزرا به نحو مورد قبول او بود.

به پیشنهاد او هیئت دولت باید از مشروطه طلبانی چون مصدق و تقی زاده و به ریاست مستوفی الممالک تشکیل می شد. مصدق و تقی زاده این مصالحه را نپذیرفتند. مستوفی در اثر فشار مدرس پذیرفت، ولی با مشاهده دخالت های مستمر رضاشاه در اوایل خرداد ۱۳۰۶ استعفا داد.

او که از پذیرش این سمت سخت پشیمان شده بود، به جانشین خود، مخبرالسلطنه گفت :

« قبول کار سبب شد که من تا چانه در لجن فرو بروم. شما سعی کنید تا سر در لجن فرو نروید.» [نطق های دکتر مصدق] جلد اول دفتر دوم - انتشارات مصدق - ص ۵۲]

یکی از علل این ندامت حمله مشکوکی بود که چند ماه پیش از آن، یعنی در اوائل آبان ۱۳۰۵ به جان مدرس شده و بخت مصالحه را کاسته بود. بنابراین مدرس مبارزه را دوباره آغاز کرد و هزینه آن را با زندگی ده ساله تبعیدی در خوف و کشته شدن در کاشمر به دست مأموران شهربانی پرداخت.

در فصل پیش، از روشنفکرانی که دل از مشروطیت کنده و هواخواه حکومت مقتدر مرکزی شده بودند سخن رفت، همین طرز این که برخی از آنها دیکتاتورهایی مانند میکادو، موسولینی یا آتاتورک را برای ایران الگویی مطلوب می پنداشتند.

آنها از سرسخت ترین طرفداران رضاخان بودند، زیرا او را شخصی می دیدند که با این الگو مطابقت داشت. ولی برخی از این روشنفکران خواهان دیکتاتوری فردی نبودند، بلکه همان طور که ابوالحسن حکیم در نامه ای به افشار در آبان ۱۳۰۲ نوشت، آنچه مطلوب آنها بود،

دیکتاتوری هیئت نخبگان بود که «حداقل از صد نفر با اراده تشکیل شده باشد» (کاتوزیان، «دولت و جامعه در ایران»، ۱۳۷۹، ص ۳۸۱ و بعد). دیدیم که افشار هم با «کنسنتراسیون» (تمرکز) قدرت مخالفت کرد. ولی آنچه در عمل انجام شد، تمرکز و تراکم قدرت در دست فردی بود که مرزی برای خود کامگی و استبداد شخصی نمی شناخت. (۷)

از اینرو، تجربه دوران حکومت پهلوی اول و دوم و دوران چهل ساله رژیم ولایت فقیه معلوم می کند که رشد و توسعه، از راه استقرار دموکراسی و برخورداری ایرانیان از حقوق شهروندی، بدون استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی و در نتیجه، برقرار شدن حاکمیت جمهور مردم میسر نخواهد گشت.

تجربه و سرنوشت تجدد خواهان دوران رضا شاه پهلوی و اصلاح طلبان و ترقی خواهان رژیم کودتای دست نشانده انگلیسی - آمریکائی محمد رضا شاه و اصلاح طلبان درون رژیم قرون وسطی و مطلق العنان ولایت فقیه درس عبرت است.

در حقیقت، بهاء دادن به اینگونه روش ها و منش های آزمون شده و تکرار تجربه شکست خورده البته پشیمانی بیار می آورد و پشیمانی در غیاب بکارگیری خرد نقاد، ایجاد یاس می کند. تا این هنگام، ما تجربه شکست خورده را تکرار کرده و پشیمان شده و باز تکرار را مکرر کرده ایم، غافل از اینکه استمرار بخشیدن به تکرار و پشیمانی به مرگ در ویرانی می انجامد.

در اینجا، بویژه روی سخنم به برخی از گروهها و عناصر ایرانی است، به پیروان «هدف وسیله را توجیه می کند» می باشد که با تمام وقاحت با کمک مادی و حمایت سیاسی کشورهای آمریکا و... با لفاظی، دائم شعار دمکراسی، سکولاریسم... سر می دهند.

این سیاست خانمانسوز یعنی باز سازی استبداد داخلی و تولید فساد، دزدی و غارتگری بر ضد منافع و حقوق ملی است.

به بیان دیگر، "همین اشخاص" و "همین آدمها" و "همین وارثان پدران و اجداد دزد و مستبد و دست نشانده اشان" و "همین گروههای" هرهری مسلک و بی ثبات در خدمت بیگانگان و آلت فعل سیاست آمریکا، آنهم بصورت کمدی مسخره، کاریکاتور و تکرار تراژدی گذشتگان هستند و از خود هستی ندارند، از درون خالی و در فعلیت بی شخصیت و فرومایه می باشند. جان کلام برای آنهایی که از کژراهه و گذشته خود به سرسپردگی به سلطه خارجی و یا به استبداد داخلی خود پشیمان هستند اینست که راه کار در خارج شدن از این دور و چنبره ویرانگر و جبران آن است.

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله ماست
آنچه البته به جایی نرسد فریاد است

و اما، حسین سمیعی (ادیب السلطنه) که مدت پنج سال در خدمت درباری خود، شاهد و ناظر رفتار و پندارهای رضاشاه بوده است و خاطراتش مانند خاطرات اسدالله علم برای تاریخ معاصر ایران مهم می باشد.

وی در تجربه بالینی واز نزدیک در باره برخی از خصوصیات اخلاقی رضاخان که نمونه ای از ویرانسازی است «حتی آنجا که رفتار و کردارش [بدون هیچ مقصود جنسی پدیدار می شود، در کورتترین لهیب ویرانسازی؟؟، نمی توان تشخیص نداد که ارضای این غریزه با میزان فوق العاده زیادت لذت خود دوستانه

همراه است، زیرا که آرزوهای کهنه ی خود را برای قدرت مطلق ارضاء می کند.» (۸) در زیر به نقل از کتاب خاطرات حسین سمیعی (ادیب السلطنه) اشاره می کنم:

نظر رضاشاه در شناختن اشخاص

«... پهلوی هرکس را که یکی دوبر می دید و محاوره‌ای می کرد به خوبی می فهمید که بار و مایه او چیست و به اصطلاح چند مرده حلاج است.

پهلوی درانتخاب اشخاص برای کارهیچ زحمتی نداشت. زیرا اولاً چنانکه گفتم اشخاص را در نظر اول و دویم و یکی دوبر ملاقات خوب می شناخت و میزان لیاقت و کفایت او را به دست می آورد و می فهمید که هرکس برای چه کار مناسب تر است. ثانیاً او اشخاص را به مصلحت کارانتخاب نمی کرد بلکه همیشه نظر به مصلحت شخص خود داشت و هرکس را که انتخاب می کرد برای همان منظور و مصلحت خودش بود و مبنی بر سیاست روزمره که به کار می برد.

در این انتخاب هم نه چنان بود که هرکس را در خور لیاقت و شایستگی که دارد به کاری بگمارد زیرا به کرات دیده شد که کارهایی را به اشخاصی رجوع می کرد که هیچ مناسبت و صلاحیت آن کار را نداشتند.

من خود به خاطر دارم که در کابینه هدایت (مخبر السلطنه) محمود جم را به وزارت فوائد عامه منصوب ساخت و پس از چندی که مصالح شخصی او اقتضا کرد کریم آقا بوذرجمهری رئیس شهرداری تهران را به جای جم و جم را به ایالت خراسان مأمور کرد و در همان روز که این انتخاب صورت می گرفت در هیئت دولت حضور داشتم که به جم گفت تو نمی توانی یک وزیر خوبی باشی، اما می توانی والی خوبی بشوی.

با چنین عقیده‌ای که درباره جم داشت یک روز هم دیدیم همان جم را که نمی توانست وزیر خوبی باشد به ریاست وزارت منصوب کرد و به جای مرحوم فروغی هر قدر هم فکور و دانشمند و سیاستمدار بود یا جم هر چه هم بی کفایت و نامناسب، آلتی بیش نبودند و در حقیقت روح و معنی کار در دست خودش بود و هر طور می خواست این آلتها را به کار می انداخت، منتها یکی بهتر و بیشتر می توانست آلت اجرای مقاصد او بشود و یکی کمتر.

این آلت قرار دادن اشخاص هم تا وقتی بود که احتیاج او به وجود اشخاص باقی بود و همین که آن احتیاج تمام می شد دیگر با آن اشخاص کاری نداشت و آنها را یا به بهانه‌ای مورد سخط و غضب خود قرار می داد و یا اگر نمی توانست بهانه‌ای پیدا کند با بی‌اعتنایی عذرش را می خواست.

اشخاصی که مصدر مشاغلی بودند و تحت امر و فرمان او قرار می‌گرفتند بایستی تمام زندگانی خود را وقف اجرای امر و نهی او بکنند و از لذایذ زندگی هیچ تمتّع نبرند. حتی اگر بیمار هم می‌شدند بایستی با حال بیماری در سرکار خود حاضر شوند و جان بکنند و او ابدانمی‌خواست قبول کند که کسی به علت بیماری نمی‌تواند کار بکند.

چنان که مرحوم فروغی در موقعی که رئیس الوزرا بود چند روزی به سبب حمله قلبی که داشت نتوانست به دربار بیاید یا در هیئت دولت حضور پیدا کند و تقریباً یک هفته در خانه خود خوابیده و مشغول معالجه بود. یک روز دکتر معالج او که گویا دکتر امیراعلم بود اتفاقاً آن وقت افتخار ملازمت دربار شاهنشاهی و طبابت مخصوص را نیز داشت بر حسب معمول به دربار آمده بود و شاه در باغ قدم می‌زد.

از دکتر پرسید فروغی چطور است. عرض کرده‌نوز بهبود کامل نیافته است. شاه با لحنی مسخره آمیز گفت چه مرگش است که این قدر طول کشیده، یا بمیرد یا بیرون بیاید و کار کند.

پهلوی به بعضی ناخوشیها از قبیل گریپ و آنژین و تب و نوبه و رماتیسم و امثال اینها اهمیتی نمی‌داد و می‌گفت برای این کسالتها نباید خوابید و از کار غفلت کرد. پهلوی مانند آن آهنگر که به شاگرد خود می‌گفت «بمیرو بدم» از متصدیان کار انتظار داشت که در حال نزع هم از اجرای امر و نهی او خودداری نکنند. چنان که کرارا می‌گفت که من خود غالباً با تب سی و نه درجه و چهل درجه کار می‌کنم.

غالباً اتفاق می‌افتاد که وزراء با حال گریپ و تب و درد سینه از ترس در هیئت وزرا حاضر می‌شدند و اگر در موقعی که خود شاه در جلسه وزرا نشسته بود وزیر می‌گفت که مبتلا بود سرفه می‌کرد اوقاتش تلخ می‌شد و متغیر می‌گردید. گاهی هم می‌گفت «خفه شوچه خبر است». به این جهت هر وقت کسی سرفه‌اش می‌گرفت ناچار بود از جلسه بیرون برود و سرفه‌های خود را بکند و سینه خود را با آب گرم نرم نماید و تسکین دهد و برگردد.

پهلوی با همه این سختگیریها که داشت از تشویق و قدردانی و حق‌شناسی هم مضایقه می‌کرد و اشخاصی که برای او کار می‌کردند هر قدر هم صمیمیت و حسن خدمت به خرج می‌دادند و هر چه هم خوش‌رقصی می‌کردند و می‌خواستند زحمات خود را خوب جلوه بدهند و رضای خاطر او را جلب کنند کمتر اتفاق می‌افتاد که از او اظهار رضایت و تشویقی ببینند و امیدوار شوند که بحمد الله خدمات آنها منظور نظر آفتاب اثر همایونی گردیده است. در صورتی که اگر فی الجمله لغزش یا غفلتی از یک نفر می‌دید محال بود که صرف نظر کند. همه مؤاخذه بود و قهر و غضب و فحش و ناسزا، و بیچاره کسی که خطایش قدری بزرگ بود.

بهترین شاهد برای اثبات این معنی و وصف بی‌وفایی پهلوی همان سرگذشت تیمورتاش و نصره الدوله و داور و سردار اسعد و دادگر است که در درجه اول تیمورتاش و در درجه دوم و سیم نصره الدوله و داور و

دادگر و سردار اسعد برای اجرای نظریات و پیشرفت مقاصد او بهترین آلت بودند و عجیب‌ترین نقشها را بازی کردند و هرگونه فداکاری را در این راه مبذول داشتند. اینها همه عناصر و عوامل کشوری بودند.

اگرچه عوامل وایادی لشکری او نگاه کنیم عده بی‌شماری را از امراء و سران لشکر و افسران ارشد و غیرهم رامی‌بینیم که همه شهدای این راه گردیده و سرو جان در راه رضای پهلوی باختند که از آن جمله‌اند امیرلشکر عبد الله طهماسبی و امیرلشکر محمود آیرم فرمانده لشکر غرب و امیرلشکر جان محمد فرمانده لشکر خراسان و امیرلشکر محمود انصاری امیراقتدار و سرلشکر محمد حسین آیرم و سرتیپ محمد درگاهی و امثال آنها.

پهلوی تا وقتی که به وجود این عوامل محتاج بود و از جانبازیهای این اشخاص می‌توانست استفاده کند آنها را محرم اسرار و [رفیق] حجره و گرمابه و گلستان قرار داده است. دست آنان را در هرچه می‌کردند باز می‌گذاشت و همین که احتیاجش از آنها رفع می‌شد و یا دخالت آنان را در کارها بیش از آن منافی مصلحت خود می‌دانست هریک را به بهانه‌ای در عقابین خشم و غضب خود می‌انداخت و انواع بلاها را بر سر آنها می‌آورد.

خودپسندی و خرسندی از تملقات و احساسات اعم از اینکه راست باشد یا دروغ

پهلوی بالطبع مردی خودخواه و مغرور و از خودراضی بود. از همان وقت که زمام کارها را به دست گرفت این صفات کمابیش از او بروز می‌کرد و هرچه بر اختیار و اقتدارش افزوده می‌شد این اوصاف از او بیشتر ظاهر می‌گردید.

علی‌الخصوص که متملقان گزاف‌گو و بادنجان دورقاب‌چینان چرب‌زبان در اطراف او جمع شده، او را به انواع مدایح و مناقب می‌ستودند و چیزهایی در حق او قائل می‌شدند که ابدا در او وجود نداشت و در این تملقات و خوش‌آمد گوییها کار مبالغه را به جایی می‌رساندند که گاهی او را مأمور علنی و فرستاده خدا و «مؤید من عند الله» می‌خواندند. آن مرد عامی خودپسند هم با آنکه می‌دانست غالب این حرفها و ستایشها دروغهایی است که مردم چاپلوس و منفعت‌جو از روی اغراض و مقاصد شخصی به هم می‌بافند و برای خوش‌آمد و ریشخند او می‌گویند و هیچ کدام اساس و حقیقت ندارد، معه‌ذا خوشش می‌آمد و برای شنیدن این دروغها به آن متملقان بی‌حقیقت دل می‌داد و قلوبه می‌گرفت.

آنها دروغها را ساخته و پرداخته و به قالب می‌زدند و به او تحویل می‌دادند و او هم می‌شنید و باور می‌کرد. «که منم طاووس علیین شده» و باورداشت که حقیقه همان‌طور که این اشخاص می‌گویند مردی فوق‌العاده و ماوراء‌الطبیعه است و کارهایی که در این کشور کرده است در حکم کرامت و اعجاز است و چون هیچ وقت از ایران بیرون نرفته و ترقیات کشورهای جهان را به چشم ندیده بود تصور می‌کرد و همین‌طور هم آن مجیزگویان نامرد به او خاطر نشان می‌کردند که آنچه او کرده است در هیچ جای دنیا نظیرش را نکرده‌اند

و بر روی همین عقیده و تصوّر از مردم جز کرنش و تعظیم و ستایش و تکریم و بندگی و فداکاری و چاکری و فرمانبرداری توقّع و انتظاری نداشت و اگر اتفاقاً در میان این دروغگویان و یاوه سرایان یکی فی الجمله درمبالغه کوتاهی می‌کرد یا لکنتی در زبانش پیدا می‌شد یا بیانش برای اشباع و اغراق نارسا بود اوقات پهلوی تلخ می‌شد و کینه آن بنده گنهکار در سینه آن خدای قادر قهار جای می‌گرفت.

تدبیر کار و زمینه سازی

پهلوی در حسن تدبیر و نقشه کشی و زمینه سازی یدی طولی و مهارتی به کمال داشت و کمتر اتفاق می‌افتاد که در نقشه‌هایی که می‌کشید و دوز و کلکی که می‌چینید موفقیت حاصل نکند. بهترین گواه همان زمینه است که برای کودتای سیم اسفند تهیه کرد و تدبیر و لطایفی که بعد از کودتا برای جلب کردن افراد و طبقات و جمع کردن اسباب و وسایل پیشرفت مقصود به کار می‌بست.

اولاً دیدیم که در همان آغاز کار و در ظرف دو سه ماه شریک عمل و رفیق راه خود سید ضیاء الدین را که یگانه داعی مقام و موی دماغ او بود از میان برداشت و میدان را برای خود خالی کرد.

ثانیاً یکی دو سال وقت خود را با بردن و آوردن کابینه‌های مختلف سه چهار ماهه و پنج ماهه مشغول داشت و در حقیقت آزمایش‌هایی از اشخاص می‌کرد و در این ضمن با تمام طبقات مردم تماس یافته و با همه متولیان و سردسته‌ها و پاطوق‌دارها سروکاری پیدا کرده، هر یک را به نحوی فریفت و هر دسته را با نیرنگی به سوی خود جلب نمود تا بالاخره بر خر آرزوی خود سوار شده و با احراز مقام ریاست وزراء زمام کارها را مستقیماً و مستقلاً به دست گرفت و این هنوز اولین مرحله‌ای بود که به سوی منزل مقصود طی می‌کرد.

و چون بر همه کارها مسلط و مستولی گردید دامنه تدابیر و عملیات خود را وسعت داد و هر چندی بر حسب اقتضای وقت و مصلحت کار خود یک دسته را پیش می‌کشید و یک عوامل مؤثری را به دست می‌گرفت و همین که از آن دسته و آن عوامل استفاده خود را تکمیل می‌کرد از آنها می‌برید و به دسته دیگر نزدیک می‌شد و عوامل تازه‌ای را به روی کار می‌آورد و این خود یکی از صفات و تدبیرات برجسته او بود که تا آخر زمامداری خود به کار می‌برد و از اشخاص تا اندازه‌ای که می‌خواست و می‌توانست استفاده می‌کرد و پس از رفع احتیاج آنها را به هیچ می‌شمرد.

چنانکه چندی با مدرّس و حواریّون او روی هم ریخت و ظاهراً با مشورت و صوابدید آنها کار می‌کرد و پس از چندی روی از آنان برمی‌تافت و با سلیمان میرزا و سوسیالیست‌ها بند و بست نمود و آنها را آلت اجرای مقصود قرار می‌داد. با هیچ یک از این دسته‌ها هم راست نمی‌گفت و هر چه می‌کرد همه ظاهر سازی بود که رفته رفته کار را به نفع خود تمام کند و بر گردن آرزو سوار شود.

مرا خود در این زمینه‌ها قصّه‌ای است که چون خود در بعضی از آنها وارد بوده‌ام بی‌مناسبت نیست که در این جا بعضی قسمت‌ها را که به خاطر دارم به نحو اجمال بیان کنم.

پهلوی پیش از آنکه به پادشاهی برسد چنانکه گفتیم برای رسیدن به مقصود نقشه‌هایی می‌کشید و زمینه‌هایی می‌ساخت و بند و بستهایی با این و آن و این دسته و آن دسته می‌کرد.

از جمله در اوایل امر با حزب سوسیالیست که لیدرهای برجسته آن عبارت از میرزا محمد صادق طباطبایی و سلیمان میرزا و حاجی میرزا علی محمد دولت‌آبادی و میرزا قاسم خان صورو چند تن دیگر بودند روی هم ریخت و بالاخره کابینه‌ای تحت ریاست خود تشکیل داد که اکثریت آن با سوسیالیست‌ها بود و سلیمان میرزا و میرزا قاسم خان صورو و حاجی عز الممالک اردلان و معاضد السلطنه پیرنیا جزو اعظم آن بودند و باقی هم اگر سوسیالیست نبودند متمایل به سوسیالیزم بودند. طباطبایی هم که مهمترین لیدر این جماعت بود به سفارت کبرای ایران در آنکارا منصوب و روانه گردید.

عمر این کابینه چند ماهی طول کشید و سوسیالیست‌ها رتق و فتقی داشتند و خودنمایی‌هایی می‌کردند. ولی پس از چندی کم‌کم سیاست پهلوی عوض شد و خود را از سوسیالیست‌ها بی‌نیاز دید و مصلحت چنان اقتضا کرد که سر خر را به طرف مدرّس و طرفداران او برگرداند.

تیمورتاش و مشارالملک در این کار دستی داشتند و او را بر ضدّ سوسیالیست‌ها برمی‌انگیختند. داور و نصرت الدوله هم در زیر پرده انگشت‌هایی می‌رسانیدند و دامنهایی به آتش می‌زدند تا عاقبت پهلوی را واداشتند که کابینه را عوض کند و کابینه دیگری که سوسیالیست‌ها در آن نباشند تشکیل دهد.

من در آن وقت معاون ریاست وزرا بودم. در این جا بی‌مزه نیست که چگونگی ورود خود را به معاونت ریاست وزرا بیان نمایم. چند ماه پیش از این تاریخ من حکمران تهران بودم. یک روز که در اداره حکومتی نشسته بودم آمدند گفتند حضرت اشرف رئیس الوزرا می‌فرمایند دو ساعت و نیم بعد از ظهر به منزل من بیائید با شما کاری دارم. گفتم بگوئید اطاعت می‌کنم.

ساعت و نیم بعد از ظهر برخاسته به منزل ایشان رفتم. هوا هم گرم [بود].

همین که وارد حیاط شدم رئیس الوزرا را دیدم در ضلع شرقی عمارت بیرونی خود در سایه دیوار قدم می‌زند. چشمش که به من افتاد با سر و دست اشاره کرد که بیا.

جلورفتم و نزدیک شدم. مختصر احوالپرسی کرد و بعد با یک قیافه عبوس و یک لحن عتاب‌آمیز ساختگی گفت فلانی من هیچ انتظار نداشتم که تو با من مخالفت کنی و با مخالفین من همدست شوی.

از این حرف او خیلی تعجّب کردم که یعنی چه. من چه مخالفتی با این مرد داشتم و با کدام مخالف او همدست شده‌ام. این اشتباه از کجا ناشی شده است.

در جواب گفتم این موضوع را بکلی تکذیب می‌کنم و هر کس چنین راپرتی به حضرت اشرف داده است برخلاف حقیقت عرض کرده و من هیچ مخالفتی با شخص شما نداشته و ندارم.

گفت خیر این طور نیست. گفتم به چه دلیل. گفت به دلیل اینکه شما با درباریها مربوطید و پیش ولیعهد می‌روید (آن وقت سلطان احمد شاه در اروپا بود و محمد حسن میرزای ولیعهد برادرش در تهران نایب السلطنه بود) و به اتفاق قوام الدوله از من بد می‌گوئید و سعایت می‌کنید.

من از شنیدن این سخنان که بکلی برخلاف حقیقت و مابین با رویه من بود بی‌اختیار خنده‌ام گرفت. با نگاه تعجب‌آمیزی پرسید چرا می‌خندی. گفتم این راپرتها که به حضرت اشرف داده‌اند بقدری بی‌اساس و لایتجسبک است که جز خنده جوابی ندارد. من کجا و این حرفها. من کی از قاجاریه دل خوشی داشته‌ام و چه طرفی از طرف آنها بسته‌ام، یا چه خدمتی به مملکت کرده‌اند که حالا طرفدار آنها بشوم و بروم بر ضدّ شما که می‌خواهید به مملکت خدمت بکنید با آنها بسازم. خوب است به دیوان اشعار و نوشتجات من مراجعه کنید و ببینید چه چیزها در ذکر معایب و مفاسد دوره‌های گذشته و اعمال زمامداران و مخصوصا زمان محمد علی شاه و موقع خطرناک باغ شاه و استبداد صغیر ساخته و پرداخته‌ام.

این حرفها را که زدم یک‌دفعه لحن سخن رئیس الوزرا تغییر کرد و شروع به خندیدن نمود و با مهر و ملامطتی تمام گفت که من این حرفها را برای آزمایش شما زدم و شوخی می‌کردم. من شما را خوب شناخته‌ام و می‌دانم که اهل انتریک و فساد نیستید و برخلاف مصلحت مملکت کاری نمی‌کنید. هیچ راپرتی هم از جایی به من نرسیده است و حالا برای مقصود دیگری شما را خواسته‌ام که با شما صحبت کنم. گفتم بفرمائید.

گفت من میل دارم که شما قدری نزدیکتر به من کمک کنید، یعنی معاون من بشوید. گفتم در صورتی که این طور صلاح دیده باشید و از من کمکی برآید البته حاضرم. گفت بسیار خوب از فردا صبح بیائید و مشغول کار شوید. من نیز در همان روز با حکومت تهران وداع گفتم و به مشغولیت تازه پرداختم.

چنان که معمول است جلسات هیئت وزرا هفته‌ای سه روز از دو ساعت بعد از ظهر در گلستان تشکیل می‌شد. آن وقت ناهاری هم برای هیئت دولت تهیه می‌کردند. ولی خود رئیس الوزرا ناهار را در منزل خود می‌خورد و دو ساعت بعد از ظهر می‌آمد. هیچ وقت هم اتفاق نیفتاد که از دو ساعت بعد از ظهر تخلف کند. در سر ساعت حاضر می‌شد و جلسه را تشکیل می‌داد و در کارهای مملکت تصمیمات لازمه می‌گرفت و دستورهای قطعی می‌داد. در سر ساعت چهار برمی‌خاست و می‌رفت.

یک روز من در گلستان و در اطاق خود مشغول کار بودم، وزراء هم به مجلس رفته بودند. نیم ساعت بعد از ظهر از مجلس آمدند. ناهار هم حاضر بود فوراً مشغول ناهار شدیم که زودتر خود را برای موقع آمدن

رئیس الوزرا آماده کنیم، زیرا رئیس الوزرا بقدری جدی و مراقب و سخت گیر بود که همه از او مثل بچه مکتبی از آخوند می ترسیدیم که مبادا یک دفعه بیاید و ما در هیئت حاضر نباشیم.

در بین اینکه مشغول ناهار بودیم پیشخدمتی آمد به گوش من گفت حضرت اشرف شما را به فوریت خواسته اند. تفصیل را به آقایان وزراء گفتم و ناهار را با عجله خوردم و سوار شده رفتم. وارد حیاط که شدم دیدم در بغل دیوار راه می رود و منتظر من است. نزدیک رفتم گفتم فرمایشی بود. گفت بلی من امروز به هیئت نخواهم آمد و این وزراء هم باید عوض شوند. خواستم شما از قول من به وزراء بگوئید فوراً استعفا بدهند.

از این فرمایش رئیس الوزرا [ای] حکومت مشروطه و دولت پارلمانی خیلی حیرت کردم که با اصول قانونی هیچ وفق نمی داد و بدون اینکه خود رئیس دولت استعفا کند به هیچ وزیری نمی توان گفت استعفا بده، مگر اینکه وزیری خودش بخواهد از کار کناره کند و استعفا بدهد. گفتم البته امر مبارک را اطاعت می کنم ولی این محذور قانونی هم در میان هست. از این سخن من روی درهم کشید. گفت من شما را می گویم بروید به وزراء از طرف من این طور بگوئید. شما تکلیفی جز رسانیدن پیام من ندارید. دیدم چاره ای نیست. تدبیری به خاطر رسید که لااقل سندی از او تحصیل کنم که اگر فردا اعتراضی کردند ریش من درگیر نباشد.

گفتم اجازه می دهید که عین این فرمایش حضرت اشرف را کتبا به وزراء ابلاغ کنم و چیزی بنویسم و امضاء بفرمائید. گفت بسیار خوب. هر چه صلاح می دانید بنویسید بدهید امضاء کنم. فوراً به اطاق دفتر رفتم و به نام هریک از وزراء نامه ای نوشته و بردم که امضاء کند. همه را امضاء کرد جز یکی را که به نام فروغی بود که آن وقت وزیر خارجه بود. گفت فروغی باید بماند و بقیه بروند.

نامه ها را بعد از امضاء برداشته به گلستان بردم. وزراء در اطاق جلسه منتظر ورود رئیس الوزرا بودند. من دیگر پیش آنها نرفتم و خود را نشان ندادم و مرحوم عنایت الله خان سمیعی (مدبر الدوله) را که آن وقت رئیس دفتر ریاست وزراء بود خواستم و موضوع را حالی کردم و نامه ها را به او دادم و گفتم فروغی از این میانه مستثنی است. شما قبلاً فروغی را محرمانه از این جریان مطلع سازید که به بهانه ای از اطاق وزراء بیرون بیاید و بعد بدون اینکه کسی بداند من این جا هستم این پاکتها را به پیشخدمت بدهید ببرد و در جلو وزراء بگذارد. این را گفتم و فوراً به اطاق دیگر رفته تمدد اعصابی کردم.

سمیعی هم فوراً به دستوری که داده بودم رفتار کرد. وزراء از این پیش آمد ناگهانی و بی مقدمه متحیر مانده و بالاخره چاره ندیده بودند جز اینکه دسته جمعی نامه ای نوشته استعفا کردند و برخاسته دست از پا دراز تر به خانه های خود رفتند.

بعد از ساعتی که من منتظر نتیجه بودم مرحوم سمیعی آمد و استعفانامه وزراء را آورد و به من داد. من هم فوراً سوار شده به منزل رئیس الوزرا رفتم و نامه را دادم. خواند و خیلی خوشوقت شد که کاری به این

دشواری در ظرف یکی دو ساعت بدون هیچ اشکال انجام گرفته است. البته این تغییر و تبدیل به میل و شاید برحسب دستور مدرّس بود که با سوسیالیست‌ها سخت مخالفت می‌کرد. زیرا از چندی به این طرف رئیس الوزرا صلاح خود را در سازش با مدرّس دیده بود و این بود که از رفقای سوسیالیست خود دست کشید.

از همان ساعت درصدد تهیه و تشکیل کابینه تازه برآمد و بعد از سه روز تشکیل داد. مرا هم در این کابینه داخل و پست وزارت عدلیّه را به من محوّل کرد.

تیمورتاش و سردار اسعد و مشارالملك هم که دربرهم زدن کابینه سوسیالیست‌ها. باری هم این آهو گردانی‌ها را می‌کرد و از همه طبقات و افراد مختلف آزمایشهای کامل می‌نمود و چون تا یک اندازه زمینه‌ها را به نفع خود آماده ساخت اندک‌اندک با دربار و مقام سلطنت درانداخت و عوامل مختلف را به کار واداشت. در طیّ این مدّت هم چند تن از بازیگران زبردست را به دام آورده و در میان معرکه افکنده بود، مانند تیمورتاش و نصرت‌الدوله و داور و دادگر و تدین و امثال آنها. بر اثر این نیرنگها روزبه روز روابط او با دربار تیره‌تر گردید و سلطان احمد شاه بدبخت بالاخره مجبور شد به اروپا برود و جان خود را از این مهلکه نجات بدهد.

رفتن شاه و خالی ماندن مقام سلطنت میدان را برای جولان او باز کرد و جسته‌جسته نغمات مخالفت و تنقّر از گلوی هوچیان و تعزیه‌گردانان نسبت به شاه آغاز شد و زمزمه جمهوریّت در افواه و السنه افتاد و اجتماعات در شهر شروع و روز به روز بر دسته‌های آتش افروز افزوده گردید و خانه شخص رئیس الوزرا مرکز این اجتماعات قرار گرفت.

دسته‌دسته همه روزه بدین مرکز روی آورده و از در و دیوار بالا می‌رفتند، نطقهای آتشین می‌کردند، خطابه‌های شورانگیز می‌خواندند و میتینگ‌های انقلابی می‌دادند. زبانه‌های این آتش به ایالات و ولایات نیز سرایت کرده و به توسط عوامل و مأمورین نظامی و غیرنظامی شعله‌ور گردید و نظیر همین اجتماعات مرکزی در مراکز مهمّه برپا شده و تلگرافهای بالا بلند بود که پی‌درپی از همه جا به مجلس و مقامات دیگر می‌رسید و الغای سلطنت قاجاریه و اقامه جمهوریّت را مصرّاً خواستار می‌شدند و کنگره این اجتماعات در خانه رئیس الوزراء محبوب وقت و رئیس جمهور آینده همه روزه منعقد بود.

ناگاه یک‌دفعه ورق برگشت و شعله‌های آتش جمهوریّت فرونشست و از میان آن جمال درخشان سلطنت جلوه‌گری کرد و نغمه مراجعه به آراء عمومی (رفراندوم) و تأسیس مجلس مؤسّسان بلند گردید و دیری نپائید که نمایندگان مجلس مؤسّسان از ایالات و ولایات انتخاب شده و به مرکز آمدند و با شرکت نمایندگان مجلس شورای ملی، مجلس مؤسّسان را تشکیل دادند و ماده قانون اساسی تغییر یافته و به تصویب مجلس مؤسّسان رسید و سلطنت ایران از سلسله قاجار به خاندان پهلوی به میمنت و مبارکی انتقال یافت.

اینها بود نتیجه قوت فکر و حسن تدبیر و نظم و سیاست پهلوی که یک مرتبه به عرصه میدان سیاست قدم نهاد و در ظرف مدت خیلی زمينه‌ها را طوری حاضر کرد و بر مراکز حساس و قوای مؤثر کشور به اندازه‌ای احاطه و استیلا یافت که بالاخره تمام بازیگران و میدان‌داران سیاسی جمع شدند و همه چیز را گرفتند و بستند و به دست آن پهلوان دادند و آن دیو سپید سوادکوه خاتم سلیمانی را در انگشت کرد و با کمال حشمت و نخوت بر تخت جمشید و فریدون جلوس نمود و شد آنچه شد. « (۹)] پایان نقل قول از خاطرات حسین سمیعی]

توضیح اینکه، اگر رضاخان از زمان کودتای ۱۲۹۹ حمایت انگلیس را نداشت در همان آغاز در عرصه نظامی و سیاسی امکان یکه تازی پیدا نمی کرد و در نطفه خفه می شد.

◀ فصل اول، عبدالله مستوفی در باره انتخابات و جلسات مجلس مؤسسان تأکید می کند: «در همه جا سعی شده است که اشخاصی انتخاب شوند که موافقت آنها به سلطنت پهلوی مسلم باشد و در حقیقت دولت نام هر کس را می خواست از صندوق بیرون می کشید. معهداً عدّه زیادی از اشخاص از مرکز ولایات انتخاب شده بودند که عدّه ای از آنها وکلای موافق پهلوی در مجلس شورای ملی بودند، حتی بعضی هم که در روز نهم آبان شاید عمداً غیبت کرده بودند، بعد از آن که دیدند کار گذشته، به داوطلبین عضویت در مجلس مؤسسان عذر مافات خواستند» (۱۰)

« نمایندگان فرمایشی مجلس مؤسسان به خوبی از جو رعب و وحشت جلسه ۹ آبان مجلس شورای ملی برای «تغییر سلطنت» آگاه بودند و می دانستند که روند این مجلس غیرقانونی است. فروغی، داور، تیمورتاش، سلیمان میرزا، تدین، سید یعقوب انوار و... حزب تجدد و سوسیالیست ها برهبری سلیمان میرزا با حمایت انگلیس و روسیه شوروی که صحنه گردان این پروسه جابجائی و عامل اصلی شکل گیری آن بودند.

روحانیت سنتی ایران « که عدّه ای از علمای تهران و سایر شهرستان ها در مجلس مؤسسان حضور داشتند به این روند مشروعیت داده و ستون پایه های استبداد فراگیر رضا خان شدند. در واقع بیش از یک سوّم از نمایندگان روحانی بودند که از جمله سید ابوالقاسم کاشانی، آیت الله زاده شیرازی، شیخ محمدعلی تهرانی، شیخ حسین یزدی، میرزا هاشم آشتیانی، سید محمد بهبهانی، حاج امام جمعه خوئی، حاج آقا جمال اصفهانی، شیخ الاسلام ملایری، آیت الله زاده خراسانی، سید عبدالوهاب صالح، قائم مقام الملک رفیع به نمایندگی انتخاب شدند (امیر طهماسب، ۱۳۵۷: ۲۷-۲۸؛ مکی، ۱۳۶۳: ج ۳/۴۹۳- محسن پریوش "علما و انقراض قاجاریه" . «

در یادداشت های سلیمان بهبودی به ملاقات های آیت الله ابوالقاسم کاشانی با رضا خان در این موقعیت حساس اشاره شده است. ناگفته نماند که آیت الله سید محمد بهبهانی و آیت الله ابوالقاسم کاشانی در کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر ضد حکومت ملی دکتر مصدق شرکت فعال داشتند.

حسین مکی می نویسد:

رضاخان و نظامیان به فرمان او، نمایندگان از قبل تعیین شده را از صندوق "انتخابات" مجلس مؤسسان اول در آوردند. سلیمان میرزا با مسلک «سوسیالیستی» در منزل رضاخان «پیمان نامه‌ای با سید محمد صادق طباطبائی، مستشار الدوله صادق، سید محمد تدین، رضا افشار، علی اکبر داور، تیمورتاش، عدل الملک دادگر و سردار سپه رضا خان و... امضاء و مبادله نمود.

در یکی از مواد این پیمان به این مضمون «که والا حضرت سردار سپه به انتخاب مردم مادام العمر در مقام سلطنت انتخابی قرار گرفته و پس از آن اخذ تصمیم در مورد پادشاه و جانشین قانونی او را به رأی ملت ایران واگذار می نمایند.» در جریان «انقراض قاجاریه و تفویض سلطنت به سردار سپه، با کوشش و فعالیت سلیمان میرزا چشمگیر بود.» و بین آنها قرار نبود که پادشاهی را موروثی کنند،

در مجلس مؤسسان از رضا خان که زیر قول و قرارش زد، کلک خورد. سلیمان میرزا در همین مجلس می گوید: «در تفویض حکومت به شخص آقای پهلوی کاملاً موافقم زیرا الساعه شاید مدت ۳ سال باشد که همه وقت خواه در مجالس خصوصی مجلس شورای ملی، خواه در مجالس علنی از اولین مدافعین ایشان و اعمالی که ایشان برای خیر مملکت و صلاح مملکت کرده اند بنده بوده ام و هیچ جای تردید برای احدی نیست که در خیلی از مواقع مهمه کسی که برخاسته است و دفاع کرده است از خدماتی که شخص ایشان در بر انداختن اصول ملوک الطوائفی و ازمینیتی که در سرتاسر این مملکت تهیه کرده اند و از مرکزیتی که در قوا داده اند و از کوبیدن سراسرار و اشخاصی که قوای مرکزی را سابقاً نمی شناختند و سایر ترتیبات دیگر که همه اش در موقع خودش واضح و آشکار است همیشه اگر مخالفی داشته اند مواقعی که در مقابل آن مخالفت صحبت کرده است در مجلس علنی یا خصوصی به شهادت رفقای مجلس اگر جلسه خصوصی بوده است و به شهادت ارباب جرائد و روزنامه ها در جلسات علنی بنده بوده ام در این تردید نیست.» (۱۱)

در این مجلس فرمایشی بنا به اصل سی و ششم «سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت به وسیله ی مجلس مؤسسان به شخص اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان نسل بعد نسل برقرار خواهد بود» تصویب شد.

در این مجلس از مخالفان بنام و رجل سیاسی مورد اعتماد ملت نظیر مدرّس، مصدّق، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، مستوفی الممالک، بهار و.. خبری نبود. حسین مکی می نویسد:

«انتخابات مجلس مؤسسان شروع گردید، در تهران و شهرستانها از طرف عمّال سردار سپه و مأمورین شهربانی و قشون فعالیت زیادی ابراز می شد. کسانی حق داشتند انتخاب شوند که در "لیست" و صورت اسامی دولت صورت داده شده بودند. این لیست را شهربانی و داورو چند نفر دیگر تهیه کرده بودند، در

تهران مأموران انتخاب اشخاص در لیست شهربانی بود ولی در شهرستانها مأمورین انتخاب افراد در صورت مزبور رؤسای قشونی بودند.

در تهران که مرکز ایران بود و قاعدتاً بایستی انتخاباتش ولو به صورت ظاهر هم شده آزاد باشد اعمال نفوذ کردند و از انتخاب اشخاصی که واقعاً دارای آراء طبیعی بودند جداً جلوگیری نمودند و بهمین لحاظ هم مشیرالدوله، مؤتمن الملک، مستوفی الممالک، مصدق السلطنه، مدرس، تقی زاده و غیره که در موقع تغییر سلطنت روی موافق نشان نداده بودند انتخاب نشدند و در عوض کسانی انتخاب شدند که بطور قطع اگر انتخابات آزاد بود از بیست و چهار نفر شاید دو سه نفر آنها انتخاب می شدند. زیرا منتخبین مجلس مؤسسان غالباً دارای حسن شهرت و سوابق روشن که مورد اعتماد عمومی باشند نبوده، مردم آنها را بخوبی نمی شناختند.

در انتخابات تهران چیزیکه در تسریع عمل شهربانی در انتخاب افراد مورد نظر واقع گردید بی اعتنائی مردم نسبت با انتخابات مجلس مؤسسان بود چه غالب اهالی تهران چون باطناً از سردار سپه دل خوشی نداشته و نسبت به انقراض هم با تنفر می نگریستند و میدانستند نتیجه انتخابات مجلس مؤسسان چه خواهد بود از شرکت در انتخابات خودداری کرده مأمورین شهربانی هم مغتنم شمرده هر کس را می خواستند پای صندوق انتخابات برده مانند ادوار بعد (از دوره هفتم به بعد) هر لیستی را دست آنها میدادند مجبور بودند در صندوق بیاندازند.

در ولایات نیز از تهران با مردم شدید تر رفتار کرده بطور کلی کسانی بایستی انتخاب شوند که اگر وکیل مجلس شورای ملی هم بودند از وکلای باشند که طرح راجع به تغییر سلطنت را قبل از طرح در مجلس (در منزل سردار سپه) امضاء کرده باشند و یا از کسانی باشند که قبلاً قول رأی به سلطنت پهلوی را داده باشند.

با این کیفیت انتخابات بجزریان افتاد و همان اشخاصی را که می خواستند از صندوقها بیرون آوردند. برای اینکه خوانندگان متوجه گردند که منتخبین تهران از چه طبقه و روی چه اعمال نفوذی انتخاب شده اند کافی است اسامی آنها را در زیر نقل نمائیم و سپس اسامی نمایندگان دوره ششم را هم که چند ماه بعد از آن بجزریان افتاده و تاحدی رأی دهندگان آزادی عمل داشته اند نقل نمائیم تا از مقایسه این دو صورت خوانندگان داوری فرمایند که اگر انتخابات تهران با شهرستانها متوجه گردند که اصولاً و بطور کلی انتخابات مجلس مؤسسان روی چه فشار و دسته بندی و اعمال نفوذی صورت گرفته است، اینک اسامی نمایندگان مجلس مؤسسان تهران:

- ۱- احتشام زاده ۲- علی اکبر داور ۳- امین الضرب ۴- آقا ضیاء نوری ۵- حاج سید ابوالقاسم کاشانی
- ۶- تدین ۷- آیت الله شیرازی ۸- شیخ محمد علی تهرانی ۹- حاج رحیم قزوینی ۱۰- ملک زاده ۱۱- اسلامیة ۱۲- ادیب السلطنه محمد ۱۳- حسین خان سمیعی ۱۴- مشار الدوله ۱۵- نظام الدین خان ۱۶- شیخ محمد حسین یزدی ۱۷- میرزا هاشم آشتیانی ۱۸- سلیمان میرزا ۱۹- اسلامبولچی ۲۰- جواد خان

امیر همایون ۲۱ - معتمد الممالک سلطان احمد ۲۲ - نقیب زاده ۲۳ - طباطبائی ۲۴ - میرزا سید محمد بهبهانی .

اینک اسامی وکلای دوره ششم مجلس شورای ملی:

۱- دکتر مصدق ۲- میرزا حسن خان وثوق الدوله ۳- میرزا هاشم آشتیانی ۴- حاج سید رضا فیروز آبادی ۵- سید حسن تقی زاده ۶- سید حسن مدرس ۷- میرزا حسن خان مستوفی ۸- میرزا حسین خان مؤتمن الملک ۹- ملک الشعرا بهار ۱۰- میرزا سید احمد بهبهانی ۱۱- شیخ العراقین ۱۲- احتشام زاده.

اسامی نمایندگان دوره پنجم را هم ضمن جلسه نهم آبانماه ذکر نموده ایم با مقایسه این سه صورت بخوبی میتوان استنباط نمود که درانتخابات مجلس مؤسسان شهربانی و مأمورین دولتی چه دخالتها و فعالیتهائی نموده اند. (۱۲) «

◀ فصل دوم؛ اسنادی در باره فرمایشی بودن انتخاب نمایندگان برای مجلس مؤسسان اول در اینجا در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می دهیم :

□ سه شنبه

۱۹ آبان ۱۳۰۴

۱۰ نوامبر ۱۹۲۵

۲۳ ربیع الثانی ۱۳۴۴

* افراد ممنوع الورد به مجلس مؤسسان:

وزارت جنگ با ارسال بخش نامه ای به امرای لشکر و حکام نظامی دستور داد مراقب باشند افراد ذیل برای مجلس مؤسسان انتخاب نشوند:

مشیرالدوله، مؤتمن الملک، مستوفی الممالک، سید حسن تقی زاده، حسین علایی، محمد مصدق، یحیی دولت آبادی، محمد تقی بهار، نصرت الدوله فیروز، عباس میرزا سالار لشکر، محمد ولی میرزا فرمانفرما، سید حسن مدرس، عبدالوهاب رضوی همدانی، مصطفی بهبهانی، زعیم، حاج میرزا احمد خان اتابکی مشیر معظم، سرکشی زاده، میرزا سید احمد بهبهانی، سید حسن اجاق، میرزا حسین خان اسفندیاری سردار نصرت. (همان، س ۱۳۰۴، پ ۱۸۱، صص ۱۷ و ۱۸). (۱۳)

* آغاز فعالیت وزارت جنگ برای انتخابات مجلس مؤسسان:

با این که به نظر میرسد وزارت جنگ و دیگر برنامه ریزان حوادث اخیر، پیش از این دستور هایی برای چگونگی انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان به عوامل ذیربط ابلاغ کرده اند، اما امروز رضا خان نخستین بخشنامه مرتبط با این موضوع را به امرای لشکر شرق، غرب، جنوب، شمال غرب، و فرمانده تیپ شمال ابلاغ کرد.

«البته تا به حال دستور وزارت داخله راجع به مجلس مؤسسان که باید هر چه زودتر تشکیل گردد رسیده است. لازم است کمال سعی و کوشش را به عمل آورید که منتخبین صالح و کاملاً موافق باشند.» در این بخشنامه آمده است که شمار نمایندگان مجلس مؤسسان دو برابر نمایندگان مجلس شورای ملی است. «اشخاصی که عجالتاً وکیل و رأی موافق داده اند [به سرنگونی سلطنت قاجار] به سمت وکالت خود برقرار و در انتخاب تتمه آنها اقدامات لازمه مرعی داشته و با اهتمام خودتان سریعاً آنها را به مرکز روانه دارید.»

۱- اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، س ۱۳۰۴، پ ۱۸۱، صص ۳۲ و ۳۳. گفتنی است وزارت داخله اقدامی تا این روز انجام نداده بود. (همان، ص ۲۱؛ همان، پ ۱۷۷، ص ۱۸). (۱۴)

□ سه شنبه

۱۲ آبان ۱۳۰۴

۳ نوامبر ۱۹۲۵

۱۶ ربیع الثانی ۱۳۴۴

* ضرورت ورود طرفداران رضا خان به مجلس مؤسسان:

وزارت جنگ با ابلاغ بخش نامه ای به فرماندهان لشکرها برانتخاب شدن طرفداران رضاخان در مجلس مؤسسان تأکید کرد. «چون قریباً مجلس مؤسسان تشکیل و انتخابات شروع خواهد شد، قدغن فرمایید مراقبت کامل به عمل آورند تا اشخاص صالحی که طرفدار اراده ملوکانه اعلیحضرت پهلوی ارواحناه فداه باشند انتخاب شوند.» (اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، س ۱۳۰۴، پ ۱۸۱، ص ۲۸). (۱۵)

◀ فصل سوم ، عبدالله مستوفی در خاطراتش در باره آئین گشایش مجلس مؤسسان آورده است: برای توضیح چگونگی افتتاح این مجلس، هیچ به از این نیست، که برنامه رسمی افتتاح آنرا بنظر خواننده عزیز برسانم. اینک عین برنامه.

آئین گشایش مجلس مؤسسان:

«چون برحسب اراده بندگان والاحضرت اقدس دامت عظمه، مجلس مؤسسان، روز یکشنبه ۱۵ آذرماه ۱۳۰۴، افتتاح می‌یابد، ترتیبات ذیل، برای مراسم تشریفات روز مزبور، مقرر میگردد.

۱- خط عبور.

موکب مسعود والاحضرت اقدس، دامت عظمه، از خیابان سپه، خیابان باب همایون، خیابان میدان ارک و باغ وزارت فواید عامه، بمجلس مؤسسان، نزول اجلال میفرمایند.

۲- ترتیب حرکت موکب مسعود.

۱- روز یکشنبه ۱۵ آذرماه، یکساعت بعد از ظهر، قوای نظامی، در معبر موکب مسعود والا، از در منزل شخصی، تا در وزارت فواید عامه، بترتیبی که وزارت جنگ معین خواهد کرد، از دو طرف خواهند ایستاد، و گارد مخصوص و شاگردان ارشد مدارس نظام در باغ وزارت فواید عامه، که مدخل موکب والاحضرت دامت عظمه بمجلس مؤسسان میباشد، صف خواهند کشید. موکب مسعود، بترتیب ذیل، حرکت خواهند فرمود:

آژان سوار ۵۰ نفر، امنیه ۳۰ نفر، سوار نیزه‌دار ۱۰۰ نفر.

امیر لشکر عبد الله خان امیر طهماسبی، امیر لشکر احمد آقا خان رئیس امنیه، سرتیپ امان الله میرزا رئیس ارکان حرب، علی آقا خان نقدی امیر لشکر، سرتیپ مرتضی خان فرمانده لشکر مرکز، امیر لشکر محمد خان، امیر لشکر خدایار خان، با بیرق سلطنتی

۱- سرهنگ کریم آقا خان بوذرجمهری کفیل بلدیة رئیس نظمیه.

گارد ۱۰۰ نفر -

۲- سرهنگ محمد خان درگاهی رئیس نظمیه.

۲- دو ساعت بعد از ظهر، موکب مسعود والاحضرت اقدس دامت عظمه، بترتیب فوق، بمجلس مؤسسان حرکت خواهند فرمود در موقع سوار شدن یک تیر توپ، در ورود بمیدان سپه سه تیر توپ ورود بمجلس یک تیر توپ شلیک خواهد شد.

۳- ترتیب ورود موکب مسعود، و اجرای مراسم افتتاح مجلس مؤسسان.

الف- ورود موکب مسعود، بیابان وزارت فوائد عامه، در ساعت دو و بیست دقیقه بعد از ظهر خواهد بود (فقط حامل بیرق سلطنتی سواره در عقب کالسکه، وارد باغ میشود).

ب- هیئت وزراء، در جلو اطاق مخصوص خواهند بود. والا حضرت اقدس دامت عظمه، بعد از ورود بمجلس، ده دقیقه در اطاق مخصوص استراحت فرموده، ملتزمین رکاب که دعوت بحضور در مجلس مؤسسان شده‌اند، داخل اطاق رسمی مجلس گردیده، در جای خود قرار میگیرند.

ج- مدعوین محترم، ذیلا در جائیکه برای آنها معین شده، مطابق نقشه منضمه قرار میگیرند.

د- مقارن دو ساعت و نیم بعد از ظهر، آقای جم و ورود والا حضرت اقدس دامت عظمه را باطاق مجلس اعلام نموده، و در این موقع؛ عموم حضار قیام می‌نمایند. در جلو میز مخصوص، تشریف‌فرما شده، نطق افتتاحیه را بیان خواهند فرمود، در موقع ورود والا حضرت اقدس بعمارت مجلس، بیرق مخصوص سلطنتی بالای عمارت کشیده، و در موقع نطق، چهارده تیر توپ شلیک می‌شود.

ه- بلافاصله، بعد از اتمام نطق والا حضرت اقدس دامت عظمه، مجددا باطاق مخصوص تشریف‌فرما شده، پس از قدری تأمل، بترتیبی که تشریف آورده بودند، مراجعت فرموده هنگام حرکت از مجلس، یک تیر توپ، و در موقع ورود بعمارت شخصی، یک تیر توپ دیگر شلیک می‌شود».

کفیل ریاست وزراء- فروغی- (محمد علی)

محل انعقاد این مجلس تکیه دولتی، و محل نمایندگان مؤسسان در جلو غرفه بزرگ تکیه، تعیین شده، غرفه‌ها بمدعوین اختصاص داشت، و تخت وسط جایگاه روحانیون بود، که رئیس دولت موقتی باید، در این محل، نطق گشایش را ایراد نماید. من هم از جمله مدعوین، و در یکی از غرفه‌ها بودم. همین که مجلس کاملا آماده گشت، ساعت مقرر، جناب آقای محمود جم، که دم مدخل، با جبه ترمه ایستاده بود، مانند رئیس تشریفات، با جمله والا حضرت اقدس پهلوی دامت عظمه، ورود رئیس حکومت موقتی را اعلام داشت، و تمام حاضرین قیام کردند، و ایشان از پله‌های تخت بالا آمدند. پس از تفقد از علما، رو بغرفه بزرگ، ایستاده، در حالیکه روحانیون طرفین ایشان جا گرفته بودند، نطق ذیل را ایراد نمودند.

نطق افتتاحیه:

«بسمه تعالی، البته آقایان محترم، از علل پیش آمدهائیکه باعث انعقاد مجلس مؤسسان گردیده است، اطلاع کامل دارند، و میدانند که مجلس شورای ملی، که بموجب قانون اساسی، نماینده قاطبه اهالی مملکت ایرانست، برحسب ضرورت، و برای متابعت میل و افکار ملت، که در تمام ایران ابرازواظهار شده بود، برای نیل

باستقرار حکومتی که مرام ملی را بهتر تأمین نماید، سلطنت را از سلسله قاجاریه متنزع نموده، ریاست حکومت مملکت را، موقتا بعهدہ اینجانب محول ساخته، وانعقاد مجلس مؤسسان را برای تعیین تکلیف قطعی امر لازم و مقتضی دانست. این بود که این جانب، حسب التکلیف، وبنا بر تصمیم و تصویب مجلس شورای ملی، ملت را بتعیین وانتخاب امنای خود بجهت این مقصود مهم، دعوت کردم، و ملت نیز شما را منتخب نموده، اینک بعون الله و توفیقه، ادای این وظیفه را، که معظمترین وظایف ملی و مملکتی است، بر حسب رأی ملت بشما واگذار نموده، وشما را دعوت میکنم، که صلاح و خیر مملکت را در نظر گرفته و در هر حال، خداوند را شاهد و ناظر اعمال خود دانسته، آنچه وجدان شما بر آن حکم میکند، بموقع عمل بگذارید، و چون در این امر حساس، طول مدت بی تکلیفی، برای مملکت ممکن است جلب مضرات و مفاسد نماید، مقتضی است حتی الامکان، در انجام وظیفه تسریع نمائید. در خاتمه، امیدوارم خداوند، تبارک و تعالی شما را موفق ومؤید بدارد.»

بعدا ایراد نطق، قدری با حاجی امام جمعه خوئی و آقا میرزا سید محمد بهبهانی صحبت داشته، و آقایان تا دم پله از ایشان مشایعت کرده، و ایشان از مجلس خارج شدند. مدعوین هم نمایندگان مؤسسان را تنها گذاشته، بیرون آمدیم.

در مجلس مؤسسان:

شیخ محمد حسین مجتهد یزدی، که مسن ترین قوم بود، بکرسی ریاست سنی برآمد، و مجلس را بنام خدا و توجه اولیای دین افتتاح کرد.

جوانترین نمایندگان منشی شدند. شعب را با قرعه کشی معین کردند. شش شعبه، چهل نفری تشکیل و مجلس برای تنفس، تعطیل شد.

بعد از تنفس، مجددا جلسه تشکیل، و آقای میرزا صادق (مستشار الدوله) رئیس دائمی انتخاب شد و جلسه دیگر برای فردا، ۱۶ آذر مقرر گردید.

در این جلسه آقای بیات نایب رئیس، و باقی وقت صرف انتخاب چهار نفر منشی، و *سه نفر مباشر گردید، منشی ها آقای میرزا شهاب کرمانی و شیروانی، و اصفهانی، و شاهرودی و صدرالتجار، و مباشرین، ارباب کیخسرو، و دستغیب، و مدیر گلستان بودند. جلسه سوم هم صرف رسیدگی باعتبار نامه ها، و سایر کارهای مقدماتی گردید، و مجلس مؤسسان در جلسه چهارم، وارد اصل کار شد، و در همان جلسه، مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ قانون متمم قوانین اساسی را، که راجع بسلطنت محمد علی شاه قاجار و اعقاب او بود، بطریق ذیل، اصلاح کرد.

اصل ۳۶- سلطنت مشروطه ایران، از طرف ملت، بوسیله مجلس مؤسسان، بشخص اعلیحضرت شاهنشاه رضا شاه پهلوی تفویض شده، و در اعقاب ایشان، نسلا بعد نسل، برقرار خواهد بود.

اصل ۳۷- ولایتعهد با پسر بزرگ پادشاه، که مادرش ایرانی الاصل باشد، خواهد بود.

در صورتیکه پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد، تعیین ولیعهد، برحسب پیشنهاد شاه، و تصویب مجلس شورای ملی بعمل خواهد آمد، مشروط بر آنکه، آن ولیعهد از خانواده قاجار نباشد ولی در موقعیکه فرزند ذکور برای پادشاه بوجود آمد، حقا، ولایت عهد با او خواهد بود.

اصل ۳۸- در موقع انتقال سلطنت، ولیعهد وقتی میتواند شخصا امر سلطنت را متصدی شود، که دارای بیست سال شمس باشد. اگر باین سن نرسیده باشد، نایب السلطنه، غیر از خانواده قاجار، از طرف مجلس شورای ملی، برای اوانتخاب خواهد شد.

اصل ۴۰- همینطور، شخصیکه به نیابت سلطنت منتخب میشود، نمیتواند متصدی امر شود، مگر اینکه قسم مزبور فوق را یاد نموده باشد و اصل ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ قانون اساسی را منسوخ و ملغی نمود.

بموجب نظامنامه داخلی، مجلس مؤسسان، که قبلا تنظیم شده بود، در همین جلسه، هیئتی مرکب از سی و شش نفر، بحکم قرعه از بین نمایندگان، تعیین شد که مواد چهارگانه اصلاحی را باعلیحضرت شاهنشاه پهلوی اعلام نمایند.

جلسه پنجم مجلس مؤسسان، برای تصویب صورت جلسه قبل بود، که در این جلسه صورت مجلس روز ۲۱ آذر تصویب گردید، و رئیس مجلس مؤسسان، مقارن ظهر روز ۲۲ آذر، ختم مجلس مؤسسان را اعلام داشت.

چند روز بعد، روزی برای جلوس پادشاه پهلوی تعیین شد در این روز، تمام واحدهای اداری و جنگی و ایلی و طایفه‌ای کل کشور، نمایندگان برای این سلام جلوس، که در طالار تخت مرمر منعقد شد، حاضر بودند. منهم دعوت شده بودم. خطبه سلام را آقای محمد حسن - خان ادیب، ادیب الدوله، خواند، ولی تاجگذاری رسمی را بروز ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ موکول کردند.

این بود مقدمات و چگونگی انقراض سلطنت سلسله قاجاریه، که از ۱۱۹۳ تا ۱۳۴۴ و یکصد و پنجاه و یکسال قمری، بر کشور ایران، سلطنت کرده بودند. سجع مهر سلطان احمد شاه، آخرین شخص این سلسله شعر ذیل بود:

خاتم شاهی، بسططان احمد قاجار داد. (۱۶)

خواست ایزد تا کند آباد ملک از عدل و داد

◀ فصل چهارم، اشاره به «مراسم تاجگذاری رضا شاه پهلوی» است و محمد قلی مجد با استناد به «اسناد وزارت خارجه آمریکا» می نویسد:

در ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ فیلیپ در تلگرام خود نوشت: «مراسم تاجگذاری شاهنشاه امروز بعد از ظهر برگزار شد. مراسم دیدار هیأت ویژه ما با شاه و اهدای تمثال [ریاست جمهور آمریکا] امروز صبح انجام شد.» (۱) ژنرال هری ای. اسمیت از جمله افراد حاضر در هیأت آمریکایی بود که تمثالی از رئیس جمهور کولیدج با قابی تمام طلا به شاه جدید تقدیم کرد:

مراسم تاجگذاری همانروز بعد از ظهر یعنی بیست و پنجم ماه جاری برگزار شد. مراسم در موزه کاخ گلستان انجام شد که برای این مناسبت دکوراسیون آن را تغییر داده بودند... به دلیل مشکل نور و فضا امکان عکس برداری مناسب از جشن فراهم نیامد، و فقط خبرنگاران روزنامه لندن دلیلی میروور توانستند عکس های خوبی تهیه کنند، زیرا بر اساس اطلاعات واصله جایگاهی بسیار بهتر از جایگاه عکاسان آمریکایی و ایرانی به آنها داده بودند. مراسم بی نهایت جالب و پر زرق و برق بود، هر چند فضای کافی و مدیریت مناسب می توانست مراسم را بسیار مهیج تر و نمایشی تر کند. رفتار پادشاه جدید دقیقاً همان چیزی بود که از هر پادشاهی انتظار می رود. او با وقار تمام روی تخت نشست و اصلاً حرکتی نمی کرد. ورود شاه و عبورش از تالار تاجگذاری از زیر یک طاق نصرت و در نهایت جلوس بر تخت با شکوه و جواهرکوب (موسوم به تخت نادری، که طبق اطلاع موثق همان «تخت طاووس» است که نادر شاه از هند به ایران آورد) باشکوه ترین رویدادی بود که در زندگی این شاه خود ساخته رقم خورد. سپس اعلیحضرت کلاه خود را که نشان پر الماس نادری بر آن بود از سر برداشت و با دستان خود «تاج پهلوی» را که به تازگی برای این مراسم ساخته و با جواهراتی با شکوه از میان جواهرات گرانبهات قصر تزیین کرده بودند بر سر گذاشت. محمد رضا پهلوی، ولیعهد خردسال ایران نیز در لباس نظامی همانند پدرش، در سمت راست پایین تخت، با قامتی آراسته اما رقت انگیز ایستاده بود، و حتماً باید دقایق سختی را گذرانده باشد، چرا که بارها زیر دست و پای ملاحی ریشو، عمامه به سر و قبا برتن که نماینده قشر دینی بودند، له شد. این روحانیون در اطراف تخت ازدحام کرده و به شیوه ای دون شأن روحانی شان وفاداری و فرمانبرداری خود را به پادشاه و ولی نعمت جدید اظهار می کردند... شاه نقش را با صدایی محکم و متین ایراد کرد. سپس رئیس الوزرا و رییس ملاحا و دیگران رو در روی تخت ایستادند و سخنرانی کردند. نمایندگان دیپلماتیک نیز بنابر تقدم معمول خود، در سمت چپ تخت مستقر بودند... در سمت راست تخت هم ملاحا و ولیعهد و رجال مملکت ایستاده بودند. در میان آنها چند تن از اعضای خاندان شاه مخلوع نیز به چشم می خوردند... نمایندگان مجلس هم در سمت راست و پرسنل وزارتخانه های مختلف دولت نیز در سمت چپ مستقر شده بودند... می توان گفت که مراسم تاجگذاری رضا شاه پهلوی باخوشی، احترام و تأیید مردم

برگزار شد. کاملاً روشن است که عجالتاً ایران صاحب حاکمی پرنرژی و قدرتمند است. شاه پیش از هر چیز یک سرباز و فردی طرفدار انضباط است. در حال حاضر محبوبیت و سلطه ای مطلق بر ارتش دارد. ولی هنوز هیچ نشانه ای از اینکه شاه الهام گرمردم ایران بوده و یا وفاداری آنها را به خود جلب کرده باشد وجود ندارد.

لازم به ذکر می دانم که پیشرفت صاعقه وار او و رسیدنش به قدرتی که مردم نادان آن را فقط حقی موروثی می دانند چندان به مذاق توده های محافظه کار و محروم ایران خوش نیامده است، و در میان قشر روشنفکرتر هم که قاعدتاً باید از این اتفاق خرسند باشند هیچ احساسی بجز خصومت و تنفر دیده نمی شود... احتمالاً ملاکان بزرگ و نجیب زادگان متمول ایران اصولاً با پیشرفت این کشور در مطلوب ترین مسیر ممکن مخالفند. آنها عجالتاً سکوت اختیار کرده اند، ولی به جرئت می توان گفت که با هر اصلاح بنیادینی مخالفند - و یادمان نرود که قدرت قابل توجهی هم دارند. همچنین لازم می دانم اضافه کنم که امروز اکثر خارجیان مقیم تهران (علی الخصوص انگلیسی ها) نسبت به وجود روحیه وطن پرستی واقعی در میان دولتمردان ایرانی همانقدر ناباوری و تردید دارند که در گذشته داشتند.

این مسئله که شاه کنونی توانست، ظرف مدتی کمتر از چهار سال، یک ویرانه را به ارتشی منظم و مؤثر تبدیل کند مرا به این گمان می اندازد که در سایر امور دولت نیز به همان اندازه موفق خواهد بود... شواهد حکایت از آن دارد که در آینده ای نزدیک ارتش نیز به تدریج در چارچوب نظام بودجه ای که هم اکنون وزارتخانه های دیگر شامل می شود گنجانده خواهد شد. چنانچه این پیش بینی واقعیت یابد، نشانه ای از پیشرفت واقعی در ایران علامت مطمئنی خواهد بود که شاه نیز واقعاً برای تحقق این هدف می کوشد. (۲) اما طولی نکشید که فیلیپ خوش بینی های خود را کنار گذاشت. (۱۷)

* توضیح اینکه، ارتش منظم رضاشاه در هنگام جنگ دوم جهانی بیش از چند ساعت در برابر نیروهای اشغالگر متفقین دوام نیاورد و این ارتش با حمایت انگلیس فقط برای امنیت داخلی و سرکوب مردم ایران بوجود آمده بود.

◀ فصل پنجم، خلاصه نامه ای از خانم درومپس (**Deromps**) پزشک و دانشجوی سابق مدرسه زبانهای شرقی به پُل بویِر (**Paul Boyer**) که درباره مراسم جشن تاجگذاری رضاخان پهلوی می باشد در این نامه آمده است: «تاج شاهنشاهی را با دست وزیر دربار بر سر نهاد. وی تاج پادشاهی بر سر داشت که قلب آنرا جواهر ساز روسی آراسته بود و به یقین هزینه آن کمتر از صد هزار فرانک خرج بر نداشته بود. عصای شاهنشاهی تقدیمی از استان آذربایجان بود. در کنار رضا خان پهلوی، ولیعهد هشت ساله نشسته بود. وی در ادامه آن آورده است: «شاه جدید ایران سوار کالسکه شد و به اتفاق تمام وزرای خود، خیابانهای چراغانی و آراسته به پرچم ایران را پیمودند. بعد از مراسم، جواهرات تاجگذاری در سرسرای محل تاجگذاری در ویترونی؛ کنار تخت طاووس نادرشاه در معرض نمایش قرار گرفته بود. این مجموعه شامل تاج و عصای شاهنشاهی، شاه کنونی ایران و تاج و سلاحهای نادرشاه که تمامی را از هند آورده بود، می باشد. این

جواهرات با ذوق و سلیقه خاص، خانم لودی لورین (Lody Loraine) همسر سفیر انگلستان، تزیین و آراسته شده و به تماشا درآمده بود. البته این مجموعه به انضمام جواهرات دیگر باعث برانگیختن سر و صدا در بین دیپلماتهای خارجی خواهد شد.....» (۱۸)

« فصل ششم، مربوط به حکومت (کابینه) محمد علی فروغی اولین رئیس الوزرای دوران سلطنت پهلوی می باشد. شایان ذکر است که «یکی از مهره‌های شطرنج سیاسی ایران در دوران مشروطیت و انقراض سلسله قاجار و روی کار آوردن رضاخان پهلوی، میرزا محمدعلیخان فروغی (ذکاءالملک) بوده است. او یکی از فراماسون‌های باهوش و تحصیلکرده و دانشمند و صاحب تألیفات در ادبیات و حکمت و فلسفه می باشد و از جمله سیاستمداران و افرادی است که همواره طرفدار سیاست انگلستان در ایران و مورد حمایت و اعتماد آنها بوده است. به همین جهت هم مقامات و مشاغل مهمی را شاغل گردیده است.

فروغی از بدو پیدایش رضاخان یا از جهت هوش فطری یا از لحاظ آگاهی به سیاست انگلستان در مورد تمرکز حکومت مرکزی و ایجاد دیکتاتوری همواره او را تقویت می کرده و در بسیاری از بازی‌های سیاسی مبتکر و درحقیقت یکی از تعزیه گردانان اصلی او بوده است و عجیب آنکه در بدو به سلطنت رسیدن [رضاخان] پهلوی و نیز آخرین روزهای سلطنت او رئیس الوزراء بوده است.

مختارالملک که ریاست بلدیة را در کابینه مشیرالدوله در سال ۱۳۰۲ داشته است به نگارنده حکایت کرد که برای مذاکره در باب مسئله ای به ملاقات مشیرالدوله در اطاق هیئت دولت رفته بودم. فروغی هم که عضو کابینه بود در گوشه ای نشسته مشغول تحریر بود. پس از آنکه کارم با رئیس الوزراء خاتمه یافت و خداحافظی کرده خواستم از اطاق خارج شوم، فروغی برخاست و بطرف من آمد، نزدیک در خروجی مرا مخاطب قرارداد و اظهار داشت: خواستم مطلبی را دوستانه با شما در میان بگذارم. گفتم بفرمائید. فروغی گفت: شما با سردار سپه روابط دوستانه ای دارید؟ گفتم: خیر. گفت: می خواهید من واسطه دوستی و نزدیکی شما را با او فراهم نمایم و با هم دوست صمیمی باشید؟

این بیان فروغی موجب تعجب من شد زیرا می دانستم که سردار چوب لای چرخ کابینه می گذارد و علیه مشیرالدوله تحریک می کند [توضیح اینکه رضاخان وزیر جنگ و فروغی وزیر مالیه کابینه مشیرالدوله بودند و دسیسه و توطئه می کردند که حکومت مشیرالدوله سقوط کند!!] و از ایجاد این رابطه دوستی منظورش اینست که من طبق دستور سردار سپه عمل نمایم و علیه مشیرالدوله اقدام نمایم و حال آنکه من به مشیرالدوله علاقه مند بودم. به فروغی جواب سربالا دادم که معنایش این بود که فعلاً چنین ضرورتی ایجاب نمی کند.

به محض آنکه سردار سپه نخست وزیر گردید، مرا از ریاست بلدیہ برداشت. حال باید دید که مطلعین دربارهٔ اولین رئیس الوزرای دورهٔ دیکتاتوری ایران یعنی فروغی چه نوشته و چگونه قضاوت کرده اند.»
دربخش توضیحات در دسترس خوانندگان قرار می دهیم (۱۹)

کارپذیر بودن محمد علی فروغی (ذکاء الملک) در روایت محسن فروغی، در مورد دلیل انتخاب فروغی به وزارت جنگ بطور واضح بیان شده است و می گوید:

« روزی که پدرم در باره ی استعفاء و کناره گیری از ریاست دولت با [رضا] شاه به مذاکره پرداخت، تقاضایش این بود که به وی اجازه داده شود به اتفاق فرزندان خود به اروپا برود و چند ماهی وضع تحصیلی ما را سرپرستی کند. ولی رضاشاه با کناره گیری مطلق او موافقت نکرد و پدرم معاذیری از قبیل خستگی و بیماری آورده بود، و سرانجام رضاشاه به او گفته بود کاری به تو محوّل خواهم کرد که حقوق و مزایا و امتیازات مال تو باشد ولی زحمت آن مال من. سیمای نجیب ایشان [فروغی] که مشحون از حجب و حیا بود گلگون می گردد و لحظه ای بعد رضاشاه می گوید: آقای ذکاء الملک، سمت شما در کابینه ی جدید، وزارت جنگ است. حقوق و مزایا مال شما، اداره کردن وزارتخانه با من.» (۲۰) ایشان پست وزارت جنگ را قبول کرد!

به گفتهٔ مخبرالسلطنه هدایت «از این تاریخ رای رأی پهلوی است وزراء رافعی بین وزارت خانه و شاه. نقیر و قطمیر باید بعرض شاه برسد و آنچه امر شد اطاعت میشود.» (۲۱)

تهران ، ۶ ژانویه ۱۹۲۶، شماره ۵

من در گزارش شماره ۱۷۱ به تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۲۵ چگونگی تشکیل کابینه جدید را باستحضار رساندم. حسن مشار که انتظار داشت تشکیل کابینه باو محول شود، حاضر نشد علیرغم فشار و اصرار شاه تازه، وزارت امور خارجه را بپذیرد و پس از دوبار استعفا سرانجام، بارسوم حاضر شد کناره گیری وی را بپذیرد. او عنوان کرده برای استراحت حداقل سه ماهی به مازندران خواهد رفت تا املاکش را سرکشی نماید کفالت وزارت امور خارجه برعهده فروغی رئیس دولت است که قبلاً وزارت امور خارجه را تصدی می کرد.

دیشب فروغی باتفاق وزیردربار تیمورتاش و داور وزیر فواید عامه و سردار اسعد وزیرپست وتلگراف شام مهمان من بودند و رضایت خویش را ازاینکه از شریک همکار مثل حسن مشار راحت شده اند پنهان نمی ساختند! حسن مشار که سالخورده است در میان وزیران تازه و جوان احساس ناراحتی می کرد زیرا درحالیکه سالهاست شصت سالگی را پشت سر گذاشته، دیگر وزیران تازه حدود چهل سال دارند. داور و تیمورتاش بدون آنکه کمونیست باشند نسبت ببلشویکها روی خوش نشان میدهند و خود را ترقی خواه می دانند... درحالیکه حسن مشار کاملاً تسلیم تمایلات بریتانیا بود و از سفارت انگلیس و سرپرستی لورن تبعیت می کرد و این مسأله از کسی پنهان نبود. در هر مهمانی رسمی شام بهنگام صرف دسر او و وزیر مختار بریتانیا

کنارهم قرار می گرفتند و آقای هاوارد منشی امور شرقی سفارت که در کنار خانم گالی بود میدید که این دوگرم مذاکره و مباحثه هستند بدون اینکه اعتنایی بدیگران و مهمانان داشته باشند.

پس از پایان گفت و شنودها چون از سرمیزبلند می شدند، دیگر مهمانان فرصت مختصری پیدا می کردند تا بوزیر خارجه ایران حسن مشار ادای احترام بکنند و در لحضاتی که سفارت را ترک می کرد با او سلام علیکی بنمایند.

وزیر خارجه، ایران کارها را بکمال می شناخت و مسائل را با دقت پی می گرفت ولی تردید نیست آنچه باو از سوی سفارت انگلستان توصیه میشد در مرحله تقدم قرار داشت و مابقی کارها را بدیگر اعضای وزارت خارجه می سپرد... بونزوم (۲۲)

تهران ، ۱۲ ژانویه ۱۹۲۶، شماره ۱۱

.. تیمورتاش چه در محافل و مجامع سیاسی و چه نزد شاه تازه، از نفوذ فوق العاده برخوردار است و این برتری روز بروز در حال افزایش می باشد. وزیردربار تا هنگامی که از اعتماد شاه برخوردار باشد در این سمت باقی خواهد ماند و بهتر است گفته شود یک مهره پابرجا و استوار است و قطعاً دولت های مقتدر پشت سرهم تشکیل خواهد شد پیش از آنکه او پست خویش را رها نماید. تیمورتاش هر روز چندین بار شاه را ملاقات می کند در حالی که رئیس شورای وزیران و دیگر وزیران در هر هفته سه بار بیشتر وقت باریابی ندارند.

هیچ چیزی بدون مشورت با اوصورت نمی پذیرد و نیست مطلبی که از او استمزاج نکنند. بالاخره داور، وزیر تازه فواید عامه بخت مساعد خویش را از تیمورتاش دارد و سعی می کند مانع و مشکلی جهت وی فراهم ننماید... اگر فروغی بیشتر طرفدار روسهاست، داور کاملاً در اختیار سفارت انگلستان و آماده پذیرش پیشنهادهایی است که از سوی آنان عرضه شود... آقای برپوئن نباید فراموش کند که در مجلس شورایملی فعلی دست کم شصت وکیل از مجموع یکصد و سی نماینده جانب بریتانیا را دارند و سرپرسی لورن ویا دبیر شرقی سفارت هاوارد فعال و پرحرکت در آنها مؤثر است. این دبیر که پانزده سال پیش در ایران فعالیت دارد و همه روزه کارهای این مملکت را میداند و همه را می شناسد باز یگرسایسی ماهریست، از این رو سعی میکند چیزی را از نظر محو نسازد شاید مجلس آینده نیز بهمین قرار بماند.

در ایران نمایندگان مجلس ظاهراً بر اثر آراء عمومی انتخاب می شوند ولی همیشه از پیش نام مردان سیاسی که در انتخابات رأی بیشتری خواهند آورد و معین و مشخص است. رضا شاه پهلوئی دلایل بسیار قوی دارد برای اینکه رضا مندی و سپاس خود را نسبت به انگلیس ها بروز دهد ولی بسیار مایل است که روسها نیز در پارلمان آینده جایی داشته باشند و در برابر شصت وکیل طرفدار انگلیس آنها نیز پنجاه نماینده طرفدار به مجلس بفرستند و البته حدود بیست تائی نماینده مستقل هم حضور داشته باشند که

نسبت باهمیت وقایع و یا اوضاع واحوال رأی بدهند... بویزه براساس کم و زیاد بودن مبلغی که پیش از دادن رأی باید بجیب بزنند... بونزوم (۲۳)

◀ در فصل هفتم، قسمتی از نطق های دکتر مصدق در مجلس شورای ملی می باشد که درباره:

اعتراض به انتخابات فرمایشی دوره ششم

تأثیر سیاسی و فکری مصدق به نحو گسترده تر «در مقام نمایندگی ادوار پنجم و ششم مجلس (۱۹۲۸ - ۱۹۲۴) [۱۳۰۷ - ۱۳۰۲] بیش از هر چه بر ضرورت تحکیم ضوابط پارلمانی و اعاده حاکمیت ملی تأکید داشت. مصدق ضمن انتقادی سخت و کوبنده از وثوق الدوله اظهار داشت:

اگر آبادی مملکت به دست ملل دیگر برای اهل مملکت مفید بود هرملتی برای رفع زحمت و جلب فایده که یکی از اصول مهمه اقتصادی است اجنبی را به خانه اش دعوت می کرد. اگر رقیب خوب بوده هیچ ملتی نمی خواست بعد از اسارت با جنگهای خونین و تلفات سنگین طوق رقیب را رها نماید. " (۲۴)

موضوع ایران برای ایرانیان و همچنین ضرورت اداره امور ایران در دست خود ایرانیان از جمله مضامینی بود که مصدق بارها بر آن تکیه کرد، دغدغه اصلی مصدق همواره حفظ و تقویت ارزشهای دموکراتیک - یا به عبارتی گسترده تر منافع مردم به تعبیر او - بود. (۲۵)

مصدق بیش از هر چیز بر ضرورت انتخابات آزاد و تحکیم مبانی پارلمانی با رعایت صبورانه و مستمر ضوابط آن تأکید داشت. وی بر ضد امحاء تدریجی حقوق و مشروعیت پارلمانی و از میان رفتن قواعد آن با تحکیم خود کامگی پهلوی همراه شده بود اعتراض می کرد و با شهامت فراوان خواستار آن بود که به جای احداث کاخها، کارخانه تأسیس شود. (۲۶) ضمناً دخالتهای ارتش در انتخابات را تقبیح می کرد. (۲۷)

تحکیم نظام پهلوی به کناره گیری مصدق از صحنه فعالیت های سیاسی منجر شد. او از ۱۹۳۶ [۱۳۱۵] به بعد مجبور شد در املاک خانوادگی خود در احمد آباد، حدود ۹۰ میلی غرب تهران، به صورت تبعید گوشه انزوا بگیرد (۲۸)

پیش از تغییر سلطنت و انقراض سلسله قاجار، «انگلیسیها به خوبی آگاه بودند که دولت (حکومت) رضا خان، به رغم حفظ ظاهر مشروعیت، «در واقع یک دیکتاتوری است. این امر آنان را ناراحت نمی کرد. در واقع، وزارت خارجه از مدتها پیش به تاکتیکهای قلدر مابانه رضا خان در سرکوب مجلس، مطبوعات، و روحانیون و «افراطیون» متکی شده بود. مجلس به ویژه خاری در چشمان آنان بود. هنگامی که در ژوئن ۱۹۲۱ (خرداد ۱۳۰۰)، پس از یک قدرت شش ساله، مجلس گشایش یافت، جرج چرچیل، که در آن زمان مسئول دایره ایران بود، شکوه کرد که مجلس، حکومت بر کشور را «به مراتب دشوارتر» کرده است و

خطری برای قدرت مستشاران انگلیسی محسوب می شود. او زمانی حتی امیدوار بود که رضا خان مجلس را به کلی « منحل کند. احتمال اینکه وزیر خارجه جدید تغییری در دیدگاه وزارت خارجه به وجود آورد، کم بود. چمبرلن به طور کلی نسبت به دیکتاتورهای که لایق و دوست بودند نظر ناموافقی نداشت. مثلاً، در توجیه ستایشش از موسولینی، اظهار داشت: اگر زمانی ناگزیر شوم در کشورم بین هرج مرج و دیکتاتوری یکی را انتخاب کنم، فکر می کنم طرفدار دیکتاتوری باشم.»

لورن در بدو امر در باره « طرح سلطه نظامی » رضا خان تردید داشت. حتی به او گوشزد کرد که هر « گونه سعی در دخالت در نحوه عمل و تکامل عادی نظام مشروطیت در ایران اشتباه بزرگی خواهد بود.» لیکن دیری نپایید که وزارت خارجه به او فهماند که نگران اعمال خود سرانه رضا خان در قبال مجلس و مطبوعات نیست زیرا اقدامات غیر قانونی او در واقع مانع تحریکات ضد انگلیسی می شود. دو عامل دیگر هم سبب شد لورن بدگمانیهای خود را در باره « روشهای جاده صاف کن وار خودسرانه » رضا خان کنار بگذارد. نخست اینکه رضا خان دائماً از وعده روابط نزدیکتر با انگلیس، در صورتی که بتواند مجلس را کاملاً مطیع خود سازد، دم می زد. حتی به لورن گفت که یکی از دلایل اصلی دخالت آشکار او در انتخابات تضمین انتخاب مجلسی مطیع است که با سیاست بهبود روابط ایران و انگلیس نظر موافق داشته باشد. لورن مایل بود فکر کند رضا خان صادقانه خواهان « تغییر جهت سیاست ایران » به خاطر منافع خود ایران، به سوی بریتانیای کبیر، است. بنابراین لورن امیدوار بود که با صعود رضا خان به قدرت مطلق « موانع بر سر راه شکل گیری سیاستی که او به آن معتقد است، رفع خواهد شد.»

دوم اینکه، وجود یک دولتمند ضد بلشویک بر مسند قدرت در تهران، بدون توجه به سایر ویژگیهای آن، برای سیاست کشور حائل، که لورن از اواسط ۱۹۲۳ (۱۳۰۲) مدافع آن بود، ضرورت داشت.» (۲۹)

بدینسان، رضاخان « پیش از به تخت نشستن بارها به فکر برانداختن قاجارها افتاده بود؛ اما آنچه وی را از این امر باز میداشت، عدم اطمینان از مواضع انگلیسیها بود، چرا که او همیشه از انگلیسیها و نقش آنان در کشور می هراسید و بر این باور بود در ایران بدون نظر آنها اقدامی انجام شدنی نیست. اما هنگامی که انگلیسیها توسط کنسول جدید خود در خرمشهر به وی اطلاع دادند که او میتواند سلسله قاجار را برانداخته و خود شاه ایران شود، برای او شرایطی را هم در نظر گرفتند که از جمله آنها میتوان به پایبند بودن به نظام پارلمانی و حفظ آنها از یک طرف و به دست گرفتن قدرت با استفاده از همین کانالهای شرعی بود.

او در تمام طول ۱۶ سال حکومت خود همه مجالس را تشکیل داد و انتخابات آنها را هم برگزار نمود. عملکرد رضاخان در انتخابات دوره پنجم به حدی مشخص بود که سفیر انگلیس در گزارشی در سال ۱۳۰۵ ش می نویسد که «مجلس ایران را نمی توان جدی گرفت. چرا که نمایندگان آن مستقل و آزاد نیستند و انتخابات مجلس آزادانه برگزار نمی شود.» (۳۰)

«از مجلس ششم تا انتخابات مجلس سیزدهم که همه هر دو سال یکبار انجام میگرفت در دوره سلطنت وی انجام شد. رضاشاه نهاد قانونگذاری کشور را در زیرسلطه مطلقه وقهریه خود حفظ نمود، اما آنچه مشخص است او هرگز نمیتوانست تحمل کند که مجالسی مانند دوره های چهارم و پنجم تشکیل شود.

او مجلسی میخواست که منویاتش در انتخابات دوره ششم عملاً همه چیز در دست (حکومت) معرفی شده از طرف رضاشاه باشد. نظمی به عنوان ارگان امنیتی حکومت، وظیفه داشت در برابر ورود هر فرد شناخته شده و مخالف (حکومت) بایستد و افراد مورد نظر را که از طرف مقامات بالاتر انتخاب شده بودند را به مجلس راه دهد. امری که با وجود تلاشهای گسترده اعمال نشد و برخی از چهره های مخالف یا همان وجیه المله ها به مجلس راه یافتند که بارزترین آنها سیدحسن مدرس بود. اما با این وجود برخی از افرادی که شاه جدید به آنها احترام میگذاشت نیز راهی مجلس نشدند. فردی مانند تقی زاده که اندکی بعد جان به سلامت برد و به تبعید خودخواسته در اروپا ماند و به ایران پا نگذاشت. نگرشی هم که شخص رضاشاه در مورد مجلس داشت در خطاب وی به تقی زاده کاملاً مشهود است: "وی این مجلس را لایق او نمیداند و قصد دارد شغلی مناسب به او محول کند." (۳۱)

تدین از طرفداران سرسخت رضاشاه ریاست انتخابات را بر عهده داشت که اعتراضات بسیاری را موجب شد و این خود منجر به انتخاب میرزاحسن خان مشیرالدوله شد. وی در دوره های قبلی نیز در این سمت کار کرده بود و توانایی انجام اداره انتخابات را داشت. مشیرالدوله که خود از نیروهای باسابقه کشور بود توانست با انجام برخی اقدامات باعث راهیابی برخی از چهره های ملی به مجلس شود. علاوه بر مصدق، هفت نفر دیگر از نمایندگان اقلیت مجلس پنجم پا به مجلس ششم گذاشتند و آخرین قدرتمندی خود را در برابر شاه و اطرافیان او انجام دادند.» (۳۲)

این نکته قابل ذکر است که سید حسن مدرس، پس از سلطنت رضا شاه به فکر افتاد که انتخابات تهران و ولایات را تا اندازه ای از شر قزاق ها نجات بدهد و روی این اصل کوشش کرد که انجمن نظار تهران به ریاست مشیرالدوله تشکیل بشود. (۳۳)

مخبرالسلطنه هدایت در «خاطرات و خطرات» خود به صورتی کاملاً زیبا و موجز مجلس ششم را توصیف کرده است. وی که به مدت شش سال عنوان نخست وزیری ایران را برعهده داشته است، تیمورتاش را به عنوان رئیس مجلس بر میشمرد که امر و نهی هایش برای نمایندگان حکم قانون را داشته و بدون نظر و مشورت او کوچکترین کاری انجام نمیدادند. عملاً تیمورتاش واسطه ای بود میان شاه و مجلس. او به عنوان وزیر دربار همانگونه که قبلاً هم گفته شد نظر خود را نیز در پاره ای از موارد اعمال میکرد. او که طرف اعتماد شاه است واز سیاست آگاه تا آنجا که «روزی (شاه) در هیئت فرمودند قول تیمورتاش قول من است.» (۳۴)

به گفته میرزا یحیی دولت آبادی: «مجلس ششم مانند یک مؤسسه دولتی در تحت نظر وزیر دربار اداره می شود. وجود چند نفر از اشخاص دارای رأی و فکر مستقل در آنجا بی اثر می ماند. حتی یک انتقاد مختصر هم نمی تواند بکند و جز سکوت کردن و نزد وجدان خود خجل بودن چاره ای ندارد.»

«از این تاریخ به بعد وظیفه مجلس تظاهر به رعایت کردن قوانین مشروطه است و در باطن اجرای هر چه از دربار دستور برسد. کارکنان آن به استثناء معدودی که در انتخابات به غلط انتخاب شده اند، یعنی از فهرست نظمییه ها برگزیده گشته اند، از روی احساسات ملی خشنود هستند که نمایندگی آنها مانند میراث پدر از دوره های دیگر هم حق آنهاست و به یک شغل دولتی بیشتر شباهت دارد تا به یک نمایندگی ملی» (۳۵).

دکتر مصدق می گفت: «راجع به جریان انتخابات دوره ششم به رضا شاه شکایت می کند. رضا شاه تیمور تاش را خواسته و می گوید دکتر مصدق می گوید انتخابات آزاد نیست، بروید و قراری بدهید که مردم با آسایش و کلا را انتخاب بکنند. تیمور تاش دکتر را به دفترش دعوت کرده و می گوید راجع به وکلایی که هنوز انتخاب نشده اند حاضریم با شما قراری گذاشته، عده ای از کاندیدای ما و گروهی هم کاندیدا از شما باشند. دکتر مصدق می گوید مقصد من انتخابات آزاد به دست مردم است، نه این که من و شما گروهی را به اسم وکیل به مجلس آورده و آزادی انتخابات را اسباب ملعبه و مضحکه قرار دهیم. انتخابات آزاد آن است که مردم بدون دخالت من و شما هر که را خودشان صلاح دانستند به مجلس بفرستند.» (۳۶)

پس از پایان انتخابات دولت فروغی مستعفی و رضا شاه اول به سراغ دکتر مصدق رفت و به او پیشنهاد ریاست وزرایی ایران را داد. دکتر مصدق جواب رد داد. او می گفت رضا شاه رئیس الوزراء را دولت به معنی دولت حقیقی نمی خواست. نظر او این بود که همه ماها را وارد کار کرده و به اسم ما و روی شهرت ما تمام اعمال غلط را انجام داده و پس از آن که همه را رسوای خاص و عام کرد، عذرمان را بخواهد. همین معامله را دو مرتبه با فروغی و یک مرتبه با مرحوم مستوفی کرد، ولی من هیچ سودای ریاست و پروای معارضه با رضاشاه نداشتم از این رو عطایش را به لقایش بخشیدم. سپس شاه سراغ مستوفی رفته، او هم به اصرار مدرس و سایر وکلا نخست وزیری را قبول کرد، به شرط اینکه شاه از مجلس تقاضای رأی تمایل به نخست وزیری آینده را بکند. رضا شاه هم برای آخرین دفعه از این سنت پارلمانی که از زمان ناصر الملک مرسوم شده بود پیروی کرد. (۳۷)

و در هنگامی که «مرحوم مستوفی الممالک می خواست رئیس الوزراء بشود، به منزل من آمد و هر قدر اصرار کرد وزارت خارجه را قبول کنم، سرباز زدم. ایشان وارد کار شدند و پس از مدتی که اخلاقشان با دیکتاتوری نگرفت، از کار کناره گیری کردند. چرا نظر شاه فقید این نبود که با مستوفی الممالک و امثال او همکاری کند بلکه مقصودش این بود که بجامعه بفهماند، من آن کسی هستم که مستوفی الممالک و امثال او به من تعظیم می کنند.

مرحوم مستوفی قبول کرد و طولی نکشید که استعفا کرد و هنگامی که من در سعد آباد، باغ خانم همدم السلطنه خواهرشان رفته بودم، می دانید به من چه گفتند؟ فرمودند «به حاج مخبر السلطنه (رئیس الوزرای بعد) گفتم من تا چانه ام به گل فرو رفت، شما مواظب باشید تا فرقتان در لجن فرو نرود». مقصود از عرایض و اطاله کلام، این است که آنهایی که سنشان وفق نمی کند، بدانند که در دوره دیکتاتوری (رضا شاه) وزراء، نمایندگان مجلس، نه تنها از شخص شاه بلکه از رئیس شهربانی هم ملاحظه داشتند و آنچه شهربانی دستور می داد بدون تخلف اجرا می کردند. خوب به خاطر دارم که در دوره پنجم و ششم تقنینیه، هروقت که دولت لایحه ای پیشنهاد می کرد و نمایندگان نمی خواستند به آن رأی بدهند، موقع طرح آن، سرتیپ محمد خان درگاهی - رئیس نظمی - در مجلس حاضر و حضور اوسبب می شد که نمایندگان بدون شور و بحث زیاد، لایحه را تصویب کنند.

و همچنین شرفیابی نمایندگان در روزهای دوشنبه به پیشگاه شاهنشاه، از این جهت مقرر شده بود که در آن روزها شاهنشاه فقط اشاره ای بکنند و آن ها در مجلس لایحه دولت را تصویب کنند.

با این حال وزرا و وکلای نمی توانند به عنوان نبودن آزادی، خود را تبرئه کنند. چرا که آنها مجبور نبودند کاری را قبول کنند تا این که نسبت به مملکت خیانت کنند.» (۳۸)

به بیان دیگر، غلامرضا نجاتی در کتاب «مصدق سالهای مبارزه و مقاومت» جلد اول می نویسد: اعتراض مصدق در مجلس شورای ملی در مورد انتخابات دوره ششم بدلیل فرمایشی بودن انتخابات و دخالت دولت و سران لشکر و نظامیان به سرکردگی رضاخان در انتخابات در اقصی نقاط کشور می باشد اما در انتخابات تهران که تا حدودی بصورت آزاد برگزار شد و دخالت رضاخان کم تر بود.

مصدق در جلسه ۲۸ بهمن ۱۳۰۶ هنگام طرح اعتبار انتخابات دوره هفتم مجلس، آزاد نبودن انتخابات را مطرح کرد. وی با قرائت ۱۲ فقره یادداشت و تلگراف رمز از سوی مقامات نظامی و کشوری، فاش کرد که دولت در انتخابات دوره ششم بطور علنی مداخله کرده و ملت ایران را از داشتن حکومت ملی محروم ساخته است. مصدق در میان همه و سروصدای نمایندگان و زنگ رییس مجلس گفت: (۳۹)

دکتر مصدق - بنده با این اعتبار از دو نظر مخالفم اول این که اگر آزادی انتخابات جزو حقوق مجلس و مجلسیان نیست و صلاح هم این است که نباشد تصویب این اعتبار مورد ندارد انتخابات غیر آزاد مستلزم مخارجی نیست مأمورین دولتی به هر کس که مایلند می توانند اعتبار نامه داده او را به سمت نمایندگی روانه ی مجلس نمایند (همهمه نمایندگان صدای زنگ)

دکتر مصدق - اجازه بفرمایید اگر عرض کردم قضیه شرطیه است دویم این که هرگاه دخالت دولت صلاح نیست تا از عدم مداخله ی مأمورین مطمئن نباشیم این اعتبار را نمی توانیم تصویب نماییم چه عیب دارد وقتی که مطمئن شدیم آقای وزیر داخله بفرمایند اطمینان بدهند تصویب می کنیم این است که اول من

عقیده خود را در آزادی انتخابات و بعد دخالت مأمورین دولتی را در انتخابات عرض می‌کنم تا هر طور که مقتضی است مجلس شورای ملی که ناظر اجراء قوانین و حافظ حقوق ملی است اقدام نماید در اواخر دوره پنجم تقنینیه هم که لایحه ی مخارج انتخابات مطرح بود بنده با آن مخالفت نمودم در موقع تنفس یکی از نمایندگان به من گفت که مخالفت شما هم بر خلاف انتظار هم بر خلاف صلاح مملکت بوده است زیرا اگر دولت ۱۳۶ نفر اشخاص تحصیل کرده و لایق مجرب به مجلس بفرستد به حال مملکت مفید تر است تا این که ملت یک اشخاص بی‌اطلاعی را انتخاب نماید بنده در جواب گفتم که اگر دولت ۱۳۶ نفر از بهترین اشخاص انتخاب کند صلاح مملکت نیست زیرا این قبیل نمایندگان از روی یک اصل کلی که وکیل تابع موکل است صاحب یک رأی می‌باشند در این صورت لیاقت یا عدم لیاقتشان اثری در امور ندارد و هرگونه مخارجی که برای انتخابات می‌شود ضرر فاحشی است که به کیسه ملت وارد می‌گردد وقتی که نمایندگان معنا ذی رأی نباشند مجلس فایده ندارد و چرخهای بطئی پارلمان باعث تأخیر امور می‌گردد و وقتی که حکومت ملی نیست چرا بین یک و دو کرور تومان در سال برای مخارج انتخابات و بودجه ی مجلس به مردم فقیر تحمیل شود و هم چنین چرا ملت برای کارهای بدی بدنام گردد ملت بیچاره که از انتخاب وکیل بی‌خبر است ملت بدبخت که از حکومت ملی محروم است سزاوار نیست که مورد ملامت هم بشود در مملکتی که مشروطه نیست اگر دولت خبطی کرد ملت می‌تواند تن در ندهد ولی در مملکتی که مشروطه است اگر مجلس چیزی را تصویب نمود و ملت موافقت نکرد مخالفت ملت مثل کسی است که خط و مهر خود را انکار نماید مخاطب در جواب گفت این‌ها به جای خود صحیح ولی خوب است که ما مطالب را نسبت به اوضاع و وضعیات این مملکت حل کنیم هرگاه دولت در انتخابات مداخله نکرد با این قانون باز سرملت بی‌کلاه است زیرا به قول شما نه سواد شرط انتخاب نمودن و نه ایران مثل سایر ممالک است که بعد از مشروطه مدت‌ها انتخاباتشان دو درجه بوده است لذا متنفذین و ملاک در اشخاص بی‌سواد اعمال نفوذ می‌کنند و انتخابات را بر طبق اراده خود انجام می‌نمایند

حوزه های انتخابیه بلوکات هم از حوزه های انتخابیه را بر طبق اراده خود انجام می‌نمایند حوزه های انتخابیه بلوکات هم از حوزه های انتخابیه شهرها تفکیک و تجربه نیست که عقیده و آراء یک عده منور الفکر اهالی بلاد به واسطه مخلوط نشدن رأی ساکنین دهات محفوظ بماند من در جواب گفتم که هرگاه دولت به آزادی انتخابات معتقد باشد اصلاح قانون را هم خودش پیشنهاد می‌نماید و اگر نکرد با همین قانون هم ممکن است حکومتی نسبتاً ملی تشکیل داد فرض کنیم ملاک و متنفذین شهری چهار نفر وکیل به مردم تحمیل نمایند چون نظر این اشخاص به سیاست کمتر است شاید به همین قناعت کنند که به واسطه نفوذی عده وکیل امور شخصی خود را منظم نمایند فرضاً که در سیاست هم مداخله کنند وقتی که هر چهار نفر وکیل را یک نفر انتخاب کرد نمایندگان مجلس شورای ملی صاحب سی نفر موکل و باز به حکومت شوروی نزدیکتر است هیچ کس نمی‌تواند منکر شود که قوای فکری ما در عصر مشروطه ترقی نکرده است و کسی نمی‌گوید که پیشرفت ما به همان نسبتی است که معارف ترقی نموده است اگر معارف سبب قسمتی از پیشرفت ما است علت قسمت مهم به نظر من آزادی اجتماعات و مطبوعات و انتخابات است که یک وقتی داشته ایم. حکم ملت که عبارت از اجتماع اشخاص است با حکم شخص واحد یکی است

همان طوری که شخص آزاد در نتیجه ی اعمال و افعال خویش صاحب تجربه می شود و هر قدر بیشتر به طور آزاد عمل کند بر تجربه و معلومات خود می افزاید.

همانطور هم آزادی انتخابات سب می شود که انتخاب کنندگان و کلاء خود را به معرض آزمایش گذارده و درک کنند که برای نمایندگی چه اشخاصی صلاحیت دارند این است نظریات من در آزادی و گمان نمی کنم که اشخاص بی غرض موافق نباشند و اما در موضوع دخالت دولت مداخله مأمورین دولتی انواع واقسام دارد در بعضی نقاط مانع شده اند که مردم به اشخاص طرف اعتماد خود رأی بدهند در محلهای دیگر امر داده اند که اشخاص ناشناس را انتخاب نمایند مأمورین همیشه دارای یک نظریه ثابتی نبوده و گاه بعد از اخذ آراء تردید رأی حاصل نموده اند لذا هیئت نظارت هم مجبور شده اند که در موقع استخراج اوراق رأی را به اسم دیگری بخوانند بالاخره در بعضی نقاط که به واسطه آگاهی و احساسات عمومی موفقیت نداشته اند انتخابات مسکوت عنه مانده و تاکنون هم که به انقضای دوره نزدیک است اهالی آن نقاط از داشتن نماینده در مجلس محرومند در حقیقت جای بسی تأسف است که هر وقت که در اعتبار نامه یکی از نمایندگان اعتراض شده اکثریت مجلس از قرائن خاری مطلقاً صرف نظر و از متعرض مطالبه دلایل مستقیم نموده است در صورتی که کمتر کسی است که عمل نامشروعی مرتکب شود و مدرکی دست بدهد و یا به اصطلاح دمی لای تله بگذارد و فقط چیزی که دلیل دخالت در انتخابات می شود همان عدم معروفیت وکیل در محل انتخاب و یا عدم ارتباط او با اهالی و یا ترجیح بلا مرجح می باشد ولی اتفاقاً در انتخابات کلات و سرخس و دره جز (دره گز) مدارکی دست آمده که عبارت از ۱۲ فقره یادداشت و تلگرافات رمز جان محمد خان امیر لشکر شرق می باشد و با این که هیچ میل ندارم در این مجلس حرفی بزنم که باعث کمترین رنجش یکی از همقطاران بشود خیر مملکت مرا و می دارد که آنها را بدون ذکر نمره و تاریخ قرائت نمایم:

(۱) میرزا علی اکبر الله وردی اف با دستوراتی که در موضوع انتخابات به سلطان سید عبدالله خان رئیس ساخلو داده شده لزوماً در جریان این امور به دستور مشارالیه با نهایت جدیت و کمکهای محلی به عمل آورده و منتظر آنچه را که به وسیله مشارالیه دستور داده شده است انجام گیرد فرماندهی لشکر شرق جان محمد (شروع به همهمه بین نمایندگان زنگ رئیس)

(۲) آقای صارم الممالک در خصوص انتخابات دستور کاملی به سلطان سید عبدالله خان داده ام باید با موافقت محلی شما به فوریت این امر خاتمه یابد جان محمد نشان کره قزل (خنده حضار) (۳) آقای میرزا محمود به نشانی کره قزب که اظهار داشتید خریدید اید لازم است جدیت لازم در انتخابات قدیمی نمایید منتظر نتیجه مطلوب با قولی که داده ام هستم جان محمد مراسله را به وسیله ی حامل عودت دهند (همهمه ی نمایندگان)

حاج آقارضا رفیع - آقا این ها توهین است اعتبارنامه ی وکیل گذشته شما چرا این حرفها را می زنید؟

عمادی - این مال وقتی است که اعتبار نامه اش مطرح است

دکتر مصدق - دخالت مأمورین است بنده تا مطمئن نشوم رأی نمی دهم بنده عرض می کنم مأمورین دولت دخالت کرده اند این هم مدارکش است

آقا سید یعقوب - مجلس به وکیل رأی داده است

مدرس - باشد چه اهمیتی دارد

دکتر مصدق - بنده عقیده خودم را باید در انتخابات و آزادی آن عرض کنم

دادگر - بنده استدعا می کنم ایشان صحبتشان را تمام کنند

بعضی از نمایندگان - بفرمایید

جلائی - بفرمایید برای این که عصری داد می زنند نطق آقای دکتر مصدق

دکتر مصدق - چهارم مقام منیع امارت لشکر شرق دامت عظمته محترما معروض می دارد تلگراف خصوصی توسط فرمانده محترم در جز زیارت حسب الامر مبارک برای اجراء امر مبارک اطاعت خانزاد محمود در جزی مهر تلگراف خانه در جز ۵ - جناب آقای سلطان سید عبدالله خان دو فقره اخیر شما از لحاظ مبارک گذشت امر و مقرر فرمودند در صورتی که موقع نگذشته باید جدیت نمایید که معتمد السلطنه انتخاب شود و امر به مبارک هم در این خصوص تحت نمره صادر و الساعه مخابره می شود منشی زاده (همهمه ی نمایندگان - صدای زنگ)

رئیس - عجالتا بنده عقیده ام این است که چند دقیقه تنفس داده شود جمعی از نمایندگان - صحیح است در این موقع جلسه برای تنفس تعطیل و به فاصله بیست دقیقه مجددا تشکیل گردید

رئیس - آقای دکتر مصدق

دکتر مصدق -

پنجم - جناب آقای سلطان سید عبدالله خان دو فقره ی اخیر شما از لحاظ مبارک گذشت امر و مقرر فرمودند در صورتی که موقع نگذشته باید جدیت نمایید که زید انتخاب شود و امر به ی مبارک هم در این خصوص تحت نمره صادر والساعه مخابره می شود منشی زاده

(۶) سلطان سید عبدالله خان در جواب راپرت نمره ی فلان راجع به گوسفندان توقیفی در صورتی که از بیست و چهارم تعرفه می دهند هرگونه اقدام غیر مستقیم ممکن است که در موقع دادن رأی عوض اسم سهرابی بزیند رأی بدهند در جزیها هم با انتخاب زید کاملا موافق و همین تلگراف را به میرزا محمود ارائه دهد و بگوید نشانی کاغذی که به وسیله ی قاصد فرستاده بودی و من جواب دادم که انتخاب دبیر

السلطان ضرری به امورات شما و خالصه آن حدود نمی رساند حالا لازم است که رأی دادن به دبیر السلطان را موقوف داشته و بزید رأی بدهند در هر صورت می بایستی از تشبثات سهرابی جلوگیری و جدیت نمایید که زید انتخاب شود فرماندهی لشکر شرق جان محمد امریه نمره فلان زیارت اطاعت می شود خانزاد محمود درجزی.

(۷) در تعقیب امر نمره اولاً کوشش نمایید که به وسیله متنفذین محل زید انتخاب شود

ثانیا از دسایس دبیرالسلطان کاملاً جلوگیری نموده خود از طرف من به مشارالیه ابلاغ نمایید که به مشهد حرکت نمایند.

ثالثاً میرزا محمود درجزی و سایر متنفذین از طرف من ابلاغ نمایید که حتماً زید می بایستی انتخاب شود و جواب از میرزا محمود گرفته مخابره نمایید

رابعاً به قرار اطلاع واصله کارگزار مشغول نشست جهت انتخاب قدیمی و هم چنین رئیس تلگراف مشغول وسیله می باشد اگر ممانعتی در جریان انتخابات این اشخاص دارند فوراً راپرت نمایید خامساً به قرار اطلاع هنوز ورقه تعرفه جهت سرخس و کلات نفرستاده اید فوراً بفرستید به هر دو محل جهت انتخاب زید دستور لازم شده است نتیجه انتخابات را هر روزه راپرت نموده حتی المقدور سعی کنید تا اول ماه انتخابات خاتمه یافته قاشد جان محمد

(۸) سلطان سید عبدالله خان به قرار راپرتی که رئیس تلگراف درجزی می دهد هیئت نظار خیال مستعفی شدن را دارند اولاً از طرف من به مشارالیهم تذکر بدهید که این وقع به هیچ وجه اقتضای این گونه عملیات را ندارد و باعث تعویق امور انتخابات می باشد در هر صورت می بایستی از این قضیه جلوگیری نمود و هرچه زودتر مطابق دستور به امر انتخابات خاتمه دهید و اگر هیئت محرک دارد مراتب را فوراً راپرت نمایید فرماندهی لشکر شرق جان محمد

۹- توسط رئیس ساخلو میرزا محمود با مفتاح متحدالمال راجع به اعزام سواران اسکورت در تعقیب دستورات سابق و جواب کاغذی که توسط قاصد مخصوص فرستاده بودند اینک تذکر می دهد که معتمد السلطنه می بایستی از درجز انتخاب شود به هر وسیله شده اگر دبیرالسلطان و قدیمی تشبثاتی می نمایند باید با جدیتی کامل جلوگیری نمایید و در هر صورت منتظرم که تا ششم شوال عمل انتخابات بر وفق منظور خاتمه یابد البته در این موقع از بذل هیچ گونه مساعدت مضایقه نخواهد نمود.

فرماندهی لشکر شرق جان محمد

۱۰- دو طغرا امریه مبارک تحت نمره و نمره زیارت حسب الامر آکنت را ملاقات اینک با نهایت احترام به عرض آستان مبارک می رساند ۳۶۸ استعفاء انجمن نظارت عمومیت نداشته و منحصر به رئیس هیئت بوده

او نیز بر اثر تذکر به خطای خویش یوم قبل شخصا تقاضای استرداد استعفای خود را نموده انجام خدمت را تا پایان امر عهده دار شد. رئیس تلگراف بر اثر عسرت و کارگزار به اطمینان مراجع بندگان حضرت اجل نسبت به قدیمی به دوا دخیل یک رشته دسائس بوده اند فدوی آنها را ملاقات و به وخامت اعمالشان متذکر نمود مدتی است که عملیات خود را به کلی متروک داشته اند امر به نمره را بصرام الممالک ارائه، در ذیل آن اطاعت و انجام امر را متعهد شده سایر متنفذین را نیز احضار اوامر مطاعه را ابلاغ و ختم عمل را قول گرفت. اوراق تعرفه سرخس و کلات را با وجود این که هنوز حواله اعتبار به مالیه محل نرسیده دو روز قبل ارسال داشته، مستدعی است امر به صدور فوری حواله صادر فرمایید نمره ... مورخه ... ۱۳۰۵ امضاء فرمانده ساخلو سلطان سید عبدالله خان

(۱۱) توسط فرمانده محترم ساخلوی نظامی در جز مقام منیع بندگان امارت معظم لشکر شرق دامت عظمت تلگراف مطاع نمره ... توسط فرمانده محترم ساخلو در جز زیارت حدود و طایفه که تقریباً دوهزار جمعیت می شوند سپرده چاکر است هر امری که صادر شود از جان و دل در انجامش مضایقه ندارم به شرطی که بعضی اشخاص دسیسه و آنتریک در این کار دارند می نمایند رسماً هم برای فرمانده محترم در جز عریضه عرض نموده ام جلوگیری شود خانزاد محمود در جزی

(۱۲) توسط رئیس ساخلو میرزا محمود در جزی تلگراف شما ملاحظه شد به رئیس ساخلو دستور دادم که مساعدت لازمه نموده نماینده هم بفرستد چنانچه به وسیله رئیس - ساخلو تلگراف شده لازم است به هر وسیله شده در انتخابات ادامه داده وسیعی کنید که معتمد السلطنه انتخاب شود فرمانده لشکر شرق جان محمد تلگراف نمره زیارت محمود در جزی ضبط شود.

سلطان سید عبدالله خان

این بود مدارک بنده راجع به مداخله در انتخابات سرخس و کلات و در جز که به عرض رسید و هرگاه اطلاعات خود را نسبت به انتخابات بعضی از نقاط دیگر عرض کنم چون مدرکی در دست نیست در این مجلس پذیرفته نخواهد شد چنانچه از قرائت تلگرافات رمز و نمره و تاریخ اسنادی که خوانده ام خودداری شده برای این است که یک وقتی بنده معاون وزارت مالیه بودم و در آن وزارتخانه خلف کارهایی می شد که بنده در استتار آنها خود داری می نمودم این مطلب سبب شده بود که بعضی مرا برای عدم حفظ اسرار سرزنش نموده و دلگیر شوند من در آن وقت می توانستم به خوبی از خود دفاع کنم و از دلگیر شدن بعضی هراس ننمایم زیرا هر امری از امور مالیه مربوطه به جمع و خرج مملکتی است که در همه جا قانوناً طبع و منتشر می گردد و به جای این که کاشفین خلاف را نکوهش کنند آنها را تشویق می نمایند ولی در قرائت تلگرافات رمز و تاریخ و نمره آنها مترددم چه ممکن است که از مطابقت تلگرافات رمز با کشفی که قرائت شد مفتاح رمز فرماندهی لشکر شرق بدست آمده و به این وسیله چیزهایی را کشف کنند که از اسرار اداری محسوب شود این است که بنده سواد تلگرافات رمز را که در این پاکت است به مقام ریاست مجلس شورای ملی می سپارم.

در این صورت جای این است که بنده از این دولت که خود را آن قدر خیرخواه به قلم می دهد و به عناوین مختلفه اصول مهمه قانون مجازات را که در تمام ممالک رعایت می نمایند نقض و برخلاف اصل عقاب بالا بیان موادی به مجلس می آورد سؤال کنم که چرا اشخاصی که به ناموس حقوق اجتماعی و آزادی ملی خیانت نموده اند تعقیب نمی نماید زیرا مداخله جان محمد خان ها در انتخابات مشمول ماده ۸۳ قانون مجازات عمومی است و عقات بلا بیان هم نیست چه قانون مجازات قبل از انتخابات تصویب شده و خود جان محمد خان در متحدالمالی که قرائت می نمایم به مواد آن استناد می نمایند نمره ۱۳۸۷۵ مورخ اول اسفند ۱۳۰۴ اینک که انتخابات دوره ششم نزدیک و به زودی شروع می شود هیچ یک از حکام و رؤسای ساخلو های نظامی و مأمورین ادارات دولتی اعم از کشوری یا لشکری وجها من الوجوه حق اعمال نظر در امور انتخابات را نداشته و اهالی در انتخابات وکیل مطلقاً آزاد می باشند اگر ثابت شود حاکم رئیس ساخلوی نظامی رئیس یا مستخدمی از دوائر دولتی یا مأمورین حوزه انتخابیه محل ها در اطراف انتخابات دخالتی طرفینی دسیسه تحریک تطمیع یا اعمال نفوذی نموده و اقتدارات دولتی را در امر انتخابات ناحیه خود به کار برده باشد بر طبق ماده ۴۴ قانون انتخابات و ماده ۹۱ و ۹۲ قانون مجازات عمومی مرتکب تعقیب و مجازات خواهد شد الی آخر و باز خیر مملکت مرا و می دارد که در خاتمه عرض کنم اگر وکیل را ملت انتخاب نمود ناچار است که در منافع ملت حرف بزند و رأی بدهد ولی اگر مأمورین انتخاب نمودند معلوم نیست که نفع کدام ملت را در نظر دارند لذا هر مداخله که در انتخابات بشود یک بذریست که برای خیانت می کارند آزادی انتخابات نه تنها در مصالح مملکت است بلکه مجلس آزاد برای دولت درستکار وطن پرست بهتر و بزرگتر سنگر می باشد این هم سواد تلگرافاتی است که نمره و تاریخ همه چیزش هست و تقدیم مقام ریاست می کنم.» (۴۰)

فهرست مندرجات: مصدق درمیان سرو صدای چند تن از نمایندگان مانند حاج آقا رضا رفیع، عمادی، سید یعقوب انوار، جلالی، مخبر و در حالیکه مدرس از وی طرفداری می کرد، تگرافات و یادداشت های رمز [فوق] را به طور مشروح قرائت، وی در پاسخ به اظهارات وزیر کشور که از صحت انتخابات و عملیات جان محمد خان دفاع نمود، گفت:

« بنده خیلی معذرت می خواهم و نمی دانستم جان محمد خان از مقامات مقدسه است» (۴۱)

۲ - کویرخوریان:

در اواخر دوره پنجم تقنینیه شایع شده بود که به استناد بعضی مدارک شرکتی برای استخراج نفت کویرخوریان تشکیل شده و برای پیشرفت کار، شرکت قسمتی از سهام خود را مجاناً به رضا شاه داده است و چون دکتر مصدق بصرف چنین شهرتی نمی توانست از وزیر فواید عامه وقت داور سؤال کند اساس مذاکرات خود را در جلسه چهارم بهمن ۱۳۰۴ روی خواب گذارده تا بتواند این موضوع مهم را در مجلس

مطرح کند و بدین وسیله بتواند اطلاعاتی بدست آورد. وزیر فوائد عامه به عنوان اینکه مذاکرات در اطراف خواب قابل تعبیر نیست از جواب طفره زده و مذاکرات بدون نتیجه خاتمه یافته است. و بعد مدارکی به دست آقای دکتر مصدق رسیده که در جلسه هفتم بهمن ضمن نطق مشروح خود به اطلاع مجلس رسانیده است. لذا خلاصه مذاکرات جلسه چهارم بهمن ماه و متن نطق جلسه هفتم بهمن ماه و جوابی که داور در جلسه ۱۲ بهمن داده است در فصل هفتم به نقل از انتشارات مصدق - جلد هفتم آورده ام

۳ - شیلات بحر خزر:

شیلات بحر خزر، در اجاره لیازانوف ها (از اتباع دولت روسیه تزاری) و مدت انقضای آن در ۱۹۲۵ میلادی بوده است. دولت ایران به عنوان نرسیدن مال التجاره قرارداد را نسبت به بقیه مدت فسخ نمود و بعد کار به حکمیت ارجاع شد. محمدعلی فروغی (رئیس دیوان تمیز) حکم مشترک لیازانوف ها و فسخ دولت را مخالف قانون دانسته و مدتی هم برای اینکه جبران خسارت مستأجرین بشود برمدت اجاره افزود ولی پس از آنکه به مقام ریاست وزرائی نائل گردید دولت شوروی تقاضای امتیاز شیلاتی را نمود و مشارالیه لایحه ای راجع به این موضوع تنظیم و در جلسه ۲۵۰ مورخه ۱۹ بهمن ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد.

۴ - لایحه تأسیس راه آهن:

لایحه تأسیس راه آهن از طرف وزارت فوائد عامه مطرح در روز سه شنبه ۲۰ بهمن ۱۳۰۴ جلسه ۲۵۱ مجلس شورای ملی مطرح شد. این لایحه ۵ ماده ای ضمن تعیین خطوط تهران به محمره (خرمشهر)، تهران به بندر جز، تهران به قطور، تهران به میرجاوه، تهران به گواتر، تهران به بندر لنگه، تهران به رواندوز، تهران به آستارا به دولت اجازه میدهد که مبلغ ۲۵۰ هزار تومان از محل عواید انحصار واردات قند و چای برای تعیین نقشه ها و استخدام دو متخصص آمریکایی و آلمانی برای تأسیس ذوب آهن صرف کند. مصدق با این لایحه مخالفت نمود و گفت:

« این بنده در اینجا هم مخالف هستم که طریق مقاطعه نوشته شده و بر فرض اینکه مقاطعه بشود و این لایحه اصل مناقصه را هم در نظر بگیرد باز خیلی ناقص است و تازه بنده با مقاطعه مخالفم و با اینکه تعیین محل هم نشود مخالفم. بجهت اینکه ما درامود اقتصادی نباید تعجیل کنیم در عرف یک مثلی است که می گویند از هول حلیم نباید توی دیگ افتاد. ما نباید امروز یک همچون لایحه را تصویب بکنیم و بدست دولت بدهیم بعد دولت خودش برود تمام مملکت را نقشه کشی بکند. بعد از آنکه همه مملکت را نقشه کشی کرد آنوقت بیاید یک صورتی بیاورد که کمپانیها پیشنهادشان این است و حالا کدام خط فایده دارد؟ و عیبی که در این لایحه است مسئله مناقصه است. بنده اساساً با مناقصه مخالفم. برای اینکه اگر وقتی هم دولت بخواهد یک کارهائی بطور مناقصه بکند مناقصه یک شرایطی دارد اولاً باید دید در چه مملکتی سازنده خانه هست و اگر در یک شهری چند نفر هستند باید اعلان کرد و اگر در جاهای دیگر هستند باید با مجاری صحیح به آنها اطلاع داد و اینها باید راهش را قانون معین کند و باید اعلاناتی بکنند که همه

مردم بدانند که اگر یک روزی بگویند آقا چرا اعلان نکردید بگوید ما اعلان کردیم و رفتیم مذاکره هم کردیم.»

گفتگوها درباره مواد این لایحه به ویژه درباره تعداد خطوط موجب شد که ماده اول (تعیین خطوط) موقتاً کنار گذاشته شود. ماده دوم با اصلاحی که مدرس پیشنهاد داد به تصویب رسید: «دولت ممکن است پس از تهیه نقشه مقدماتی برای ساختن راه آهن ترتیبی را که نافع و به صرفه نزدیک میدانند پس از تصویب مجلس شورای ملی به موقع اجرا بگذارد.» پس از تنفس، ماده اول با پیشنهاد اصلاحی سیدحسن تقی زاده تصویب گردید؛ و نیز سه ماده باقی مانده با اکثریت به تصویب رسید. مجلس در ادامه کار خود لایحه شرکت هواپیمایی یونکرس را در دستور کار خود قرار داد. این لایحه نیز به تصویب رسید (۴۲)

◀ در فصل هشتم، در باره اعتراض و مخالفت سید حسن مدرس است که با نمایندگان فرمایشی که در انتخابات دوره ششم با مداخله نظامی ها بعنوان نماینده تحمیل شده بودند، سخت مخالف بود. وی تصمیمی گرفت که مداخلات نظامی ها را برملا ساخته و بفهماند که در مجالس مقننه به تأیید نمایندگان ملت باشند نه نمایندگان تحمیلی قشونی ها و البته نظامی ها هم که سر خود در انتخابات مداخله نکرده و به امر رضا شاه دست به این مداخلات زده بودند، بنابراین مخالفت مدرس با اعتبارنامه های آنها مخالفت با آمر که پهلوی بوده است تلقی می گردید و این امر برای دیکتاتوری که حاضر نبود فقط جنبه تشریفاتی داشته و در امور مداخله نداشته باشد بسیار ناگوار بود چون با بودن مدرس رشید و بی باک در مجلس نمی توانست بی مانع و رادعی اعمال زور و قلدری کند. بنابراین بفرآفتاد که بزرگترین سد راه دیکتاتوری خود را از پیش پای بردارد و توطئه ترور مدرس از همین مجرا آب می خورد. اکنون ببینیم مدرس درباره اعتبارنامه ها در مجلس چه گفته است:

در جلسه مجلس دوره ششم، مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۰۵ - خبر شعبه اول راجع به اعتبار نامه ملک ایرج میرزا مطرح شد و مدرس ضمن مخالفت خود چنین بیان نمود:

۱- سه مسأله است که میخواهم عرض کنم یکی اینکه بنده شاهزاده را نمیشناسم والان هم نمیتوانم تطبیق کنم آنچه که هم شنیده ام آدم خوبی است دوم اینکه در تمام انتخابات بنده نظر به این اشکالات مرسومه ندارم که فلان جریان ده روز دیر شد یا دو روز زود شد یا فلان شخص شکایت کرده و فلان کس جواب داد یا اعلان چند روز شد یا چه و اینها هر کدام به نظر من اشکالی دارد خودم رأی نمیدهم ولی متعرض هم نمیشوم کما اینکه بعضی از این رأی هائی که آقایان دادند بنده مخالفتی نکردم و رأی هم ندادم ولی بنده چه در سابق و چه در حال فقط یک اشکالاتی را به عقیده خودم محل توجه قرار میدهم که یا یک ضرر اساسی دارد یا یک نفع اساسی نمیگویم هم اشتباه نمیکنم خیر انسان اشتباه میکند بعضی اوقات منتقل نمی شود و حقایق برش مخفی میماند به این لحاظ با انتخاب آقای شاهزاده مخالفم و قبلاً هم تذکر میدهم که خیلی

بنده تعجب میکنم که مخبرین شعب که غالباً در مجلس هم سابقه دارند خبرها را به یک ترتیب غیر خوبی میدهند مختصروبی اشاره به اشکال و بی اشاره به جواب و حال آنکه اغلب مخبرها در دوره های سابق هم تشریف داشتند بعضی هایشان هم در عدلیه تشریف داشته اند که معاون یا وزیر بوده اند میدانند مجلس شورای ملی به منزله محکمه تمیز است شعبه به منزل محکمه استیناف است انجمن نظار به منزله محکمه ابتدائی اشکال و جوابی که در انجمن نظار محلی گفته میشود در شعبه باید مطرح و اشاره شود و جواب داده شود در اینجا هر چه گفته میشود و جواب داده میشود ولو برسبیل اجمال باید به مجلس شورای ملی اشاره شود لهذا بنده در شعبه خودمان به آقای عدل الملک که مخبر آن شعبه هستند عرض کردم که فی الجمله هم عمل شده که به اصول اشکالات و صنف اشکالات اشاره شود و اما راپرتهایی که سایر آقایان داده اند نتیجه را راپرت داده اند و دیگر اشکال و جواب را ننوخته اند چون در شعبه ده نفر یا دوازده نفر است و هفتاد نفر دیگر که در مجلس هستند نه اشکال به گوششان خورده نه جواب و با این ترتیب رأی دادن مناسب ندارد. رجوع کنند به دوره های پیش و خبرهائی که دوره های پیش داده میشود به اشکالات و جوابها اشاره میشود اما اینجا آن راپرت پریروزی فی الجمله اشاره به اشکالات و جواب شده بود ولی درست تکمیل نبوده بهتر این است که منبعداگر راپرتی داده میشود به اشکالات اشاره شود که حاضرین در مجلس درست ملتفت شوند و عقیده موافق به یا مخالفت خود را اظهار نمایند من جمله راپرت راجع به نماینده مشهد که نوعاً اشکالات نمایندگان آنجا خیلی کمتر است اما شاهزاده را بنده با انتخابش مخالفم زیرا علت عمده انتخاب شاهزاده را امیر لشگر خراسان میدانم و این اشکالات و مخالفتی که بنده با اعتبار نامه ها کرده ام و بعد هم خواهم کرد تمامش منتهی به یک چیز است دو سال سه سال مملکت یک جنبه غیر عادی داشت عدلیه اش نظامی بود امنیه اش نظامی بود حاکمش نظامی بود امین مالیه اش هم نظامی بود ولی آن سبو بشکست و آن پیمان ریخت از روز ختم مجلس مؤسسان عدلیه، عدلیه است و امنیه، امنیه است و حاکم، حاکم است نظامی هم باید تفنگش را دست بگیرد برود در سرباز خانه از مرکز هم شروع شد و شاه مملکت هم اعلان داد امرای لشگر و مأمورین نظامی در بعضی نقطه ها یا باورشان نیامد یا عمل نکردند. از جمله انتخاب این شاهزاده ایرج میرزا است که گرچه سلمان عصر است و خیلی هم آدم خوبیست ولی علت انتخابش جان محمد خان است و باطل است بواسطه اینکه نظامی است و بنده به شما میگویم اگر هزار سال دیگر هم عمر مشروطه باشد و جان محمد خان در مشهد نباشد شاهزاده انتخاب نمیشود سابق هم نشد علت تامه اش همان است. و اما من خیلی دوست میدارم که شاهزاده حاکم خراسان بشود چون خیلی خوب آدمی است ولی این مخالفتی من مربوط به شخص نیست شخص خوب است سرجای خودش بله آقای مخبر فرمودند دیگران هم در خراسان انتخاب شده اند بله ایشان پیش هم شده بودند بعد از این هم تا هستند انتخاب میشوند ملک است که از پیش انتخاب شده است باز هم میشود اهل محل هستند، موکل دارند، رعیت دارند، التماس میکنند پول خرج میکنند البته انتخاب میشوند.

رییس التجار - بنده پول خرج نکردم.

مدرس - پول مشروع را عرض میکنم بنده هم برای انتخاب پول خرج میکنم.

اقا سید یعقوب - غلط است.

مدرّس - پول مشروع غیر از پول نامشروع است بر فرض نظامیها هم اگر کردند خدا پدرشان را بیامرزد آنها بد کردند نه منتخبی که موکل دارد منتخبی که آقای رئیس التجار وامثالش باشند موکل دارد غیر از جان محمد خان است اما شاهزاده غیر از جان محمد خان موکل ندارد علیهذا هرانتخابی که این طور باشد باطل است. مملکت وضع غیر عادی و جریان غیر عادی داشت گذشت، مجلس شورای ملی هم سعی بفرمایند تا مطالب به جریان قانونی و عادی خودش بیفتد. شاه مملکت بعد از آنکه حاضر شد شاه مشروطه باشد یعنی امضای خالی بکند امیر لشکر نمیتواند در انتخابات دخالت بکند. قشون باید تفنگ دست بگیرد برود توی سرباز خانه، هر وقت حاکم امری داد عمل کند. بنده از این نقطه نظر مخالفم با انتخاب شاهزاده در حالی که موافقم و از خدا میخواهم که چون آدم خوبی است حاکم خراسان بشود.»

علی اکبر داور مخبر شعبه به دفاع از اعتبارنامه پرداخت که از جهت اینکه به درازا می کشد از نقل آن صرف نظر می کنم. [توضیح اینکه گزارش جلسه چهارم دوره ششم مجلس شورای ملی را بعنوان «سند» که در باره اعتبارنامه های نمایندگان است، در پایان این بخش در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می گیرد.]

« مدرّس - در این انتخابات هم حکومت نظامی بوده و هم انتخاب کننده نظامی بوده است. شاهزاده ایرج میرزا باز سالها در محل بوده، حاکم بوده، معاون بوده، لیکن ایشان فقط به معرفی نظامی و حکومت نظامی انتخاب شده اند و هنوز هم حاکم بهبهان نظامی است. نظامی معنیش این است که من نظامی هستم، معنیش این است که تمام کارهای ولایتی را نظامی می کند. اجتماعی بدون اجازه نباید بشود، حرف بدون اجازه نزنند و از این قبیل. مکرر با مبادی عالییه هم در خصوص حکومت آنجا مذاکره کردم و گفتند که حکومت بهبهان را نمی شود غیر نظامی کرد و الان هم نظامی و آقای نوبخت هم به امر نظامی ها انتخاب شده است. آقایان می خواهید رأی بدهید مختارید.»

پس از دفاع مخبر به اعتبارنامه رأی گرفته شد و تصویب گردید. انتخابات نجف آباد و نمایندگی غلامحسین میرزا مطرح شد و مدرّس در مخالفت با آن چنین بیان نمود.

« مدرّس - اشکالات این انتخابات هم از همان قسمی است که عرض کرده ام و در خصوص فریدن که علم و اطلاع دارم، لازم است بگویم که در موقع انتخابات حکومت نظامی بوده است و شکایات زیادی از همین نقطه شده است و عقیده دارم که در این نقطه تجدید انتخاب شود.»

به این اعتبار نامه هم رأی گرفته شد و تصویب گردید. (۴۳)

◀ فصل نهم، بیانگر این است که: روز ۱۴ خرداد تیمور تاش وزیر دربار به منزل فروغی می رود و در باره استعفای کابینه با فروغی مذاکراتی بعمل می آورد و پس از یک ساعت صحبت قرار می شود که روز یکشنبه ۱۵ خرداد فروغی مستعفی شده در کابینه مستوفی شرکت نماید، فروغی که هیچ انتظار نداشت پس از آنهمه تملق گوئی و خدمت به این زودی کناربرود از قبول عضویت در کابینه بعد خود داری می کند ولی بالاخره قرار میشود فعلاً به او مرخصی داده شود تا مدتی برای استراحت و معالجه عازم اروپا شود.

روز یکشنبه ۱۵ خرداد فروغی به عمارت هیئت وزیران می رود و به اعضای کابینه به استثنای وزیر جنگ و وزیر دادگستری خبر می دهد که فوراً در جلسه هیئت وزیران حاضر شوند.

پس از حضور وزراء فروغی چنین می گوید: البته آقایان می دانند که این صندلی ها دائمی نبوده و مقام وزارت در تغییر و تبدیل است و این قبیل پیش آمدها طبیعی بوده و باید یک روز مقام خود را به آیندگان تفویض نمائیم. فعلاً ما خوشوقتیم که وظیفه خود را در دوره مأموریت خود انجام داده و من نیز به نوبه خود از اقدامات وزراء و همکاران خود اظهار تشکر می کنم... من خیلی مایل بودم که مانند معمول اروپا این اوراق و اسناد و مهر ریاست وزراء را مستقیماً تقدیم جانشین خود بنایم ولی فعلاً به آقای جم ریاست وزراء تسلیم می کنم.

وزراء استعفای کتبی خود را نوشته امضاء می کنند و از عمارت هیئت وزیران خارج می شوند. استعفای فروغی توسط جراید اعلام می شود. (۴۴)

در هنگامی که مستوفی الممالک کابینه خود را به مجلس شورای ملی معرفی می نماید. آقای دکتر مصدق بعنوان اعتراض شرحی راجع به عدم تناسب افراد دولت و انتقاد از عملیات گذشته آقایان فروغی وزیر جنگ و میرزا حسنخان وثوق وزیر عدلیه تقریر و اظهار میدارد که:

« آقای فروغی در موقع زمامداری خود بدون اطلاع وزرا مراسله سفارت دولت روسیه نوشته و موافقت خود را راجع بقضاوت دعاوی اتباع آن دولت در اداره محاکمات وزارت امور خارجه اظهار و مراسله دیگری بسفارت دولت انگلیس ارسال داشته و بیست و دو نفر دعاوی دولت را تصدیق نموده و نیز راجع به عملیات گذشته آقای وزیر عدلیه در موضوع اعطا امتیازات بخارجه از قبیل امتیاز راه آهن جلفا و معادن طرفین خط و معادن جنوبی بحر خزر و پذیرفتن قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس و انعقاد قرارداد معروف ایران و انگلیس در مقابل اخذ وجوه و اجرا آن و حبس و تبعید اهالی و انعقاد قرارداد با بانک شاهنشاهی در زمان وزرات مالیه اخیر ایشان در خصوص اخذ مساعده از بانک باعتبار وجوه قند و چای برخلاف قانون اساسی شرحی تقریر، و آقای مدرس اظهار می نمودند مسائل سیاسی نظر بوده و بدیهی است اشخاص دارای عقاید مختلف هستند و مادام که در این قبیل امور محاکم صالحه رسیدگی و تقصیری بر کسی متوجه نشود او را نمی توان مورد

تنفید قرارداد و ارجع بقرارداد و امثال آن هم مادام که به تصویب مجلس شوارای ملی نرسیده باشد وجه امن الوجوه منشا اثری نبود و رسمیت نخواهد داشت.» (۴۵)

توضیح اینکه، موضوع بیست و دو مورد تکذیب واقع نشد و این مبلغ پولهایی بوده که انگلیسیها مقداری آنرا در موقع جنگ جهانی اول در ایران خرج کرده بودند و مقداری هم بابت قرارداد و غیره داده شد که طبق نامه فروغی به سفارت انگلیس، انگلیسی ها اصل و فرع آنرا دریافت کردند!

دیگراینکه، مصدق درباره میرزا حسن و ثوق الدوله اینگونه بیان داشتند:

« اما نسبت به آقای و ثوق الدوله که در صدر قوه قضائیه واقع شده اند باینسان نیست عرض کنم وقتی که بنده در شیراز بودم روزی کنسول انگلیس برای امور اداری نزد من نشست بود از آقا سیدضیاءالدین بیانیه رسید پرسید چه نوشته گفتم که قرارداد را لغو کرده است خندید و گفت در انگلیس یک ضرب المثلی است که میگویند گربه مرده را کسی چوب نمیزند، قرارداد مرده بود و حاجت لغو کردن نبود.

بنده هم چون نمیخواستم به گربه مرده چوب بزنم میخواستم که مطلقاً آن را فراموش نمایم و فقط از فاعل و مؤسس قرارداد اطمینان حاصل نمایم که در آتیه در این خطوط نباشد لذا یکی از شبهای اخیر که آقا رئیس الوزراء به منزل من آمدند و فرمودند که به آقای و ثوق الدوله مخالفت نکنم عرض کردم به شرط این که آقای و ثوق الدوله هم در مجلس اظهارندامت فرمایند در جواب من فرمودند عقیده ایشان این است که قرارداد در صلاح مملکت بسته شده و حاضرند که در مجلس از این عقیده دفاع نمایند عرض کردم عقیده ملت ایران که خود حضرت عالی یکی از افراد هستییدغیر از این بود و خواهد هم بود بنابراین فرمایش حضرت عالی را نمیپذیرم و باز برای این که مخالفت من حمل بر غرض نشود حاضر شدم که اگر آقای و ثوق الدوله خجالت دارند آقای رئیس الوزراء با حضور ایشان در مجلس فرمایشاتی بفرمایند» (۴۶)

« فصل دهم و یازدهم، بعنوان سند: بطور کامل در باره حکومت (کابینه) حسن مستوفی الممالک و اعتراض مصدق به دو وزیر کابینه فروغی و حسن و ثوق الدوله و دفاع مدرس از وزیران کابینه می باشد.

همایون کاتوزیان می نویسد: در مقطعی مدرس به فکر افتاد که با شاه جدید سرگفتگو را باز کند. مدرس هنوز طرفداران فراوان داشت و در صحنه سیاست کشور وزنه ای بود. پیشتر نیز یکی - دوبار وارد معامله با رضاخان شده بود اما نتیجه مطلوب نگرفته بود. این بار ابتدا با فیروز مذاکره کرد، سپس با تیمورتاش و آنگاه با خودشاه. سندی از این گفتگوها در دست نیست، ولی لورن معتقد بود که شاه اداره حکومت نظامی تهران را «زیر فشار مدرس» برچیده است. شواهد نشان می دهند که مدرس امیدوار بوده به توافقی دست پیدا کند بر این مبنا که شاه ارتش و نیروهای انتظامی راداشته باشد، به علاوه اختیار زیادی در دستگاه اداری کشور،

اما بگذارد که مجلس نقش واقعی خود را ایفا کند. این شامل نقشی برای خود مدرس هم می شد در تعیین ترکیب کابینه بر سر کابینه ای به ریاست مستوفی توافق شد. وثوق به عنوان وزیرمالیه و تقی زاده به عنوان وزیر خارجه دومقام مهم کابینه بودند ولی تقی زاده - که در آن لحظه در برلن بود - پیشنهاد را رد کرد و برای مأموریتی رسمی به امریکا رفت. وزارت خارجه انگلیس از انتخاب او خوشحال نشده بود، تا بعد که معلوم شد بهم خورد است. گمان کرده بودند که «گویا باج سبیلی به روسها» ست. آنها علاوه بر اینکه او را طرفدار شوروی می دانستند «گذشته زنده» وی را هم به خاطر می آورند.

تقی زاده گذشته زنده ای داشته. ولی بار آخری که در سال ۱۹۲۴ / ۱۳۰۳ به لندن آمده بود به نظرمی رسید که تبش کمی فرو کشیده است. باید دید که باز هم طرف روسها را خواهد گرفت یا نه.

شک نیست که وثوق به پیشنهاد مدرس انتخاب شده بود، اما لورن گمان می کرد که وثوق به دلیل محبوبیت خودش انتخاب شده. بعید نیست که تقی زاده را هم مدرس توصیه یا تأیید کرده باشد، ولی معلوم نیست که واقعاً چرا پیشنهاد را رد کرد. لورن گزارش داد که شایعه است - و خود او هم معتقد است - که دولت مستوفی عمر زیادی نخواهد داشت و جایش را به دولتی به ریاست وثوق خواهد داد. بسیار بعید بود که شاه زیر بار این برود، حتی اگر لکه قرارداد ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ هم وارد محاسبات نمی شد، زیرا وثوق شخصیت مقتدری داشت. ولی احتمال دارد که مدرس ابتدا وثوق را برای ریاست وزرا (نخست وزیری) پیشنهاد کرده باشد و بعد ناچار به عقب نشینی شده و مستوفی را معرفی کرده باشد.

مستوفی مایل به قبول نخست وزیری نبود و به مخبرالسلطنه گفت که بر اثر فشار مدرس ناچار به همکاری شده است. احتمالاً مدرس به آنها گفته که اگر چه بازی را باخته اند، نباید کاملاً ناامید شوند و از سیاست کناره بگیرند - کاری که برخی از آنها اندکی بعد کردند. به ملک الشعراي بهار که از محارم سیاسی او بود، گفته بود که باید برای احیای روابط دوستانه بکوشند و کاری کنند که شاه قدرت مطلق پیدا نکند. بعد ها بهار نوشت:

بعد از پادشاهی او، مدرس خود را با امری واقع شده برابر یافت؛ گفت این کار نباید بشود، ولی سستی و اهمال هموطنان کار خود را کرد. ما هم تا جایی که بشر بتواند تقلا کند سعی کردیم و حرف خود را گفتیم و کشته هم دادیم. دیگر دینی برعهده نداریم و حالا باید با دولت و شاه موافقت کرد، بلکه خوب بشود و خدمتی کند... همین قسم هم شد. مدرس و ما، ترک مخالفت [با رضاشاه] کردیم.

مصدق این استدلال را قبول نداشت. پیشنهاد مستوفی را برای تصدی وزارت خارجه رد کرد و گفت با شاه نمی شود کار کرد. روشن نیست که این پیشنهاد، برای دولت موقت پیش از تشکیل مجلس بوده، یا برای دولت جدید که مستوفی در سپتامبر ۱۹۲۶ / شهریور ۱۳۰۵ به مجلس نوپا ششم معرفی کرد. این دولت جدید که وثوق وزیر عدلیه و فروغی وزیر جنگ آن بود، به علت حضور این افراد در آن با مخالفت شدید

مصدق روبرو شد، هر چند که نطق او بیشتر در باره وثوق و قرارداد ۱۹۱۹ بود. در همین مباحثه بود که مدرس، در جوابش به مصدق، نشان داد که معامله ای کرده است:

ما با دست اینها می خواهیم بعد از این مدت خدمت‌های بزرگ به مملکت بکنیم. بعد از این انقلابات می خواهیم به وسیله اینها کارهای مهم انجام دهیم. آقای وثوق الدوله به درد نمی خورند، اخویشان [قوام، که رضا خان تبعیدش کرده بود] بنده به درد نمی خورم، برادرم و هكذا فعل و تفعّل.

سپس گریزی زد و از منطق سیاست تازه خود در باره شاه پرده برداشت:

اگر موفق شدم خدمت به سلطان مشروطه کنم، می کنم. اگر موفق نشدم [=اگر مشروطه نمایم] به جنگی می روم... امروز دستور ما قانون اساسی است باید موافق آن عمل کنیم... حاکم ما قانون اساسی است. هر چه قانون اساسی گفته است باید کرد.

تاوانی که مدرس پرداخت محبوبیتش بود. اکنون به راحتی میشد او را در انظار به خاطر دفاعش از وثوق ملامت کرد - چنان که بعضی روزنامه ها کردند - والبته شاه هم بدشمنی آمد. با وجود این بیشتر بدین سبب محبوبیت خود را از دست داد که مردم با خام اندیشی سیاسی خویش گمان می کردند بر سر اصول خود سازش کرده است. در ایران قرن بیستم سازش در بهترین حالت «همکاری با دشمن» معنی می شد و در بدترین حالت «خیانت به دوست». ناراضیان دو راه بیشتر نداشتند: یا تسلیم بی قید و شرط و فروختن خود به طرف دیگر موقعی که شکست ناپذیر به نظر می رسید، یا تحمل شهادت اجتماعی و سیاسی و حتی جسمانی. پس جایی برای سیاست باقی نمی ماند. این نگرش ریشه در فرهنگ پیش سیاسی کهن ایران داشت، صرف نظر از شکل‌های سیاسی و قانونی که جدیداً از اروپا اخذ شده بود. (۴۷)

نطق دکتر مصدق در اعتراض به تصدی وزارت و وثوق الدوله

* هنگام معرفی کابینه (حکومت) مستوفی الممالک (شهریور ۱۳۰۵ - خرداد ۱۳۰۶)، دکتر مصدق با شرکت حسن وثوق (وثوق الدوله) عاقد قرارداد ۱۹۱۹ در کابینه، و وکالت او در مجلس مخالفت کرد و طی بیانات مشروح خود او را به عنوان یک عنصر خائن به ملت و نیز دست نشانده بیگانه معرفی کرد و افزود:

«... احصائیه امتیازات اعطا شده به خارج در غیبت مجلس، به خوبی معلوم مینماید که فروش ثروت طبیعی ایران در زمان مشروطیت بیشتر به دلائل ماهرانه و وثوق الدوله انجام یافته است [...] آقای وثوق الدوله برای این که تیرشان خطا نکند برخلاف اصل ۲۴ قانون اساسی که میگوید «بستن عهدنامه و مقاوله نامهها اعطای امتیازات (انحصار) تجار تی و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از این که طرف داخله باشد یا خارج باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد» قبل از تصویب مجلس قرارداد را اجرا نمودند [...] ماده ۱۵۹ قانون

جزای عرفی میگوید «هر یک از روسا و اعضا و اجزاء ادارات و محاکم عدلیه که برای انجام امری که از وظایف آنان بوده ولی قانوناً رسومی به جهت آن مقرر نشده وعده یا تطمیعی را پذیرفته و یا هدیه و تعارفی را قبول نماید اگرچه انجام آن برطبق حقانیت بوده باشد از حقوق ملی مرحوم میشود و به علاوه محکوم است به رد تعارفی که قبول کرده است و در مقابل هر یک تومان تعارفی که گرفته یا وعده که به او داده شده است محکوم به یک روز حبس قابل ابتیاع خواهد شد در هر حال مدت حبس او کمتر از شش روز نباید باشد» و بر طبق ماده ۱۶۰ کلیه اشخاص دیگری که مرتکب این اعمال شوند از یک سال الی سه سال محکوم به حبس تأدیبی و معادل آنچه که در ماده قبل ذکر شد حبس قابل ابتیاع خواهند گردید و به علاوه بعد از اتمام مجازات حبس از پنج سال الی ده سال از حقوق مذکوره در ماده ۲۷ که یکی از آنها عضویت مجلس شورای ملی و انجمنهای ایالتی و بلدی است محروم میشوند. آیا پولهایی که برای دادن امتیازات و قرارداد به ایشان رسیده موجب نیست که ایشان را به مجازات این مواد محکوم و از حق وکالت محروم نماید. بيمناسبت عرض کنم مرحوم ممتازالملک کسی بود که هدیه خوشتاریار، به معارف اعطا نمود و راز نهانی را آشکار کرد. آیا وثوقالدوله مشمول ماده ۷۲ نیست که میگوید «هرگاه شخصی با دول خارجه یا مأمورین آنها داخل در اسباب چینی شود یا آنها را به خصومت یا جنگ با دولت وادار نماید یا وسایل آن را برای آنها فراهم آورد محکوم به حبس دائم در قلاع خواهد گردید حکم مزبور مجری خواهد بود ولو آنکه اسباب چینی او مؤثر واقع نشود؟»

به طور خلاصه با این که آقای وثوقالدوله میدانستند اگر آبادی مملکت به دست ملل دیگر برای اهل مملکت مفید بود هر ملتی برای رفع زحمت و جلب فایده که یکی از اصول مهمه اقتصادی است اجنبی را به خانهاش دعوت میکرد و اگر رقیب خوب بود هیچ ملتی نمیخواست بعد از اسارت یا جنگهای خونین و تلفات سنگین طوق رقیب را رها نماید و با این که دیدهاند اگر کسی ده خرابی را خرید و آباد کرد نسبت به مالکین سابق خوشبین نیست و هیچوقت نمیخواهد که آنها بابتی از ابواب شرایع را بخوانند و معنی غبن را بدانند بلکه میل دارند همیشه در جهل بمانند و ادعایی نمایند برای تهیه زمینه قرارداد از هیچ عملی حتی قتلهای بدون محاکمه را و به صرف استنطاق مخفی نظمیه مضایقه نفرموده و آنچه را که ممکن بود نمود و تخم لقی در دهان بیگانگان شکستهاند اگر کسی بگوید که چون قانون جزای عرفی رسمیت ندارد....

..هر کس میدانند که حکومت داشتن در یک ده خراب بهتر از اسارت در یک مملکت آباد است بنابراین هر ایرانی که دیانتمند است و هر کس که شرافتمند است تا بتواند باید روی دو اصل از وطن خود دفاع کند و خود را تسلیم هیچ قوه نماید که یکی از آن دو اصل اسلامیت است و دیگر وطنپرستی و در مملکت ما اصل اسلامیت اقوی است زیرا یک مسلمان حقیقی تسلیم نمی شود مگر این که حیات او قطع شود...

.. بنده نمیتوانم قبول کنم که آقای وثوقالدوله مجبور بوده زیرا ماده اول قرارداد در خصوص استقلال دولت ایران حاکی است که ایشان با یک عبارات فریب دهنده خواستهاند طبقه عوام ملت را اغفال نمایند ولی خوشبختانه زود معلوم شد که ملتی که قشون و مالیهاش دست دیگری است استقلال ندارد....

...در جواب من مستمع گفت ادله شما صحیح است خصوصاً این که مسأله پول زبان مرا الکن مینماید بالاخره از مطلب قدری دور شدیم اگر بگویند که تا محاکمه نشده هر نسبتی که به آقای وثوقالدوله میدهند غیر وارد اگر اتهامی وارد نیست آن را با دلیل باید رد نمود اگر وارد است تشکیل نشدن محکمه سبب نمیشود که شخص متهم در رأس امور مهمه قرار گیرد بلکه برخلاف، اگر متهم شاغل شغلی است او را معلق و قبل از محاکمه او را حبس نماید. تا محاکمه را از آن بابت حساب نمایند. ای نمایندگان چشم ملت ایران سیاه شد بس که از بعضی رجال خطاکاری و خیانت دید. و ای برگزیدگان همان چشم از انتظار سفید شد از بس محاکمه رجال وطن فروش را ندید. در مملکتی که مسئولیت وزراء نمودی بی بود و در مملکتی که ملتش این درجه فراموش کارند از خائنین خیانت به همه سرایت مینماید. مصالح مملکت و منافع ملت و ناموس جمعیت فدای اغراض و قربانی کیسه اشخاص میشود و مملکتی که ریسمان دزد، تعقیب میشود، ولی وزراء با وسایل زبردستانه، خود را از مجازات معاف مینمایند مشروطیت چون جسم بیروانی است که به مرور طعمه وحوش و طیور میشود مسئولیت وزراء وقتی تحقق دارد که مجلس شورای ملی اقدامات و عملیات هر وزیری را که منافی مصالح جماعت است تعقیب نماید این دفعه سوم است و آقای وثوقالدوله به واسطه عملیاتشان از صحنه سیاست دور شده و بازپاگشا میشوند....

آنگاه مصدق خواستار مجازات وثوق الدوله که می شود و خطاب به رئیس الوزرا می گوید:

اشخاصی مثل ایشان مکلفند که اصل مجازات و مکافات را عملاً رعایت کنند تا این که دست خائنین از کار کوتاه شده و دیگران به خدماتی که میکنند در آتیه امیدوار باشند، ولی متأسفانه عدم رعایت این اصل موجب تشویق خائنین و یأس خادمین خواهد شد خصوصاً این که وضعیات امروز با دوره قرارداد طرف مناسبت نیست زیرا عناصر متنفذ مرعوب و عامه به فقر مبتلا گردیده‌اند. حکومت نظامی و سانسور مطبوعات و آزاد نبودن اجتماعات که بهترین وسایل اختناق است به خود صورت عادی گرفته و وسایل فقر و تنگدستی از هر جهت فراهم گردیده است چنانچه کسی از مرکز مملکت بخواهد به اطراف نزدیک رود باید چند روز برای اخذ جواز معطل باشد. قبل از تشکیل کابینه و مجلس که آقای رئیس‌الوزراء میفرمودند کار را فقط برای اجرای قانون اساسی قبول میکنند، بنده به آتیه خیلی امیدوار بودم ولی با کمال تأسف میبینم که آنچه فرموده‌اند فراموش شده و متابعت شخصی مثل ایشان از این رژیم بنده را بینهایت نسبت به آتیه مأیوس مینماید. چقدر فرق است که اگر مأموری مایملک کسی را گرفت جرأت سخن نباشد تا ایام قرارداد که با آن همه لیرهها و حبسهها و قتل‌های بدون محاکمه و تبعید رجال وطنپرست باز در مردم رمقی بود که با قرارداد مخالفت نمایند. امروز نه تنها اوضاع داخلی طرف مناسبت نیست بلکه اوضاع بینالمللی را هم نمیتوان به آن ایام تشبیه کرد و همین جهات آقای وثوقالدوله را به فکر شکار انداخته و آقای رئیس‌الوزراء یا به اهمیت قضیه توجه نداشته‌اند و یا این که وضعیات کنونی طوری ایشان را مأیوس نموده که به دست آقای وثوقالدوله انتحار مینمایند. زیرا برای اشخاص وطنخواه مملکت کشی خودکشی است.»

مدرس در دفاع از کابینه میرزا حسن مستوفی الممالک در جواب مصدق که گفته بود، باید «بیشتر شخصیت و سوابق مجریان آن را در نظر» گرفت و «باید آقای رئیس الوزراء اشخاصی بیاورند که محل اطمینان باشد».

می گوید:، اینکه ما در آینده می خواهیم بوسیله همین اشخاص خدمتهای بزرگ برای کشورمان انجام دهیم. بعد از این انقلاب و حوادث گوناگون که بر سر این مملکت آمده، می خواهیم کارهای مهم صورت دهیم. اما اگر اسامی تمام رجال کشور را که در گذشته کارهایی برخلاف میل ما انجام داده اند خط بزنیم. بگوئیم وثوق الدوله به درد نمی خورد، اخوی اش (قوام السلطنه) به درد نمی خورد، مدرس به درد نمی خورد، برادر مدرس به درد نمیخورد، پس چه کسی باقی می ماند که مملکت از وجودش استفاده کند؟» (۴۹)

مدرس در اینجا از کسانی که حقوق ملت را پایمال کرده اند و با حمایت دولت فخریه انگلیس بر سر قدرت آمده اند طرفداری می کند. در چنبره سیاست توازن قوا، - که ضد سیاست موازنه عدمی است که بدان معتقد است این واقعیت آشکار را نادیده گرفته و از آن غافل می شود که هرگاه کسی در گذشته خیانت (قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله وانگلیس) بر ضد منافع ملی و حقوق ملی کشورش کرد، بر او است که این خیانت خود را جبران کند و پس از جبران، نیز، او را صدر نشین نمی کنند. بلکه به او اجازه می دهند مثل یک آدم عادی زندگی کند و در آن سطح اگر خدمتی از او ساخته بود، انجام دهد. اگر کشور ما همواره تحت اداره آدمهای بد سابقه، زورگو و نوکر صفت بوده است، یکی به این دلیل است که بمحض تغییر رابطه میان قوا، در رابطه موازنه جدید قوا، سابقه اشخاص را از یاد می بریم و می گوئیم "گذشته گذشته است و حالا قصد خدمت دارد."، " اینکه ما در آینده می خواهیم بوسیله همین اشخاص خدمتهای بزرگ برای کشورمان انجام دهیم." .

مسئله مصدق ایستادگی بر «حقوق ملی» و مخالفت و افشاء کسانی که حقوق ملی رانا دیده گرفته بودند تا درس عبرتی باشد که «رسم خیانت به وطن اندک اندک به جوانان نیز سرایت نکند».

تجربه حکومت مستوفی، یکی از این تجربه ها و آزمونها فراوانی است که معلوم کرد با افراد و اشخاص بد سابقه نمی شود مستبد را مهار نمود و به کشور خدمت کرد. و همچنین بر روی کار آوردن قوام در تیر ۱۳۳۱ که با قیام ۳۰ تیر او ناگزیر از استعفاء شد، دلیل دیگری شد بر این واقعیت که سابقه جفا به استقلال کشور و آزادی مردم و زیر پا گذاشتن حقوق مردم، منافع و حقوق ملی، سبب می شود که سلطه گر به سراغ با سابقه هائی می رود که در سرکوبی و فروخواباندن جنبش ملی ایرانیان و تحمیل استبداد فراگیر سیاسی بر جامعه با سیاست و منافع سلطه خارجی همخوانی داشته باشد.

بعد از نطق مدرس، میرزا حسن وثوق الدوله به دفاع از خود پرداخت و موقعیت ایران پس از جنگ جهانی اول و چگونگی عقد قرارداد ۱۹۱۹ با انگلیس را تشریح کرد و در پایان دفاعیه خود گفت:

راجع به آن یکصد و سی هزار لیبره هم که آقای دکتر مصدق اشاره فرمودند، همین قدر می توانم عرض کنم که اگر به خود ایشان چیزی از این بابت رسیده به بنده هم رسیده است و اگر مسلم شود چنین وجهی دریافت کرده ام، علاوه بر آنکه حاضرم غرامات آن را به اضعاف (= دوبرابر) بپردازم. تمام ایرادات و اعتراضات آقای دکتر مصدق را هم بر خود وارد می دانم. (توضیح) اما اینکه فرمودند بنده اخلاق عمومی مردم را خراب و احزاب سیاسی کشور را متلاشی کرده ام، باید خدمتشان عرض کنم که وجود احزاب در هر مملکتی معلول علل و عوامل موجود نباشد، احزاب هم به وجود نمی آید.» (۵۰)

توضیح اینکه؛ اکنون بهتر است نظری هم به سرنوشت امضاکنندگان ایرانی قرارداد بیندازیم و ببینیم از آن حق العملی که برای تحمیل نظام مستشاری به ایران دریافت کرده بودند آیا سودی بردند یا نه؟ همه آن پولها در طی زمان از آنها پس گرفته شد. به این معنی که مقامات خزانه داری انگلیس چهارصد هزار تومان رشوه پرداخت شده به رجال عاقد قرارداد را از درآمد نفتی ایران کسر کردند و رضا شاه هم عین این مبلغ کسر شده را از وثوق الدوله و نصرت الدوله و صارم الدوله وصول می کند. که در متن کتاب نطق کامل وثوق الدوله و مدارک پول گرفتن وثوق الدوله، نصرت الدوله و صارم الدوله را آورده ام. «بعدها به گفته صارم الدوله، سردار سپه معادل مبلغ مزبور را از صارم الدوله و نصرت الدوله گرفت و به حساب خود در بانکهای لندن ودیعه گذارد.» (۵۱)

◀ فصل دوازدهم، در باره علی اکبر داور و قوانین قضائی و تشکیلات دادگستری است که:

در متن گزارش وزارت دادگستری حکومت ملی دکتر مصدق به مجلس شورای ملی - سه شنبه ۲۵ آذر ۱۳۳۱ در انتقاد به انحرافات دادگستری گذشته آمده است:

« عمده علت انحراف دادگستری از سیر صحیح و منظم همانا رویه و سیره بعضی از دولتهای وقت بود که نمیخواستند دادگستری کشور ایران سروسامان منظمی داشته باشد. چه آنکه زمامداری آن دولتهای تحمیلی وقت با اجازه و تمایل افکار عمومی نبود تا در انجام وظیفه آزاد و در اختیار خود باشند، بلکه بر اثر یک تعهداتی در برابریگانه و نفوذ عوامل داخلی مسند، حاکمیت را اشغال و ناگزیر بودند در موقع زمامداری خویش، منویات دیگران را از بیگانه و خودی بموقع اجرا بگذارند. اینگونه دولتهای اسیر تعهدات، ناچار در موقع زمامداری بایستی کارمندانی بر سر امور حساس بگمارند تا بتوانند تعهداتی را که کرده اند از این راه اجرا نمایند. در این صورت پر واضح است که کارمندان صحیح و با وجدان مطیع و منقاد چنین حکومتی نشده و حکومت هم بحکم اجبار کارمندی را که قلاده انقیاد داشته باشد سرکار خواهد آورد. تکرار اینگونه دولتها

واستمرار آن رویه ناپسند بتدریج چرخ دادگستری را منحرف ساخته و در نتیجه راه کجی را که بمنظور
نمیرسانید پیمود.» (۵۲)

علی اکبر داور از نگاه دکتر محمود افشار

دکتر محمود افشار می نویسد: در سال ۱۹۱۹ هجری که علی اکبر داور در ژنو و نگارنده این سطور در لوزان
دانشجو بودیم، با چند نفر از دانش آموختگان و دانشجویان مقیم لوزان از جمله دکتر پل کتابچی خان،
مهندس حسین امین، ابوالحسن حکیم «حکیمی» (برادر حکیم الملک) اسدالله بهشتی (فرزند ملک
المتکلمین)، نظام الدین امامی خوئی (فرزند آیت الله امام جمعه خوئی)، داود پیرنیا (پسر حسن مشیر
الدوله) و غیره مجمعی داشتیم که در لوزان تشکیل میشد، ما پنج نفر اول کمیته اجرائیه و سه نفر نخستین
هیئت تحریریه آن را تشکیل میدادیم. چون به قصد دادن کنفرانسهایی بودیم و می خواستیم مقالاتی در
دفاع ایران چاپ کنیم ترتیب آنرا دادیم و انتشار مجله ای بزبان فرانسه را پیش بینی کردیم. ما سه
نفر مأمور تحریر مقالاتی شدیم. داور چون ساکن ژنو بود هنگام تشکیل جلسات به لوزان می آمد و بما ملحق
میشد.

متأسفانه مجله انتشار نیافت و مجمع ما نیز بهم خورد. فقط داور و من مقاله های خود را بصورت جزوه های
مستقل و در جرائد مختلف به چاپ رسانیدیم. کتابچه داور راجع به سیاست انگلیس و ایران است. چون
مرحوم داور در مکاتبات خود با نگارنده اشاره به انحلال مجمع و مقالات و چاپ آنها کرده است مطلب
بعضی از آنها نقل و برخی عیناً کلیشه و چاپ میشد تا هم بقلم او بازگفته شود و هم سبک انشاء و
طرز علامت گذاری (پنکتواسیون) که مخصوص خودش بود و اختراع کرده بود، نموده شود و یادگاری از
خط و ربط و سلیقه او در این کتاب ضبط گردد. بعد که به ایران آمد این رویه علامت گذاری را تدریجاً ترک
کرد. دیگر آنکه نامه ها به امضای (علی اکبر) است. هنوز در ایران داشتن نام خانوادگی رسم نشده بود و
او هم نداشت. وقتی در سال ۱۹۲۰ به برلین برای دیدار مرحوم تقی زاده رفت در مراجعت گفت که چون
در ایران (سجل احوال) درست شده دوستان برلین (مقصودش تقی زاده و دیگران بود) برای من نام (داور) را
انتخاب کردند، و اینطور اضافه کرد که: (چون در ایران سابقه خدمت در (عدلیه) دادگستری داشتم و مدعی
العموم بدایت بودم بر فقا گفتم: نامی برای من پیدا کنید که هم کوتاه باشد و هم متناسب با تحصیل حقوق
و شغل سابق من. آنها کلمه (داور) را یافتند. الحق نام بسیار خوب و مناسبی بود. خلاصه، داور مرد وطن
پرست، آزادیخواه، مطلع، ترقی طلب، اصلاح جو و با شرافت و رفیق باز بود. میخواست به ایران خدمت
بکند، اما متأسفانه معتقد بود که وقتی هدف انسان پاک باشد، اهمیت ندارد اگر وسائل رسیدن به هدف
پاکیزه نباشد. بعد که هر دو به ایران آمدیم، آلمان به یک جوی نرفت، و از همین لحاظ اختلاف نظر میان ما
بروز کرد و نتوانستیم همکاری سیاسی، که در سویس شالوده آنرا ریخته بودیم، بنمائیم. بطوری که نامه های

او اجمالاً حکایت میکند در ایام تحصیل روابط بسیار نزدیکی با هم داشتیم. برای اینکه مطلب را روشنتر کنم: او یک سال زودتر از من به ایران برگشت. وقتی بطهران رسیدم اومشغول بند وبسته‌های معمولی و «ضروری» بود و از هیچ وسیله پرهیز نکرد. از جمله همبستگی با فیروز میرزای نصرت الدوله همان کسی که، وقتی وزیر خارجه و یکی از عاقدان قرارداد ۱۹۱۹ بود، داور در جراند پاریس و ژنو علیه او مقاله می نوشت. (آن مقالات را برای من فرستاده است و بعضی را دارم) هدفش رسیدن به وکالت مجلس و وزارت بود.

روزی که بدیدن من آمده بود گفت: رفیق، چه خیال داری؟ چه می خواهی بکنی؟- گفتم: تازه آمده ام و نمیدانم. پرسیدم نظر شما چیست؟- گفت: دو راه بیشتر نیست: یا روش ذکاء الملک فروغی را پیش گرفت: اول معلم شد، بعد قاضی، بعد تر وکیل مجلس، و تا آخر، که راه دور و درازی می باشد. دیگر راهی که من (داور) پیش گرفته ام: اول باید وکیل شد!...

متأسفانه با نیت پاک، برای رسیدن به هدف که خدمت بوطن و خوب بود، وسائل بد انتخاب نمود. ضمن بحث میان ما، صاف و پوست کنده گفت: (در صورتی که هدف خوب باشد اهمیت ندارد که وسیله خوب نباشد)- گفتم. (مشکل است که با وسائل بد بتوان به مقصد نیکو رسید، زیرا وسائل بد تعهداتی ایجاد و ایجاد می کند که ممکن است الزام آور باشد). گویا با توجه اش به جمله معروف فرانسه بود، که مفاد آن بفارسی چنین است: (مقصد یا نتیجه کار اگر خوب باشد وسائل بد را توجیه می کند) گوئی این بیت معروف معتمدالدوله عبدالوهاب نشاط اصفهانی را هم در مد نظر داشت:

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد!

دردل دوست بهر حيله رهى بايد کرد!

راه سیاسی ما در طهران از همان اول سوا شد. دیدم که کم و بیش رویه (ماکیاولی) را پیش گرفته است که با آن موافق نبودم. او همان کس نبود که در روزگار دانشجوئی هم اندیشه بودیم. وی دیگر همان (عین-لام-بر) نبود که در جراند سویس و پاریس با این امضای قلمی مستعار و با عنوان تمسخر آمیز بر ضد «شاهزاده - وزیر ما» مقاله مینگاشت یا بیانیه چاپ می کرد یا به «تربیون دوژنو» مصاحبه میداد و از قرارداد انگلیس و ایران ۱۹۱۹ و شاهزاده فیروز انتقاد می کرد....

او دیگر همان «مرد آزاده» (علی رغم روزنامه ای که بهمین نام می نگاشت) نبود در ژنو و لوزان شناخته بودم و همکاری مینمودیم.

داور در طهران عوض شده بود. با شاهزاده نامبرده روی هم ریخته، وکیل مجلس، وزیر تجارت، وزیر دادگستری و بالاخره وزیر دارائی شده و با همین فیروز میرزای نصرت الدوله و عبدالحسین خان تیمورتاش (سردار معظم خراسانی) تشکیل «شرکت مثلث سیاسی» داده بودند، که هیچکدامشان پایان

خوبی نداشتند... داور که در اینجا مورد بحث است، در حدود پنجاه سالگی، بعد از کوششها و کششها از سرناکامی نهائی، خودکشی نمود.

داور مرد دانا و توانائی بود، می توانست بوطن خدمت بهتر و بیشتری بنماید. افسوس که با نیت و هدف خوب و وسائل بد انتخاب نموده و راه خطا پیمود که شمه ای از آن را در این گفتار می آورم.

منکه در هیچ واقعه ای عادت به گریه ندارم در آرامگاه او هنگام بخاک سپردنش اشک از چشمانم جاری شد. اما چون بخود باز آمدم دیگر نگریستم، و بخود گفتم: « نه بر مرده بر زنده باید گریست».

حزب بازی و حزب سازی داور و انتخابات:

با اینکه ما درسویس مذاکراتی کرده بودیم که در ایران یک حزب سیاسی بسازیم که مانند احزاب سیاسی فرانسه وانگلیس وامریکا اساسی داشته و پا برجا باشد، نه (باد آورد) و موسمی و متزلزل مانند بعضی از حزبهای ایران، یک بار روز با پست یک بیانیه چاپی در سه صفحه بزبان فرانسه با عنوان (بیانیه حزب ملی ایران) و به امضای (عین - لام - بر) یعنی علی اکبر داور بدستم رسید. همراه با آن یک نسخه از روزنامه (تریبون دوزنو) محتوی مصاحبه ای که در همین خصوص با (علی الغیاطی) مصری، از نویسندگان روزنامه (تریبون) که دوست داور بود کرده بود. گویا این حزب وجود خارجی نداشت و فقط روی کاغذ بود. در ژنو جز چند نفر معدود دانشجوی ایرانی کسی نبود که گروهی از آنها تشکیل چنین حزبی داده باشند. در هر حال من از وجود آن بی خبر بودم در نظر من به حزب بازی شبیه بود نه حزب سازی! با وجود این از بیانیه و مصاحبه داور سطری چند ترجمه و نقل می کنم.

در بیانیه چنین آمده است: (بعد از پنج سال اعتراض علیه امپریالیسم، بریطانیای عظمی امروز در نظر دارد که ایران را به امپراطوری خود ملحق نماید. قراردادی هم که تازه در طهران امضاء شده استقلال ما را از ما میر باید. بعضی مدعیند که این قرارداد با رضایت ملت ایران است. تصدیق دروغ است... رئیس دولت کنونی (وثوق الدوله) تحمیلی بریطانیاست... امروز زندان است. (فردا دار...) در خاتمه بیانیه می نویسد: (ما میخواهیم که قرارداد ۹ اوت اجرا نشود تا پس از اجتماع و رضایت مجمع ملل.)

در شماره ۲۷ سپتامبر ۱۹۱۹ (یعنی کما بعد از امضاء قرارداد انگلیس و ایران) در تریبون ژنو، زیر عنوان (احساسات ملی ایرانی) بقلم علی الغیاطی مصری چنین می خوانیم: (...مصاحبه با بنیادگذار حزب ملی ایرانی که جدیداً در ژنو تأسیس شده است. آقای علی اکبر (عین - لام - بر) دادستان سابق طهران چنین میگوید:

« من اظهارات شاهزاده فیروز را راجع به قرارداد خواندم. باعث تعجب من نشد. او که با شما صحبت کرده عمل دولتی را که خود عضو آنست دفاع کرده. بسیار طبیعی است... این قرارداد برخلاف مواد ۲۴ و ۲۵

قانون اساسی ماست که باید(شاهزاده – وزیرما) بخوبی بداند»- باقی مطالب دو ستونی این مقاله و مصاحبه همان مطالب کلی است که دربیانیه ذکر شده است.

نه تنها من در « حزب ملی ایرانی » داوردر ژنو شرکت و از آن اطلاع قبلی نداشتم، بلکه از آن بیانیه و مصاحبه هم متعجب بودم. و وقتی هم داوردر طهران (حزب رادیکال) را تشکیل داد من با او همکاری نکردم. چون آنرا هم اساسی نمی دانستم، چنان که نیز می دانیم از هم پاشیده شد.

در همان اواخری معاشرت ما در سوئیس احساس کردم که داوربرای زودتر رسیدن بمقام(بقصد خدمت به کشور) عجله دارد. این عجله او ضرب المثل ایتالیائی را بخاطرم آورد که می گوید:

Va piano va sano, chi va san ova lontano (کی Chi یعنی) هرکس آرام برود، سالم

میروند، هرکس سالم برود، مدت درازی میروند.)

متأسفانه، داور نه آرام رفت، نه سالم رفت، و نه مدت درازی رفت...در میان سالگی که هنگام بهره برداری از وجود لایق او بود، نومید و ناکام از جهان رفت.

اختلاف میان ما وقتی از پرده بیرون افتاد که من از یزد، زادگاه خودم، کاندیدای وکالت شدم. دولت در امر انتخابات دخالت نامشروع میکرد. او رابطه ونفوذ در دستگاه پیدا کرده بود. از او خواستم که از مقامات بخواهد که در امر انتخابات یزد دخالت نکنند و آنجا را آزاد بگذارند. او صراحتاً مخالفت خود را با انتخاب من اینطور بیان نمود. اگر شما وکیل شدید با « جنت مکانی » شما چه کنیم؟! مقصودش از جنت مکانی اشاره به همان وسایل پاکیزه برای رسیدن به هدف پاک بود. با وجود این، دوستی شخصی ما تا اخر عمر غمناک او برقرار بود. ولی در امور سیاسی و حزبی دیگر مطلقاً همکاری نکردیم....

اکنون برسر داستان اختلافی که میان داور و من در دادگستری پیش آمد، و از همه مهمتر است و به مجلس شورای ملی و جرائد هم کشیده شد، برویم.

اختلاف اساسی داور و من در دادگستری و تفسیر اصل ۸۲ قانون اساسی

همچنان که بالاتر نوشتیم، برای ورود به « کارسیاسی و اجتماعی »، دو راه بنظر داور میرسید: یکی روش ذکاءالملک و دیگر رویه خودش. سرنوشت مرا، با بصیرتی که بحالم پیدا کرده بود، روش آرام و تدریجی بود در برابر رویه تند و سریع خودش. بهمین جهت هم وقتی وزیر تجارت (بازرگانی) شد مرا به تأسیس و بریاست مدرسه عالی تجارت (که بعد تبدیل به دانشکده اقتصاد شد) دعوت کرد. وقتی هم وزیر دادگستری گردید به مستشاری استیناف تجدید می نمود...

ولی در عدلیه نیز با هم نساختمیم. من طرفدار عدم مداخله دولت در امر دادگستری بودم و او با همان عقیده (ماکیاولی) که (وقتی نیت و هدف پاک باشد ولی وسائل ناپاک اهمیتی ندارد) بود. در اثر این اختلاف نظر، سخت با هم برخورد کردیم. جریان قضیه از این قرار است:

«در شعبه‌ای که بودم دعوایی مطرح بود که نظر خاصی در آن وجود داشت. چون در من نمی توانستند اعمال نفوذ نمایند، تغییر من از آن شعبه به شعبه دیگر به نظرشان لازم شده بود. اما چون نمی خواستند با تغییر دادن یک قاضی به تنهایی قضیه علنی شود. مقام‌های مستشاران استیناف را میان خود آن‌ها عوض و تبدیل نمودند. همه زیر بار تغییرات رفتند. کسانی مانند دکتر متین‌دفتری که بعدها وزیر دادگستری و نخست‌وزیر شد جزو تغییر یافته‌گان بودند. متأسفانه کسی جز من اعتراض نکرد. من علی‌رغم ابلاغی که داده بودند، به شعبه جدید نرفتم. داور از من رنجید. فقط به وسیله دوستان مشترک کوشش کرد که مرا رام و آرام بکنند. ولی مطلب به نظر من اساسی بود، قبول نموده و از دادگستری کناره‌گیری کردم.»

داور، برای اینکه عمل خلاف قانون اساسی خود را موجه کند و بعد هم دستش برای تغییر قضاات باز باشد، اصل ۸۲ قانون اساسی را بوسیله مجلس تفسیر کرد. بعقیده عمومی با این کار غلط بدست خود بنیاد دادگستری را که برای اصلاح آن آمده بود متزلزل ساخت. در همان ایام و بعد مطلب مطرح بود. برای اینکه تفصیل بیشتر از طرف خودم نداده باشم عین اصل ماده ۸۱ و ماده ۸۲ قانون اساسی را می آورم و بعد بعضی از مذاکرات مجلس و مندرجات جرائد را نقل میکنم.

دو اصل راجع به غیر قابل تغییر بودن قضاات دادگستری بشرح زیر وجود دارد:

اصل ۸۱ - هیچ حاکم محکمه‌ی عدلیه را نمی توان از شغل خود موقتاً یا دائماً بدون محاکمه و ثبوت تقصیر تغییر داد، مگر این که خودش استعفا دهد.

اصل ۸۲ - تبدیل ماموریت حاکم محکمه‌ی عدلیه ممکن نمی شود مگر به رضای خود او.

بعد از پافشاری در عدم قبول مقام جدید و تعرض من، داور به فکر تفسیر اصل ۸۲ که بدان مبتلا شده بود افتاد، و موفق گردید.

قانون تفسیر اصل متمم قانون اساسی مصوب ۲۶ مرداد ۱۳۱۰ شمسی کمیسیون قوانین عدلیه.

ماده‌ی اول - مقصود از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی آن است که هیچ حاکم محکمه‌ی عدلیه را نمی‌توان بدون رضای خود از شغل قضایی به شغل اداری و یا صاحب‌منصبی پارکه منتقل نمود و تبدیل محل ماموریت قضات با رعایت رتبه‌ی آنان مخالف با اصل مذکور نیست.

این تفسیر چنان است که به‌وسیله‌ی یک ماده قانون اختراعی بگویند ریسمان سفید یعنی ریسمان سیاه! (ماده دوم این قانون مربوط به نقاط بد آب و هواست)

ماده‌ی سوم - قضاتی که با رعایت ماده‌ی اول این قانون محل ماموریت آن‌ها تبدیل شده و از قبول ماموریت امتناع نمایند متمرّد محسوب و در محکمه‌ی انتظامی تعقیب و مطابق نظام‌نامه‌های وزارت عدلیه مجازات خواهند شد. (!!!)

عجب است که با همه استعداد برای اختراع و ابتکار، مقنن اجرای قانون را در باره ممتنعین عطف بماسبق نکرده است! شاید آنرا به (نظامنامه‌های وزارت عدلیه) مذکور در ماده سوم وا گذاشته است تا دستش به کلی باز باشد. بهر حال با این ماده میتوانند قانون اساسی را بازیچه نظامنامه‌ها، که حالا آئین نامه گفته می‌شود، قرار دهند، زیرا آئین نامه وزارتی را حتی از قانون عادی هم زودتر و آسانتر می‌توان عوض کرد (چنان که کردند) تا چه رسد به قانون اساسی!

حالا ببینیم که جریان قضیه اجمالاً از چه قرار بوده است. عماد السلطنه فاطمی که خود نیز وزیر عدلیه بوده است در جلسه ۲۸ فروردین ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی مطالبی اظهارداشت که دو شماره روزنامه اطلاعات (شماره‌های ۵۴۵۰ و ۵۴۵۱) به نقل از بایگانی مجلس چاپ شده است. خلاصه قسمتی از آن را عیناً می‌آورم:

(... قانون اساسی را کمسیون عدلیه نمی‌تواند تفسیر کند. اینجا یا به عقیده وزیر عدلیه برای تفسیر آورده اند یا به عقیده بنده برای تغییر قانون اساسی است... بنده هم وزیر دادگستری بودم وهم محبوس واقع شده‌ام. این دادگستری بعقیده بنده اگر هم نباشد به مراتب بهتر است (نمایندگان صحیح است)...

در وزارت دادگستری معمول فعلی این است که هر موضوعی که از آفتابه دزد تجاوز کرد و رسید به دو هزار تومان به بالا فوراً یا دادستان مربوط یا حاکم محکمه فوراً تلفون می‌زند به وزیر که نظر مبارک چیست؟ که باید تبرئه کرد یا محکوم کرد؟. دیروز یکی از آقایان ذکر کرد که قوانین، اساسی دارد. مثلاً همین تفسیر ۸۲ قانون اساسی معروف است در بین وکلای دادگستری به قانون دکتر افشار در عدلیه و داور به او یک دستوری داد که فلان کار را بکن. گفت نمی‌کنم و حکم تغییر مأموریتش را داد. دکتر افشار گفت به موجب قانون اساسی نمی‌توانی بکنی.»

همه روزنامه ها نطق عماد السلطنه را منتشر کردند و بعضی از آنها مقالاتی هم پیرامون آن و مقاومت من نوشتند که بطور اختصار از دوتای آنها سطری چند نقل می نمایم.

ارسالان خلعتبری وکیل مجلس و دادگستری در جریده ستاره هنگامی که زنده یاد الهیار صالح وزیر دادگستری شد زیر عنوان «استقلال قضات جزو برنامه دولت است» نوشت و بخشی از آن را در اینجا می آوریم:

« آقای وزیر دادگستری فعلی و دوست و همکاری صمیمی مرحوم داور (الهیار صالح) خود از قضات معروف و شجاع بوده و بهتر از هر کس می دانست سلب استقلال قاضی چه تأثیرات بدی دارد... مرحوم داور این دوست شجاع و با وجدان و وظیفه شناس را که مزاجش با حکومت زور و خلاف قانون سازش نداشت و در تهران مستنطق و قاضی تحقیق بود با سمت مدعی العموم به اصفهان فرستاد تا دیگر روحش از این سرکشیها نکند. این پافشاریها منحصر به صالح نبوده، دیگران هم چون او بودند که تسلیم افکار وزیر نمی شدند. از جمله آقای دکتر افشار معروف مدیر و صاحب مجله آینده که بعنوان مستشاری استیناف به عدلیه به وسیله خود داور دعوت شده بود. در محکمه دکتر افشار پرونده ای مطرح بود که دکتر افشار اعضای دیگر حاضر نمی شدند نظر دیگری را فوق نظر خود قبول نمایند. یک روز بدون مقدمه حکمی بدست دکتر افشار دادند که از آن محکمه به محکمه دیگر منتقل شود. دکتر افشار بعنوان اینکه حکم وزارتخانه برخلاف قانون اساسی است و هیچ قاضی را طبق قانون اساسی نمی توان بدون رضایت خود او تغییر داد اطاعت از حکم نکرد. هر قدر اصرار و نصیحت کردند بر مقاومت افزود تا بالاخره ناچار شدند او را دو باره به همان محکمه برگردانند و مدتی که غایب بود جزو مرخصی او محسوب کنند.

البته این قبیل سرکشیها از طرف قضات صالح و درستکار و شجاع مخالف با نقشه ای بود که دولت در پیش داشت و طبق آن می خواست هیچ اعتراض کننده و مخالفی یا مانعی در مقابل نداشته باشد. ... چاره را در آن دیدند که این قسمت از قانون اساسی را از میان بردارند که دستشان برای هر عملی باز باشد.

... در صدد بر آمدند که قاضی ماشینی درست کنند که محتاج به فکر و قضاوت نباشند و حسب الامری رأی بدهند.

داور فوراً ماده واحده ای تهیه نمود و در مجلس برد. آن مجلس نیز در یک نشست، با تصویب آن تفسیر غلط چنان خرابکاری نمود که هنوز آثارش محو و پاک نشده و به این زودی هم نخواهد شد نتیجه این تغییر این شد که دست وزارت عدلیه و دولت باز و یک مانع عمده در مقابل دولت بر طرف گردید، یعنی دیگر قوه قضائیه وجود نداشت و اگر یک قاضی پیدا می شد که طبق نظر دولت یا وزیر رأی ندهد او را برمی داشتند و دیگری را به جای او می گذاشتند.

مرحوم داور تردیدی نیست که برای تشکیل عدلیه زحمات بسیار کشیده وعده ای از اشخاص درست و فهمیده و شجاع را برای تشکیل عدلیه دعوت نمود. اما افسوس که مولود خودش را به دست خودش از بین برد و همان طوری که مؤسس عدلیه بود مخرب عدلیه هم خود او شد، زیرا از تفسیر اصل ۸۲ قانون اساسی از قوه قضائیه سلب استقلال نمود. عدلیه درین سالهای آخر به جایی رسیده بود که به محاکم متحدالمال (بخشنامه) شده بود که احکام تبرئه صادر نکنند و وقتی ما از قضات می پرسیدیم چرا در دوسیه هائی که هیچ دلیلی بر محکومیت وجود ندارد، رأی محکومیت می دهید می گفتند وزارت عدلیه چنین نظر دارد و اگر رأی به تبرئه بدهیم مورد مؤاخذه واقع خواهیم شد و اکنون بجائی رسیده است که اظهارش یک ننگ بین المللی است و خوشبختی است که دیگران (مقصودش بیگانگان) فقط مجاری آب تهران را دیدند و قدمی به داخل این کاخ عظیم سپید رنگ که داخل آن از قیر سیاهتر است نگذاردند تا بدانند از آب جویهای رو باز تهران آلوده تر، این کاخ بیدادگری است.»

عمیدی نوری مدیر جریده داد، که او هم از نویسندگان و وکلای مبرز دادگستری میباشد، در شماره ۲۵۹ از سال دوم (۲۸ شهریور ۱۳۲۳) روزنامه داد ضمن مقاله سیاسی خود در موضوع تفسیر اصل ۸۲ قانون اساسی تحت عنوان (دادگستری زمان داور) خلاصه چنین می نویسد:

«... مرحوم داور می خواست دستگاه دادگستری پس از ۱۳۰۶ طوری تشکیل گردد که از نفوذ روحانیون خارج شده دیکتاتوری قضائی که تا آن روز دست علماء و محافل روحانیون بود به دست طبقه تجدد طلب که خود در رأس آن قرار داشت سپرده شود... تا اندازه ای عدلیه آن زمان از اشخاص برجسته و با ایمانی تشکیل شده بود که حیثیت قضایی خود را حفظ کرده و از هر گونه تأثیری خود را برکنار می ساختند، ولی جریان کشور طوری بود که مبارزه با این رویه شروع میشد... بر روی همین نظر بود که مبارزه بین قضات پاکدامن با اعمال نفوذ قوه مجریه شروع گردید بنحوی که تیمورتاش و داور، سر تسلیم فرود می آوردند... چندی بعد بین خود مرحوم داور و سه نفر از قضات صحیح العمل وزارت دادگستری اختلاف درگرفت. آقای زند، آقای دکتر افشار و همین آقای صالح وزیر دادگستری را مرحوم داور در مواقع مختلف برخلاف رضای خود آنها میخواست از شغل قضایی شان تغییر دهد، آنها با کمال صراحت اصل ۸۲ قانون اساسی رابه آقای وزیر با یک قیام سریع همان وکلای فرمایشی مجلس از بین برد و تغییر و تبدیل قضات را در اختیار خود قرارداد. درحقیقت مرحوم داور با این اقدام تمام زحمات خود را برای تشکیل عدلیه از بین برد و از همان موقع دستگاه دادگستری رو بخرابی رفت و اینقدر خراب شد که امروز از یک اداره ای بی قرب تر و متزلزل تراست! با این ترتیب آیا آقای صالح که خود فدائی این تجاوز قانونی شده اند تفسیر اصل ۸۲ قانون اساسی را لغو نمی نمایند؟ آیا قانون الغای آن را نمی خواهند به مجلس ببرند؟

چون این موضوع را فراموش کرده بودم، چند روز پیش که با آقای اللهیار صالح بودم از ایشان پرسیدم وقتی وزیر دادگستری شدید درباره الغاء تفسیر اصل ۸۲ قانون اساسی چه اقدام کردید؟ گفتند: برای بار اول که

وزیردادگستری شدم اولین لایحه ای که به مجلس بردم نقض تفسیراصل ۸۲ بود...اما حتی یک جلسه هم از کمیسیون مجلس برای رسیدگی به آن تشکیل نشد. و علت این بود که مجلسیها مخالف با این نظر بودند، چه میخواستند قضات در اختیارشان باشند. در نتیجه، این تفسیر غلط تاکنون هم بحال خود باقی مانده است. (۵۳)

مخالفت با لایحه راه آهن

◀ فصل سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم، مربوط به لایحه و طرح راه آهن ایران که مورد مخالفت مصدق در مجلس شورای ملی قرار گرفت میباشد. شایان ذکر است که اکثر نخبه گان، تحصیلکردگان و فعالین « راه آهن سراسری ایران» را گل سرسبد توسعه و خدمات رضا شاه می دانند!! بدون اینکه از چگونگی طرح آن اطلاع داشته باشند که آیا این «طرح» در خدمت منافع ایران بوده و یا تنها بهمانگونه دکتر مصدق هشدار داد « یک طرح» در خدمت منافع بیگانگان بوده است؟

« در اوایل بهمن ماه سال ۱۳۰۴ لایحه احداث خط راه آهن سرتاسری شمال به جنوب که دریای خزر را به خلیج فارس متصل می ساخت به مجلس شورای ملی ارائه شد. این لایحه که از اولین اقدامات رضاخان پس از تثبیت قدرتش به حساب می آید کاملاً منطبق با خواست و نیاز انگلستان تنظیم شده بود. دلیل بر ای مدعا اینکه:

«... در آخرین روزهای صدارت مشیرالدوله، محموله پستی انگلیس ها بین بوشهر و شیراز مورد دستبرد راهزنان قرار گرفت. ژاندارم ها کاغذهای ریخته شده در بین راه را به تهران فرستادند. در بین آن نامه ها، نامه مفصلی از نایب السلطنه هندوستان خطاب به سفارت بریتانیا هم بوده است که به دست مشیرالدوله می افتد. این نامه حاوی نقشه کلی راجع به ایران بود که یک حکومت قوی روی کار بیاورند و قشون منظمی ایجاد کنند و راه آهن از شمال به جنوب کشیده شود.» (مصدق و نهضت ملی ایران - نشر مرجان - ص ۱۷)

دکتر مصدق طی نطق های مفصل خود در مجلس بطور مستند عدم ضرورت احداث چنین خط آهنی را اثبات کرده و نشان داد که علاوه بر اینکه از نظر اقتصادی چنین خط آهنی مقرون به صرفه نیست، خیانت به مملکت است و در آخرین سخنش گفت:

« ... عجالتاً راه آهن در ایران فایده ندارد ولی اگر ترانزیت داشته باشد و حمل و نقل، ممکن است یک قسمت از ضرر راه آهن را جبران کند ولی این خطی که در نظر گرفته شده است کاملاً به ضرر مملکت است. حالا آقایان غیر از این تشخیص می دهند، مختارند، ولی من به عقیده خودم این رأی را که این خط کشیده شود و به این طرف برود خیانت و بر خلاف مصالح مملکت می دانم ... »

کوشش مصدق و اقلیت جانبدار او در این باب مثمر ثمر واقع نشد و لایحه راه آهن به تصویب مجلس رسید و با پول ملت ایران پل پیروزی متفقین بنا شد. باز در مجلس ۱۴ آن هنگام که از مصیبت تحمیلی دوران دیکتاتوری یاد می کند می گوید:

«... دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید...» (۵۴)

حسین مکی می نویسد:

احمدشاه با پیشنهاد انگلیسی خط راه آهن شمال و جنوب مخالف بود (۵۵)

و «نقشه راه آهن از بحر خزر تا به خلیج فارس در ۱۹۱۷ به اسم «سیاست انگلیس در ایران روشن شد» بوسیله یک هلندی که عضو سفارت آلمان بود در آمستردام انتشار یافت.» (۵۶)

«الهیار صالح» که در آن موقع بسمت مترجمی در سفارت آمریکا مشغول خدمت بود برای نگارنده حکایت کرد که من مأمور شدم با نماینده کمپانی یولن برای مترجمی نزد سردار سپه که در آن موقع رئیس الوزراء بود بروم و مطالب طرفین را ترجمه نمایم.

در این ملاقات نماینده کمپانی به سردار سپه گفت:

چون کشور ایران تقریباً خالی از سکنه و بیش از ۱۵ میلیون جمعیت ندارد و طول خط شمال به جنوب زیاد است با کمترین مخارج می توان راههای اصلی ایران را شوسه کرد و احتیاجات ایران را کاملاً مرتفع ساخت، بعلاوه اگر چنین خطی (از شمال بجنوب) هم ساخته شود از لحاظ ترانزیت فاقد اهمیت تجارتي خواهد بود و اسباب ضرر خواهد گردید و ایران بایستی دارای خط آهنی گردد که از لحاظ ترانزیت و حمل و نقل دخل و خرجش برابر باشد و بهترین طریق راه آهن شرق بغرب خواهد بود که آسیا را به اروپا متصل کند.

پس از ترجمه این مطلب سردار سپه که تا آن موقع با سکوت کامل همه را شنیده بود، ناگهان برخاست و با ناراحتی بطرف نقشه ایران که بدیوار اتاق نصب شده بود رفت و گفت باین آدم بگو من میخواهم از اینجا تا اینجا را (با انگشت خود نقشه را از بحر خزر تا محمره نشان داد) به وسیله راه آهن بهم متصل کنم به او چه مربوط که ضرر می کند یا صرفه ایران نیست.

نماینده کمپانی یولن اندکی به سردار سپه نگاه کرد و دیگر مطلبی نگفت و خدا حافظی کرده خارج شدیم.

(۵۷) و «خواست انگلیس ها از زمان امتیاز جولیوس رویتر ۱۸۷۲، راه آهن از جنوب به شمال ایران

بود» (۵۸)

آن گونه که اسناد تاریخ سیاسی موجود نشان می‌دهد، «هنوز چند سال از اختراع و پیدایش قطار و راه آهن در سال ۱۸۲۸م نگذشته بود که در سال ۱۸۳۱م فکر احداث خط آهن از طریق قلمرو عثمانی تا خلیج فارس به ذهن صاحب منصبان و دولتمردان انگلیسی رسوخ یافت. در سال‌های بعد این فکر پخته‌تر و پرورده‌تر شد و به شکل طرح‌ها و نقشه‌هایی از سوی پاره‌ای از مهندسان انگلیسی مطرح شد.

ظاهراً نخستین بار در سال ۱۲۶۶ق / ۱۸۵۰م همزمان با صدارت امیرکبیر، استفن سن مهندس انگلیسی طرحی برای اتصال اروپا به هندوستان به وسیله راه آهن ارائه کرد. در طرح او راه آهن از وین آغاز می‌شد و به بغداد و خلیج فارس و سپس از راه مناطق جنوبی ایران (خوزستان، فارس، کرمان و بلوچستان) به سند می‌پیوست.

این طرح مورد توجه دولتمردان انگلیسی قرار گرفت و به دستور لرد پالمرستون مقرر شد که سفارت انگلیس در استانبول و تهران آن را بررسی کنند.

کنل شیل وزیر مختار وقت انگلیس در تهران در گزارشی که برای وزارت امور خارجه انگلیس تهیه کرد به مخالفت با آن پرداخت و آن را از نظر سیاسی و نظامی تهدیدی برای موقعیت و منافع انگلیس در منطقه و هندوستان دانست.

از نظر شیل عقب‌ماندگی و ویرانی مشرق زمین، زمینه‌ساز چیرگی انگلیس بر این منطقه از جهان بوده است و خواهد بود و از آنجا که احداث راه آهن باعث رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران خواهد شد، نتیجه‌ای جز تزلزل موقعیت انگلیس نخواهد داشت. به دیگر سخن منفعت انگلیس در ضعف و عقب‌ماندگی ایران بود و احداث راه آهن با آن منافات داشت. شیل در گزارش خود به خطر بهره‌گیری روسیه تزاری از خط آهن ایران برای تهدید هندوستان نیز اشاره می‌کند. «(۵۹)

* توضیح اینکه با تغییر رژیم روسیه، در زمان رضا شاه خط راه آهن شمال و جنوب در جهت منافع انگلیس کشیده شد.

دیگر اینکه «توجه فراوان دولت بریتانیا و حکومت هندوستان نسبت به احداث راه آهن در ایران آن بود که آنها یکی از باکفایت‌ترین مأموران خود یعنی آرنولد ویلسون را مأمور کردند که بخش اعظم فاصله سالهای ۱۹۱۱ الی ۱۹۱۳ را صرف بررسی و نقشه برداری مسیرهایی نماید که بتوان برای کشیدن راه آهن از خلیج فارس به درون ایران مورد استفاده قرار دهد. ... و رضا شاه در سال ۱۹۲۷ احداث نخستین خط آهن عمده ایران را که از خلیج فارس تا دریای خزر امتداد می‌یافت، آغاز کرد.» (۶۰)

غلامرضا نجاتی در کتاب «مصدق سالهای مبارزه و مقاومت - جلد اول» علل مخالفت مصدق با لایحه راه آهن اینگونه شرح می‌دهد: برای توضیح پیرامون علل مخالفت مصدق با لایحه راه آهن، بی‌مناسبت نیست

نخست عواملی را که باید در تهیه طرح راه آهن ایران مورد توجه قرارداد، بررسی کنیم، سپس به تشریح نظریات مصدق در این زمینه پردازیم:

در تهیه طرح یک راه آهن سراسری باید سه عامل استراتژیکی (دفاع از کشور)، اقتصادی (ترازیت بین المللی و داد و ستد بازرگانی) و ارتباط و حمل و نقل داخلی در نظر گرفته شود. همچنین دقت به عمل آید که راه آهن سراسری ایران، شهرهای مهم کشور، به لحاظ جمعیت و موقعیت اقتصادی - باستانای تهران - عبارت بودند از: تبریز، اصفهان، مشهد، کرمانشاه و رشت.

طرح مسیر راه آهن سراسری، هیچیک از شهرهای بالا را به یکدیگر مربوط و متصل نمی کرد. راه آهن از منتهی الیه جنوب، یعنی خورموسی، در مجاورت مرز عراق، که از نظر دفاعی آسیب پذیر و از جنبه استراتژیکی نامناسب بود، شروع می شد و در منتهی الیه شمال، «بن بست» بندرگز، که به هیچ نقطه ای ارتباط نداشت، ختم میگردید. بدین ترتیب راه آهن سراسری، پاسخگوی هیچیک از مقتضیات ترانزیت خارجی، اقتصاد داخلی، ارتباط داخل و خارج کشور و نیز جنبه استراتژیکی نبود.

طی دو قرن اخیر دروازه ها و بنادر «باز» ایران به خارج، از لحاظ ورود و خروج کالا و مسافر، در شمال و شمال غربی شهر تبریز (برای ارتباط راه شوسه و راه آهن به اروپا از طریق روسیه و ترکیه) و بندرانزلی (انتهای خط کشتی رانی بازرگانی شوروی) بودند.

به عقیده کارشناسان اقتصادی و سیاسی، هدف استراتژیکی راه آهن سراسری ایران، قطع خط عقب نشینی و وارد آوردن ضربه به پهلوی هر ارتشی بود که از ترکستان روس و از طریق شرق و خراسان، به مرز دفاعی هندوستان حمله کند. راه آهن سراسری، با مسیر تعیین شده برای دولت انگلستان که بر دریاها تسلط داشت، کوتاهترین و مطمئن ترین راه برای اعزام نیروهای نظامی به خلیج فارس و سپس از طریق راه آهن سراسری به جنوب شرقی بحر خزر و تمرکز در ناحیه گرگان به منظور مقابله با نیروهای شوروی بود.

به عبارت دیگر انگلستان می توانست با استفاده از راه آهن سراسری ایران در مسیر جنوب به شمال، ظرف مدت کوتاهی عناصر نظامی خود را به گرگان برساند و از طریق قطع خط عقب نشینی نیروی متعرض به هندوستان، در منطقه مشهد - هرات از هندوستان دفاع کند.

چه مسیری برای راه آهن سراسری مناسب بود؟:

بررسی سوابق تاریخی حاکی است که پرتغالی ها پس از اشغال جزیره هرمز و سپس جزایر قشم و هنگام (۹۱۳ هجری - ۱۵۰۷ میلادی)، در آن جزایر تأسیسات تجاری و دفاعی ایجاد کردند. سپس نخستین کشتی تجاری اسپانیایی با کالای تجاری و دفاعی ایجاد کردند.

سپس نخستین کشتی تجاری اسپانیایی با کالای تجاری فراوان در بندر جاسک لنگر انداخت (۱۰۲۵ هجری قمری - نوامبر ۱۶۱۶ میلادی)

چندی بعد نماینده شرکت هند شرقی انگلیس در اصفهان به حضور شاه عباس رسید و اجازه تأسیس مراکز تجاری در بنادر خلیج فارس و نیز شهرهای اصفهان و شیراز را دریافت کرد.

دولت صفوی نیز برای ایجاد شبکه راههای بازرگانی در ایران، منطقه بندرعباس و جزایر اطراف را در نظر گرفت. بدین ترتیب همه کشورهای اروپای غربی، این ناحیه را برای ورود و خروج کالا و مسافر انتخاب کرده بودند.

ایجاد راه آهن سراسری در کشور پهناور و کوهستانی ایران، که فاقد جاده های شوسه و مناسب بود، آنهم بدون گرفتن وام از خارج از آرزوهای دیرینه ملت ایران بشمار می رفت و دارای چنان اهمیتی بود که هرگونه پرسش و بحث در زمینه های فنی، اقتصادی و استراتژیکی آن به عنوان مخالفت با یک اقدام ملی تلقی می شد؛

به همین دلیل هنگامی که دکتر مصدق مخالفت خود را با لایحه ایجاد راه آهن در مجلس شورای ملی اظهار کرد، با طوفانی از انتقاد روبه روشد و او را «منفی باف» و مخالف اصلاحات دانستند،

با این حال مصدق با آگاهی از چگونگی طرحی که در راستای نیاز و خواست بریتانیا بود، هنگام طرح لایحه راه آهن در مجلس، با آن مخالفت کرد و با ارائه مجلس، نظریات خود، عدم ضرورت، احداث چنین خط آهنی را اثبات کرد و خاطر نشان ساخت که علاوه بر اینکه از لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه نیست، بلکه خیانت به مملکت است:

دکتر مصدق - بنده در موضوع راه آهن نظر خودم را به کرات در مجلس شورای ملی به عرض آقایان رسانده‌ام [...] اگر خط آهنی را بر خلاف مصالح مملکت بکشند، ضررهای جبران ناپذیر دارد.

راه آهن ما ممکن است دو قسم حمل و نقل داشته باشد یک حمل و نقل بین المللی [دیگری] حمل و نقل ملی، حمل و نقل ملی آن چیزهایی است که در داخله مملکت صرف می شود؛

حمل و نقل بین المللی ما آن چیزهایی است که از ممالک خارجه بطور ترانزیت می آید و از ایران عبور می کند. [...] این خطی که امروز اجازه داده می شود که نقشه کشی بکنند، کاملاً بر خلاف مصالح مملکت است، زیرا خط بین المللی خطی است که اروپا را به آسیا متصل می کند.

اروپا در این طرف واقع شده و خط آهن ما باید از این طرف شروع شود و به آن طرف برود که مال التجاره اروپا را به آسیا برساند. این راه آهن ترانزیت پیدا می‌کند، حمل و نقل بین المللی پیدا می‌کند

ولی آن راه آهنی که از بندرگز حرکت کند و به محمره [خرمشهر] برود، بنده نمیدانم چه تجارتی و چه حمل و نقلی را می‌تواند داشته باشد.

امروز که می‌خواهید اجازه بدهید و امروز که می‌خواهید سی میلیون پول که در دست این مردم است و در واقع هستی این ملت و مملکت است به یک راهی صرف کنید. [...] این خطی که شما می‌کشید دیناری فایده ترانزیت ندارد. برای من ثابت کنید که چه مال التجاره از اروپا می‌آید

به بندرگز (بندرگز) و از بندر جز می‌رود به محمره؟ هیچوقت مال التجاره اروپا به بندر جز نمی‌آید و از بندر جز هم به محمره نمی‌رود.

مال التجاره اروپا می‌آید به شمال غرب و از شمال غرب می‌رود به جنوب شرق ایران. این ترانزیت است جواب بنده را بدهید بعد رای بدهید...

این خطی که امروز در نظر گرفته شده است کاملاً به ضرر مملکت است. حالا آقایان غیر از این تشخیص می‌دهند مختارند ولی من به عقیده خودم این رای را که این خط کشیده شود و به این طرف برود خیانت و برخلاف مصالح مملکت می‌دانم...»

«نقل از مذاکرات مجلس شورای ملی، جلسه ۲۳۲، ۲۸ فرودین ۱۳۰۷»

سرانجام کوشش مصدق و اقلیت طرفدار نظریات او در مخالفت با لایحه راه به نتیجه نرسید و مجلس شورای ملی لایحه را تصویب کرد. سیزده سال بعد، در جریان جنگ جهانی دوم، نیروهای نظامی بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی به ایران حمله کردند و راه آهن سراسری را در اختیار گرفتند و مدت پنج سال، صدها هزار تن جنگ افزار از بندرشاه (بندرامام خمینی) به شوروی حمل کردند و پس از فرسوده کردن راه آهن ایران، آنرا «پل پیروزی» نامیدند!

ساختمان راه آهن ایران بیشتر جنبه استراتژیکی آنهم برای بیگانگان داشت. اسناد و مدارکی که طی سالهای اخیر انتشار یافته، حاکی از اهمیت استراتژیکی راه آهن ایران است و نشان می‌دهد که تهاجم ۳ شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱) برای اخراج آلمانی‌ها، چیزی جز یک بهانه نبوده است و هدف اصلی متفقین

در دست داشتن، یک «سرپل» مستحکم در نقطه مبدأ راه آهن ایران به منظور تأمین امنیت تأسیسات نفت ایران و نیز حمل جنگ افزار به مقصد شوروی بوده است و این موضوع در مذاکرات بولارد، (Bullard) سفیر بریتانیا در ایران و عامری، وزیر کابینه منصور - سه هفته پیش از حمله به ایران - مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است.

پانزده سال پس از تصویب لایحه راه آهن سراسری، بار دیگر مصدق در جلسه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ مجلس شورای ملی، به عنوان نماینده اول تهران، ضمن تشریح مصائب ناشی از رژیم دیکتاتوری، بار دیگر موضوع را عنوان کرد و گفت:

«...خاطر دارم سردار سپه رئیس الوزرای وقت در منزل من با حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی الممالک و دولت آبادی و مخبرالسلطنه و تقی زاده و علاء اظهار داشت که:

«مرا انگلیس آورد و ندانست که با کی سروکار پیدا کرد.» آن وقت نمی شد در این باب حرفی زد، ولی روزگار آن را تکذیب کرد و به خوبی معلوم شد، همان کسی که او را آورد، چون دیگر مفید نبود، او را برد.

دیکتاتور با پول ما و ضرر ما، راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما، تدارک مهمات دید...»
بیانات مصدق در مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبایی در مجلس شورای ملی، ۱۶ اسفند ۱۳۲۳. (به نقل از شماره سوم مذاکرات مجلس)

سال ها بعد، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هنگامی که مصدق دوران حبس و تحت نظارت خود را می گذرانید، محمد رضا شاه کتاب «مأموریت برای وطنم» را می نوشت. شاه در این کتاب پیرامون مخالفت مصدق با احداث راه آهن سراسری چنین گفت:

«مخالفت شدید او (مصدق) با احداث راه آهن ایران، مثال روشن این طرز تفکر اوست. به خاطر دارم روزی با کمال جسارت در حضور من اظهار داشت که پدرم این خیانت را کرده است. وقتی از او دلیل خواستم گفت: پدر من، راه آهن سراسری را فقط برای جلب رضایت انگلیسی ها که میخواستند به روسیه حمله کنند. (محمد رضا پهلوی، مأموریت برای وطنم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱، فصل سوم)

پاسخ مصدق به اظهارات محمد رضا شاه بدین شرح است:

«...اما درباره راه آهن: «مدت سه سال یعنی از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ هر وقت در باره این راه در مجلس صحبتی می شد یا لایحه ای جزء دستور قرار می گرفت، من با آن مخالفت کرده ام، زیرا خط خرمشهر - بندر شاه، خطی است کاملاً سوق الجیشی (استراتژیکی) و در یکی از جلسات حتی خود را برای هر پیشامدی حاضر کرده، گفتم هر کس به این لایحه رأی بدهد، خیانتی است که به وطن خود نموده است که

این بیان در وکلای فرمایشی تأثیر ننمود، شاه فقید را هم عصبانی کرد و مجلس لایحه دولت را تصویب نمود. [...] در جلسه دوم اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورای ملی گفتیم: برای ایجاد راه آهن دو خط بیشترین است؛ آنکه ترانزیت بین المللی دارد، ما را به بهشت می برد و راهی که به منظور سوق الجیشی ساخته شود، ما را به جهنم، و علت بدبختی های ما هم در جنگ بین المللی دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند...

ساختن راه آهن در این خط هیچ دلیل نداشت جز اینکه می خواستند از آن استفاده سوق الجیشی (استراتژیکی) کنند...» (خاطرات و تألمات مصدق، بخش سوم، صفحات ۳۳۸ - ۳۵۱). (۶۱)

راه آهن که به خرج ملت ایران برای دفاع از هندوستان ساخته شد

سرهنگ مصور رحمانی در کتاب «کهنه سرباز» دربارهٔ ایجاد راه آهن در زمان رضا شاه پژوهش در خورنموده است که می نویسد: در ایجاد راه آهن سراسری ایران چنانکه ملاحظه خواهد شد دفاع استراتژیکی هندوستان در قبال تعرض احتمالی روس ها هدف اساسی بود. فکرو طرح آن را انگلیس ها به رضا شاه مخلوع دادند. تمام تسهیلات مالی و بین المللی را هم در اختیار نامبرده گذاردند. (موافقت در تبدیل لیره حاصل از قرارداد نفت به ارزهای مختلف، علیرغم مخالفتی که در تمام موارد دیگر از قبیل کوره ذوب آهن اعمال می کردند، تشویق دول اروپائی به همکاری فنی و صنعتی و بازرگانی با ایران از مجرای سیاسی برای اجرای طرح) تا هرچه زودتر کار به نتیجه برسد و فکر آنها از لحاظ دفاع استراتژیکی هندوستان راحت شود.

تبلیغات بسیار ماهرانه استعمار در عین حال انجام آن طرح استعماری را به صورت عملی ساختن یکی از آرزوهای ملی ایرانیان وانمود کرد؛ تا همکاری صمیمانهٔ ایرانیان در اجرای آن طرح جلب شود. این در واقع به سخریه گرفتن هوش سیاسی ملت ایران بود. در همین جهت برای اجتناب از پدیدهٔ «تکرار تاریخ» و تجدید توهین بجا است، موضوع کمی مبسوط تر مورد بحث قرار گیرد.

اتفاق، نویسنده راطی دوره های مختلف خدمتی و تحصیلی، سه بار به بررسی سیستماتیک راه آهن سراسری ایران کشاند، که در آن بررسی ها چگونگی راه آهن سراسری، از لحاظ عملیات نظامی (در مقام معاونت رکن سوم ستاد کل ارتش)، آکادمیک (در سمت دانشجو و بعداً استاد دانشگاه جنگ) و اقتصاد بازرگانی (**Busines Economics**) (در سمت دانشجوی کلمبیا یونیورسیتی نیویورک) مورد بررسی بالنسبه عمیق قرار گرفت...» (۶۲)

در ادامه آن به این مهم اشاره می‌کند: که چگونه با اغفال ملت ایران هزینه سنگین اجرای یک برنامه دیرین استعماری به بنیة ضعیف مالی ملت مظلوم ایران تحمیل شد و تبلیغات ماهرانه استعماری آنرا به صورت انجام یکی از ارزوهای دیرینه ملی ایران وانمود کرد.

و حال آنکه آن راه آهن به قراری که در زیر توضیح داده میشود پاسخ دهنده به هیچیک از حوائج واقعی یک راه آهن سراسری نبود و اساس آنرا خواست نظامی بیگانگان تشکیل می داد.

ساختمان راه آهن سراسری در یک کشور به قیمت تحمل فداکاری های سنگین مالی، فعالیتی، زمانی و جانی (پرت شدن مهندسان و کارگران از کوه های سخت، هلاک شدن در اثر انفجار صخره ها و ریزش تونلها، ابتلاء به بیماریهای مختلف وغیره) انجام می شود. به همین جهت کوشش فوق العاده به عمل می آید که از فداکاریها حداکثر استفاده برای ملت بدست آورده شود.

یک راه آهن سراسری باید جامع سه خاصیت استراتژیکی (برای دفاع ملت)، اقتصادی (ترانزیت بین المللی و معاملات بازرگانی) و ارتباطی برای ملت باشد. به همین جهت با بررسی های عمیق اولیه به وسیله عناصر ذی صلاح در رشته های بالا دقت به عمل می آمد که مسیر راه آهن سراسری، شهرهای مهم کشور را که اهمیت اقتصادی دارند به دو نقطه انتهائی « آزاد» متصل کند. تا ارتباط بین المللی با نقاط مهم اقتصادی کشور تأمین شود. (هریک از راه آهن های سراسری ایالات متحده امریکا و کانادا شهرهای مهم مسیر خود را به دو نقطه انتهائی آزاد در اقیانوس اطلس و اقیانوس کبیر متصل می کنند؛ و راه آهن سرتاسری روسیه، از طریق سیبری دو انتهای آزاد لنین گراد و ناخود کا را با شهرهای مسکو، گورگی، غازان، نووسی بیرسک، کراسنویارسک، ایرکوتسک، چیتا و خابارفسک به هم ارتباط می دهد.

در موقع طرح مسیر راه آهن سراسری ایران هفت شهر مهم کشور از لحاظ جمعیت و ارزش اقتصادی غیر از پایتخت عبارت بودند از تبریز، اصفهان، مشهد، همدان، رشت، شیراز و کرمانشاه.

مسیر راه آهن سراسری که برای ایران انتخاب کرده بودند به نحو عناد آمیز و بر خلاف تمام اصول اقتصادی، هیچیک از این شهرها را به هم ارتباط نمی داد، پس جوابگوی شرط اول نبود.

آن مسیر عجیب که هیچیک ایرانی در انتخاب آن شرکت نداشت نه فقط هیچیک از شهرهای مهم ایران را به هم متصل نمی کرد؛ در منتهی الیه شمال به « بن بست» بندرگز ختم می شد که به هیچ نقطه ای در کره زمین ارتباط نداشت (واز این جهت در تاریخ راه آهن های سراسری دنیا منحصر به فرد بود) و در منتهی الیه جنوب به « خور موسی» ختم میشد که به علت نزدیکی به مرز خشکی عراق از نظر دفاعی آسیب پذیر و ناچار از لحاظ استراتژی نامناسب بود. پی آن مسیر تحمیلی راه آهن سراسری از لحاظ حوائج ملت ایران به هیچیک از مقتضیات راه آهن سراسری تزایت خارجی، اقتصاد داخلی، ارتباط داخله و خارجه و استراتژی جوابگو نبود؛ و به هیچ کس و هیچ مقام ایرانی هم اجازه داده نشد در آن باب اظهار عقیده کند.

دروازه های «باز» ایران به خارجه و بالعکس، از لحاظ ورود و خروج کالا و مسافر طی دو قرن اخیر در شمال، شهر «تبریز» (برای ارتباط بوسیله شوسه و راه آهن به اروپا از طریق روسیه و ترکیه) و «بندرانزلی» (انتهای خط کشتی رانی بازرگانی شوروی) بودند.

فکر سلیم درانتخاب نقطه مبداء یا انتهائی راه آهن سراسری ایران، درشمال ناچار متوجه این دو نقطه معروف می شد. که نقاط بالفعل «آزاد» ورود و خروج کالا و مسافر بودند و طبعاً برای کارهای ترانزیتی، که یکی از ملاحظات اهم انتخاب مسیر راه آهن سراسری است میبایستی مورد استفاده قرار می گرفتند.

در مقابل چنان وضع، ملاحظه مسیر خارق العاده و دور از فکر که شهرهای مهم ایران را بهم مربوط نمی کرد، ترانزیت بین المللی را که اصولاً مهمترین عامل درآمد راه آهن های سراسری است، امکان پذیر نمی کرد، انتهای جنوبیش وضع دفاعی مناسب نداشت، انتهای شمالی اش به «بن بست» بندرگز ختم می شد، بنابراین جوابگوی انتظارات و احتیاجات ملت ایران از راه آهن سراسری نمی توانست باشد، به دستورچه کس و برای چه منظوری بود؟» (۶۳)

به اعتقاد مصور رحمانی «هدف استراتژیکی راه آهن سراسری ایران» این بود که: «قطع خط عقب نشینی و وارد آوردن ضربه به پهلوی ارتشی بود که از ترکستان روس از طریق شرق خراسان به مرز دفاعی هندوستان حمله کند.

راه آهن سراسری با مسیر تعیین شده برای دولت انگلستان که تسلط بردریاها را دارا بود کوتاهترین و مطمئن ترین مسیر را به وجود می آورد که نیروهای خود را از راه دریا که همیشه مطلوبترین راه برای آن دولت بود، به گوشه شمال غرب خلیج فارس برساند و سپس درحداقل زمان آنها از طریق راه آهن سراسری ایران به جنوب شرق بحرخرسوق دهد، تا درمنطقه گرگان متمرکز شوند و با فراغت بال از طریق دهلیز سوق الجیشی و کوتاه گرگان - بجنورد - قوچان (که برخلاف مسیر طولانی و کم حاشیه کویر، گرمسار - سمنان - شاهرود، از آب فراوان بهره مند است) درپناه کوههای رادکان و هزار مسجد، پهلوی و عقبه نیروهائی را که از غرب افغانستان و شرق خراسان به هندوستان تعرض می کنند، قطع کند (رجوع به نقشه، پیوست - ۱).

راه آهن و راه شوسه کراسنوودوسک - عشق آباد، مرو و چارجوی، از ناحیه ایران فوق العاده آسیب پذیرند و درپاره ای نقاط بیش از چند کیلومتر از مرز ایران فاصله ندارند و به راحتی می توان حتی با توپخانه آنها را قطع کرد (۷)

بریدن آنها درنقاطی مانند قزل آرات، گوگ تپه و عشق آباد، اختلال کاملی درسیستم عقبه هراتشی که بخواهد در آن مناطق عمل کند (و به علت طبیعت ریگزاری زمین، ناچار از اتکاء به آن خطوط است) به وجود می آورد.

ریگزارهای ترکستان فاقد منابع محلی هستند (حتی آب خوردن). به همین جهت راه آهن و راه شوسه عشق آباد - مرو، همه جا از مجاورت بلافاصله مرز ایران می گذرد تا کمابیش از چشمه سارهایی دامنه کوههای مرزی ایران بهره مند شوند. نتایج وخیم قطع چنان خط آهن و شوسه برای ارتش متعرض احتیاج به بحث ندارد.

پس وجود راه آهن سراسری ایران که با مسیرمعیّن خود می توانست اولین عناصر نظامی انگلستان را در ظرف چهل و هشت ساعت از جنوب غربی خلیج فارس به منطقه گرگان برساند، جهت دفاع عادی از هندوستان از طریق قطع خط عقب نشینی ارتش متعرض به هندوستان، در منطقه مشهد - هرات برای دولت انگلستان به منزله نعمتی بود که از لحاظ استراتژیکی اهمیتی مافوق ارزش گذاری داشت، بخصوص که برای ایجاد چنان راه آهن دیناری هم نمی پرداخت!

به همین جهت بود انگلستان که برای تأسیس یک کوره ذوب آهن در ایران آن همه اشکال تراشی مالی (از طریق تبدیل نکردن لیره حق الامتیاز نفت به ارزهای دیگر) و سیاسی (منصرف ساختن دول صنعتی از فروش کارخانه به ایران) می کرد، برای ایجاد راه آهن نه فقط اشکالی فراهم نکرد، کمال همکاری مالی و سیاسی را هم به عمل آورد تا خط آهن ساخته شود.

این راه آهن برای حفظ هندوستان یعنی تاج امپراطوری انگلستان، علاوه بر اینکه به انگلیس ها اجازه می داد در صورت لزوم از نیروی نظامی به بهترین وجه استفاده کنند، بعلت صرف خاصیت وجودی خود، چنانکه اشاره شد، فکر تعرض به هندوستان را برای حریف، کاملاً تأمل آمیز می ساخت. یعنی بدون اینکه عمل نظامی مشهودی واقع شود، انگلیس ها، از وجود آن استفاده استراتژیکی مستمر و مؤثر می کردند...» (۶۴)

«...قبل از ایجاد راه آهن و چه بعد از آن جنبه استفاده اقتصادی راه آهن سراسری مورد ایراد پاره ای از انتقاد کنندگان بود. پس از شروع به کار راه آهن برای کسی جای تردید نماند که شاخه شمالی راه آهن (تهران - بندرگز) از لحاظ مالی زیان بخش بود. یعنی ملت ایران ناچار بود همه ساله، از کیسه فقیر خود هزینه بکار انداختن و نگاهداری شاخه ای را بدهد که هرگز متضمن فایده نبود. همه می دانستند حمل و نقل مسافر و کالا از مازندران به تهران و بالعکس با اتومبیل و کامیون سریعتر و سهولتر (از در فرستنده به درگیرنده) و ارزانتر از راه آهن بود (و هست).

هروقت از این مقوله گفتگومی شد، اولیاء امور جنبه «نظامی» مسئله اشاره می کردند. این اشاره آنهم در زمان شاه های مخلوع، برای خاموش کردن هر صدائی کافی بود.

دو سازمان نظامی که مجاز بودند وضع راه آهن را مورد بررسی قرار دهند عبارت بودند از رکن سوم ستاد کل ارتش از لحاظ طرح های عملیاتی و دانشگاه جنگ از نظر اکادمیک. رکن سوم ستاد کل ارتش در تمام

ارتش ها مقام صلاحیت دار برای بررسی مسیر راه آهن ها (و راه ها) و چگونگی استفاده از آنها برای عملیات نظامی است. اما جالب این بود که در رکن سوم ستاد کل ارتش کوچکترین اثری از اینکه آن رکن در بررسی مسیر راه آهن و دادن نظریه در آن باب شرکت داشته وجود ندارد. (۶۵)

جمال صفری

فرانکفورت، آبان، ۱۳۹۷

توضیحات و مآخذ

۱ - جلال فرهمند «تعزیه قاجار» ماهنامه الکترونیکی بهارستان، شماره ۱۰۳ - صفحه ۳

* محمد ارجمند سرپرست تلگرافخانه مخصوص رضاشاه در خاطراتش آورده است: اشخاصی که سر جنبان و متولی مجلس مؤسسان بودند و در آن چند روزه بیش از همه دوندگی می کردند و آتش بیار مجلس مؤسسان بودند در درجه اول تیمورتاش و داور و بعد تدین بودند. اسدی هم به دنبال تیمورتاش و تدین همه جا سایه روان بود. و عجیب اینجاست که بعد از چند سال تیمورتاش در محبس مرد و یا کشته شد، داور خودکشی کرد، [محمد ولی] [اسدی]، [نایب التولیه آستان قدس رضوی و پدر داماد ذکاءالملک فروغی] [تیرباران شد، تدین هم چندی از کار برکنار شد. «شش سال در دربار پهلوی» خاطرات محمد ارجمند سرپرست تلگرافخانه مخصوص رضاشاه، ۱۳۱۱ - ۱۳۰۵] به اهتمام عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی - نشر پیکان - ۱۳۸۵ - صص ۷۵-۷۴

۲ - حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» - ج ۳ - ص ۴۸۴

۳ - سیروس غنی «ایران، برآمدن رضا خان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها»، ترجمه حسن کامشاد، انتشارات نیلوفر - ۱۳۷۸، ص ۳۹۷

۴ - محمودپورشالچی «قزاق عصر رضا شاه پهلوی» بر اساس اسناد وزارت خارجه فرانسه، انتشارات مروارید - ۱۳۸۴ صص ۲۴۸ - ۲۴۶

۵ - محمد قلی مجد «از قاجار به پهلوی ۱۳۰۹-۱۲۹۸ بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا»؛ مترجمین سید رضا مرزانی، مصطفی امیری - نشر: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۹ - صص ۴۰۰ -

۱- گزارش اموری و ضمیمه، شماره ۱۲۳۷، ۱، ۳۵/۸۹۱، مورخ ۶ نوامبر ۱۹۲۵ .

۲ - گزارش اموری، شماره ۱۲۴۶، ۱، ۴۵/۸۹۱، مورخ ۲۱ نوامبر ۱۹۲۵ .

۳ - گزارش اموری، شماره ۱۲۵۲، ۱، ۴۷/۸۹۱، مورخ ۴ دسامبر ۱۹۲۵.

۶- یحیی دولت آبادی «حیات یحیی»، ج ۴- انتشارات عطار- ۱۳۶۱، صص: ۳۹۲ - ۳۸۹

۷- اصغر شیرازی «ایرانیت، ملیت، قومیت» نشر: مؤسسه فرهنگی هنری جهان کتاب، ۱۳۹۵، صص ۶۶۰-۶۵۹

۸- نظریگموند فروید به نقل از کتاب «آناطومی ویرانسازی» نوشته اریش فروم - ترجمه ا. صبوری -
نشر فرهنگ - ۱۳۶۴ - ص ۷۰۸

۹ - خاطرات حسین سمیعی (ادیب السلطنه)» به نقل از «دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی،
جلد سوم»، به کوشش ایرج افشار - نشر: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۰ - صص ۴۱۷ - ۳۹۷

* حسین سمیعی (ادیب السلطنه) (۱۳۳۲ - ۱۲۵۳ ش) - در کابینه های دولت موقت در مهاجرت -
مشیرالدوله - سردار سپه (۱۳۰۲) - مخبر السلطنه هدایت (۱۳۰۶) - سهیلی (۱۳۲۱) پست های مختلف
وزارت را بعهده داشت. «در ۱۳۱۱ پس از عزل و بازداشت تیمورتاش که عنوان وزیر دربار منسوخ گردید، به
دربار رفت و عملاً وظایف وزیر دربار را انجام می داد و تا سال ۱۳۱۸ که جم به وزارت دربار تعیین گردید،
در این سمت باقی بود.» در سال ۱۳۲۸ در انتخابات دوره اول سنا، به سناتورگی گیلان رسید و در همین سمت
در سال ۱۳۳۲ در سن ۷۹ سالگی درگذشت

۱۰ - - عبدالله مستوفی: «شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه» جلد سوم، نشر:
زوار - ۱۳۴۳. ص ۶۶۸.

۱۱ - حسین مکی «تاریخ بیست ساله ساله ایران»، «آغاز سلطنت و دیکتاتوری پهلوی» جلد ۴ - نشر ناشر
- ۱۳۶۱ - صص ۲۲ - ۱۹ - صص ۵۲۷ - ۵۲۶

۱۲ - حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» - جلد ۳ - صص ۴۸۶-۴۸۴

۱۳ - حسن فراهانی «روزشمار تاریخ معاصر ایران»، نشر: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵ -
ص: ۴۲۰

۱۴ - پیشین، ص ۴۰۳

۱۵ - پیشین، ص ۴۰۶

۱۶ - عبدالله مستوفی: «شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه» جلد سوم، نشر: زوار - ۱۳۴۳. صص: ۶۷۳-۶۶۸

۱۷ - محمد قلی مجد «از قاجار به پهلوی ۱۳۰۹-۱۲۹۸ بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا»؛ مترجمین سیدرضا مرزانی، مصطفی امیری - نشر: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۹، صص ۴۱۲ - ۴۱۰

۱ - تلگرام فیلیپ، شماره ۲۸، ۸۹۱،۰۰۱ P15/30، مورخ ۲۵ آوریل ۱۹۲۶.

۱ - گزارش فیلیپ و ضمائیم، شماره ۷۹، ۸۹۱،۰۰۱ P15/36، مورخ ۵ می ۱۹۲۶.

۱۸ - «مسافری به تهران»، نوشته ویتا سکویل وست، برگردان - مهوش شاهی - سایت ایرانیان.

۱۹ - حسین مکی «تاریخ بیست ساله ساله ایران»، «آغاز سلطنت و دیکتاتوری پهلوی» جلد ۴ - نشر ناشر - ۱۳۶۱ - صص ۲۲ - ۱۹

۲۰ - ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰ - برگرفته شده از خاطرات محسن فروغی - ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی - شماره ۲۹۰ / زمستان ۱۳۹۱ - ص ۱۹۹

۲۱ - مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه). «خاطرات و خطرات» نشر زوار، ۱۳۸۸، ۱ - ص ۳۷۰

۲۲ - محمود پورشالچی «قزاق عصر رضا شاه پهلوی» براساس اسناد وزارت خارجه فرانسه» انتشارات مروارید - ۱۹۸۴ - ص ۲۷۴

۲۳ - همانجا - ص ۲۷۶

۲۴ - فخرالدین عظیمی «آشتی سیاست و اخلاق، ناسیونالیسم و دموکراسی: نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق» به نقل از کتاب «مصدق، نفت، ناسیونالیسم» جمیزبیل - ویلیام راجر لویس - ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی - کاوه بیات - نشر گفتار ۱۳۷۲ - صص ۸۰ - ۷۹

نگاه کنید به - مصدق سخنرانی در مجلس، سپتامبر ۱۹۲۶ (شهریور ۱۳۰۵)، و به: نطقها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره پنجم و ششم مجلس شورای ملی (تهران، ۱۳۵۸) صفحات ۵۱ - ۳۳

۲۵ - همانجا

۲۶ - همانجا مصدق سخنرانی در مجلس، ۴ ژانویه ۱۹۲۸ (۱۴ دی ۱۳۰۶) همانجا، صفحات ۱۶۶ - ۱۵۲

۲۷ - همانجا، مصدق سخنرانی در مجلس، ۱۷ فوریه ۱۹۲۸ (۲۸ بهمن ۱۳۰۶) همانجا، صفحات ۱۶۸ - ۱۶۷

۲۸ - پیشین

۲۹ - هوشنگ صباحی - «سیاست انگلیس و پادشاهی رضا شاه» - ترجمه پروانه ستاری - نشر گفتار
۱۳۷۹ - صص ۲۷۴ تا ۲۷۶

۳۰ - پرواند آبراهامیان «ایران بین دو انقلاب». ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی. چاپ اول،
نشر نی، ۱۳۷۷ - ص ۱۷۲

۳۱ - اعتماد ملی - ۱۱ خرداد ۱۳۸۸ - شماره ۹۳۳

۳۲ - باقر عاقلی «داور و عدلیه» - انتشارات علمی - ۱۳۶۹ - ص ۹۵

۳۳ - آئینه عبرت - خاطرات دکتر سیف پور فاطمی - بکوشش علی دهباشی - انتشارات سخن ۱۳۷۸
(سیف پور) - ص ۵۶۱

۳۴ - مخبرالسلطنه هدایت - خاطرات و خطرات - کتابفروشی زوار تهران - ۱۳۶۳ - ص ۳۷۱ (همانجا)

۳۵ - خاطرات حیات یحیی دولت آبادی - جلد ۴، ص ۴۰۳

۳۶ - آئینه عبرت - خاطرات دکتر سیف پور فاطمی ص ۵۶۳

۳۷ - همانجا - ص ۵۶۲

۳۸ - مصدق و حاکمیت ملت - محمد بسته نگار - انتشارات قلم - ۱۳۸۱ - ص ۴۱۴، «نگاه کنید به نطق
های مصدق» جلد اول، دفتر دوم - انتشارات مصدق ۴ - ۱۳۴۸ - صص ۵۲ - ۵۱

۳۹ - غلامرضا نجاتی «مصدق سالهای مبارزه و مقاومت» جلد اول، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸ -
ص ۲۵

۴۰ - صورت جلسه «مشروح مذاکرات مجلس شنبه ۲۸ بهمن ماه ۱۳۰۶، جلسه ۲۱۲»

۴۱ - غلامرضا نجاتی «مصدق سالهای مبارزه و مقاومت» جلد اول، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸ -
ص ۲۶ و نگاه کنید به «نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق» - جلد ۷ - انتشارات مصدق - ۱۳۴۹، صص ۳۲ -
۱۲

۴۲ - خلاصه مذاکرات جلسه چهارم بهمن ماه عین مندرجات روزنامه ستاره ایران، شماره ۱۲۰

۴۳ - حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران»، جلد چهارم - صص ۱۱۸ - ۱۱۴

۴۵- مذاکرات مجلس شورای ملی ۳۹ شهریور ۱۳۰۵ - جلسه ۱۱

۴۶- نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق، انتشارات مصدق ۷، صص ۳۸ - ۳۷

۴۷- دکتر محمد علی همایون کاتوزیان « دولت و جامعه در ایران » - ترجمه حسن افشار - نشر مرکز - چاپ هشتم ۱۳۹۴ - صص ۳۲۹ - ۳۲۸

۴۸- « نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق » - جلد ۷ - انتشارات مصدق - صص ۵۱ - ۴۰

۴۹- حسین مکی « تاریخ بیست ساله ساله ایران »، « آغاز سلطنت و دیکتاتوری پهلوی » جلد ۴ - ص ۱۷۴

۵۰- نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق، انتشارات مصدق ۷، ص ۵۶

۵۱- خاطرات دکتر سیف پور فاطمی - آئینه عبرت - ص ۷۴

۵۲- از متن گزارش وزارت دادگستری حکومت ملی دکتر مصدق به مجلس شورای ملی - سه شنبه ۲۵ آذر ۱۳۳۱

۵۳- دکتر محمود افشار « سیاست اروپا در ایران » ترجمه سیدضیاءالدین دهشیری - انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی - صص ۴۷۱ - ۴۵۴

دو روایت از سرنجام زندگی علی اکبر داور

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دادن!

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما

بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان(۱)

سید حسن تقی زاده در خاطراتش آورده است: بیچاره داور که ناخوش هم بود خیلی می ترسید. شب و روز زیر میز منقل می گذاشت و رسیدگی می کرد. رضاشاه می خواست برود تبریز، به داور مرتب زور می آورد که زودباش این کار را صاف کن. بالاخره داور آمد، گفت که رسیدگی کردیم کاملا درست است. تا دینار آخر همه صحیح است.

داور آدم خوش قلبی بود، گفته بود قربان خیلی زحمتها کشیده شده است. [رضا شاه] از این حرف دیگر خوشش نیامده بود، گفته بود، خودم می دانم آدم امینی است ولی خوب دیگر اقتضا ندارد.

بعد گفته بود که برای فلانی باید یک کاری در خارجه پیدا بکنیم، این را داور به من گفت. هیچ کس نمی دانست. حتی خود من هم نمی دانستم. مردم می گفتند، غیظش گرفته کار به حبس و آخر هم به قتل می رسد.

یک شب داور آمد منزل من. او همه چیز را بدون استثنا به من می گفت. وقتی از درآمد به فرنگی گفت، من «آمبراسه» هستم، یعنی خیلی خجالت می کشم. گفتم مگر چه شده؟ گفت، آخر من جای شما را گرفته ام. من خندیدم گفتم، حالا جای کسی گرفتن و آمدن و رفتن معنی ندارد. اختیار دردست خود آدم نیست.

یک روز پنج دقیقه طول می کشد، این را برمی دارند آن را می گذارند. اختیار با کس دیگر است. شما نیامدید جای من. گفت والله من این کار را نمی خواستم و از این کار می ترسم.

او یک وحشت غریبی داشت از مالیه. داور آدم خیلی خیلی عاقلی بود و بلکه اول عاقل بود، آخرش من گفتم برای چه وحشت می کنید، من که این قدر طلا جمع کرده ام. علاوه بر تهیه طلا، من خست را به جایی رسانده بودم که در ایران دیده نشده بود.

وقتی از وزارت مالیه رفتم تا آن روز علاوه بر تمام بودجه و مخارجات، معادل یک ثلث کل بودجه سالانه مملکت علیحده پول نگه داشته بودم.

گفت، فلانی من همه اینها را می دانم، درد من جای دیگر است، خیلی وحشت داشت. گفت خلاصه یک کلمه به شما بگویم. از شما رودروایستی داشت از من ندارد. بلای من اینه، راستش هم همین بود. [رضا شاه] به من خلاف قاعده نمی توانست بگوید که مال فلان کس را بگیرد. ولی به او همه چیز می توانست بگوید. «داور» عقیده داشت کارها که به اینجا رسید آدم باید خودش را از بین ببرد. آخر هم همین کار را کرد.

خودکشی داور

خلاصه قضیه این بود که رضاشاه، دادن ارز را سخت قدغن کرده بود و می گفت رقم آن ولو اینکه خیلی کم و جزئی باشد باید به اطلاع او برسد.

به کسی مقداری ارز داده شد و آن مطلب به اطلاع شاه رسیده بود. امیر خسروی را صدا کرده بود که این ارز برای چه داده شده است. او که آدم خوبی هم نبود می‌گوید وزیر مالیه تجویز و تصدیق کرده است رضا شاه سخت متغیر می‌شود و به داور پرخاش می‌کند. به طور غیر عمد کلمه «پدر سوخته» از زبانش جاری می‌شود. از این واقعه، داور خیلی دگرگون می‌شود.

داوراز آنجا به وزارت مالیه می‌رود و رییس اداره تریاک را می‌خواهد و می‌گوید به من گزارش رسیده است که تریاک‌های شما خالص نیست. او می‌گوید، همه آزمایش شده و درست است. داور می‌گوید، نه درست نیست من باید شخصا آن را بدهم به آزمایش. می‌گوید برویک قوری بیاور... به این عنوان مقدار نیم کیلو از او می‌گیرد و در کیف خود جای می‌دهد. (۲)

بعد داور به خانه می‌رود با فرزندان خود روبوسی می‌کند، به زنش می‌گوید من امشب کار زیادی دارم، کسی به اطاق من نیاید. بعد داخل اطاق شده در را می‌بندد و مقداری از تریاک را حل کرده می‌خورد. فردا صبح می‌بینند داوراز بین رفته است. رضاشاه خیلی ناراحت شد. دستور داد احترامات و تشریفات فراوان در تشییع جنازه به عمل آید. ولی همان روز گویا پشیمان شده بود. گفت این همه جمعیت برای چیست؟ جمعیت عظیمی در مراسم تشییع جنازه شرکت کرده بودند. ادیب السلطنه (رادسر) دستور داد مردم را متفرق کنند. (۳)

۲ - داور و خاطرات گلشائیان

مجید مهران در شرحی به مجله آینده می‌نویسد: شادروان عباسقلی گلشائیان در شماره‌های ۱ - ۴ سال شانزدهم آن مجله گرامی تحت عنوان «گوشه‌ای از زندگانی مرحوم داور» شرحی درج نمود و وعده داده بود موضوع قحطی خراسان و خودکشی داور را در مقاله دیگری مرقوم دارد که اجل او را مهلت نداد، و نقاب در خاک کشید و این قصه ناتمام ماند.

از آنجا که در روزهای آخر عمر با آن مرحوم، ملاقات‌هایی داشت و یکی از دست‌پروردگان داور بود و ماجرای خودکشی این وزیر معروف را جزء به جزء می‌دانست، در تاریخ سیزدهم بهمن ۱۳۶۶ به اتفاق آقای پرویز حکیمی به ملاقات یا بهتر بگوییم عیادت گلشائیان رفتیم و سخن به داستان خودکشی علی‌اکبر داور وزیر دارایی رضاشاه کشیده شد و به شرح زیر جریان را گفت که یادداشت برداشتم و برای محکم کاری، در ملاقات بعدی عیناً برای او خواندم و یکی دو جا را تذکر داد اصلاح کردم و تماماً مورد تأیید ایشان قرار گرفت. بنابراین با توجه به اهمیت موضوع عین ماجرا را بنا به اظهارات آن مرحوم برای علاقه‌مندان به تاریخ معاصر ایران و آشنایی به اوضاع و احوال سیاسی و تزلزل وزرای وقت رژیم گذشته ذیلاً می‌نگارم.

مرحوم داور وقتی که وزیر دارایی شد آن عده از جوانانی را که با آنها در عدلیه کار کرده بود و مورد اعتمادش بودند به وزارت دارایی منتقل کرد. مرحوم اللهیار صالح را مدیر کل امور مالی و من را مدیر کل

امور اقتصادی منصوب کرد. طبق قانون انحصار تجارت چون با دولت‌های شوروی و آلمان بیشتر معاملات به صورت تهاتری (پایاپای) بود تصمیم گرفت صادرات کشور تحت نظارت دولت باشد، لهذا شرکت مرکزی تشکیل داد و از بازرگانان معروف نظیر علی و کیلی دعوت به عمل آورد تا عضو هیئت‌مدیره این شرکت باشند و چون مذاکرات با شرکت نفت انگلیس و ایران بالاخره به تمديد قرارداد کشیده شد و درآمد قابل ملاحظه‌ای نصیب دولت ایران نگردید، داور با شرکت امریکایی سینکلر وارد مذاکره شد که امتیاز منابع نفت شمال کشور را به آنها بدهد و از رضاشاه تقاضا کرد روی نقشه ایران با ممداد قرمز حوزه مناطق نفتی مذکور را شخصاً خط بکشد، بعداً به من گفت رضاشاه عادت دارد اگر سروصدایی بلند شد، بعداً حاشا کند و کاسه کوزه را سر ما بشکند، بنابراین به خط خودش سند گرفتم.

داور تا قبل از انتحار با مقامات امریکایی در وزارت امور خارجه برای اعطای امتیاز نفت مشغول مذاکره بود. انگلیسی‌ها از این موضوع بو بردند و شروع کردند به بدنام کردن داور. از جمله یک روز خبردار شدیم که تهران نه نفت دارد و نه بنزین. در هیئت وزیران که در حضور شاه تشکیل شده بود داور پیشنهاد می‌کند که تا رفع مضيقه، بنزین و نفت جیره‌بندی شود. رضاشاه سری تکان می‌دهد و به‌طور استهزاء می‌گوید هی دلی دل! مملکتی که روی منابع سرشار نفت خوابیده باید بنزین و نفت را جیره‌بندی کند و با عصبانیت دستور می‌دهد این نورث کرافت فلان فلان شده رئیس شرکت نفت را بگویند این مسخرگی بازی‌ها چیست و فوراً رفع اشکال کند.

گلشائیان اضافه کرد روز بعد به دستور اوبه دیدن نورث کرافت که در تپه‌های الهیه مشغول اسکی‌بازی بود رفتم اوامر شاه را ابلاغ کردم.

کرافت گفت تقصیر ما چیست؟ ارتش تمام نفتکش‌ها را ممانعت کرده و سرلشکر خزاعی فرمانده لشکر جنوب هرچه کامیون است در خدمت گرفته و راه آهن هم قادر نیست این همه محموله را حمل کند. از طرف دیگر در همان سال به علت کمی برداشت محصول، خراسان گندم نداشت و مردم بدون نان مانده بودند و رضاشاه هر روز وزیر دارایی را می‌خواست و نتیجه کار را سؤال می‌کرد و خیلی از این بابت عصبانی بود.

داور متوالیاً از هشت صبح تا ده شب کار می‌کرد و ستاد عملیات تشکیل داده بود و روی نقشه ایران بر دیوار با سنجاق‌های رنگارنگ مسیر کامیون‌ها را تا آخرین لحظه تعیین می‌کرد و مرتباً با رؤسای ادارات غله و غیره در تماس بود تا از سایر نقاط کشور کمبود گندم خراسان را جبران کند. وقتی از همکاری ارتش مایوس گردید و فهمید تعمّدی هست که کامیون ندهند به دکتر محمد سجادی وزیر راه متوسّل شد، او هم آب پاکی را ریخت و گفت به علت ریزش برف سنگین در گردنه گدوک واگون‌ها از ریل خارج شده‌اند و قادر به حمل گندم نیستند.

هنگامی که دراطاق داور بودم و این خبر یأس‌آور را شنید، فوق‌العاده ناراحت شد و بر روی کاناپه دراز کشید و با ناراحتی گفت فلانی کار من تمام است و طبیعت هم با من سرناسازگاری دارد و نمی‌خواهد این

مشکل حل شود. از جانب دیگر رضاشاه را توهم برداشته بود که در شرکت مرکزی لفت‌ولیس می‌شود و پول خزانه هدر می‌رود و معمول این بود که وزرای خارجه - مالیه و راه هر موقع مطلب واجبی داشته باشند بدون وقت قبلی شرفیاب شوند. صبح آن روزی که داور تصمیم به خودکشی می‌گیرد از دربار اطلاع می‌دهند که شاه او را احضار کرده است. وقتی داور وارد دفتر رضاشاه می‌شود (ظاهراً رئیس بانک ملی امیرخسروی و جم نخست‌وزیر هم حضور داشته‌اند) به محض آنکه سلام می‌کند، شاه با تغییر می‌گوید سلام آقای رئیس‌جمهور! منظورش این بوده که مأموران شهربانی به او گزارش کرده‌اند که داور درصدد برانداختن سلطنت است و می‌خواهد این مقام را کسب کند و یا اینکه رضاشاه به این ترتیب خواسته ضربه کاری را به وزیر دارایی خود بزند و از قرار معلوم کلمات رکیکی نسبت به داور ادا می‌کند، به طوری که داور وقتی وارد باغ می‌شود از شدت ناراحتی روی نیمکت می‌نشیند، بعداً یکسر به وزارتخانه می‌رود و فوراً سلطان حسین میرزا رخشانی رئیس انحصار تریاک را می‌خواهد و می‌گوید نمایندگان مجلس شکایت دارند که تریاک‌ها مرفین کافی ندارند، چند لول تریاک بیاورید تا صحت و سقم این شایعه در آزمایشگاه روشن شود.

مرحوم داور پس از قتل تیمورتاش و سردار اسعد و اعدام اسدی و زندانی کردن نصرت‌الدوله فیروز از دوستان قدیمی خودش، حدس زده بود روزی نوبت او هم فرا خواهد رسید، لذا دستور داده بود دکتر مهدی نامدار مقداری گرد مرفین یا کوکائین برای او تهیه کند و همیشه این گرد را در لابلای کمر بند خود همراه داشته است و نمی‌خواست به ذلت بمیرد. همان روز به رئیس خزانه دستور می‌دهد صورت موجودی را برای او بیاورند و طبق دستور کتبی شرکت مرکزی را منحل می‌کند و شرحی می‌نویسد که اگر علی و کیلی و بقیه اعضای هیئت‌مدیره شرکت مرکزی هرگونه اقدامی کرده باشند به دستور شخص او بوده و آنها بی‌گناه بوده‌اند و تمام مسئولیت را به گردن می‌گیرد، و شرحی خطاب به رضاشاه می‌نویسد و با ذکر ارقام قطعی معلوم می‌دارد هیچ حیف و میلی به عمل نیامده و طبق آماري که رئیس کل خزانه تهیه کرده بود نه تنها موجودی حساب شخص شاه در بانک، بلکه دارایی دولت دست نخورده است و بی‌جهت خاطر او را مشوب کرده‌اند. این نامه را بعدها گلشائیان [وقتی] کفیل وزارت دارایی می‌شود در کشوی میز داور پیدا می‌کند و از قرار معلوم وزرای قبلی جرأت نکرده بودند به عرض برسانند.

در تاریخ بهمن ۱۳۱۵ اول شب که داور به خانه می‌رود به همسر خود می‌گوید من امشب خسته هستم و شام نمی‌خورم، شما با بچه‌ها شام بخورید و بخوابید. پس نامه‌ای که برای مادر و خانم خود تهیه می‌کند، و به نحوی از این عمل خود که از روی ناچاری انجام می‌دهد پوزش می‌خواهد در همان اطاق پذیرایی تریاک‌هایی را که از رخشانی گرفته بود با ته قلم خودنویس خرد می‌کند و با گرد مرفینی که در کمر بند خود داشته اول مخلوط کرده و سپس در آب حل می‌کند و جرعه جرعه سر می‌کشد، به طوری که خط آنها بر لیوان آبخوری باقی مانده بود. همسر او صبح روز بعد متوجه می‌شود چراغ سالون روشن است و وقتی وارد اطاق می‌شود می‌بیند داور با لباس در روی نیمکت خوابیده، عقب اللهیار صالح که در همان نزدیکی منزل

داشته می فرستند و دکتر لقمان الملک و دکتر میر و دکتر جهانشاه صالح هم می آیند و هر چه کوشش می کنند فایده ای نمی بخشد و به این ترتیب داور جان به جان آفرین تسلیم می کند.

گلشائیان افزود وقتی که داور در رأس ساعت هشت به وزارتخانه نیامد تعجب کردم، از حسن خان پیشخدمت مخصوص او پرسیدم آقا تشریف نیاورده اند؟ حسن خان جواب می دهد آقای داور فوت کرده اند! با ناراحتی تمام به اتفاق علاء که از طرف شاه همه روزه برای بازرسی کار شرکت مرکزی مراجعه می کرد فوراً به منزل داور می رود و وقتی با جنازه او مواجه می شود بی اختیار لب به شکایت می گشاید و بلند می گوید این چه مملکتی است؟ یک روز تیمورتاش و سردار اسعد را در زندان می کشند، حالا هم باید کاری کنند که داور از شدت استیصال دست به خودکشی بزند. در این موقع جم نخست وزیر دست بر روی دهان گلشائیان می گذارد و آهسته می گوید مگر مختاری رئیس شهربانی را آن گوشه نمی بینی و آیا از جانت سیر شده ای؟ به او تکلیف می کند زود برو به خانه. گویا نامه هایی را که داور خطاب به مادر و همسر خود نوشته بوده رئیس شهربانی برمی دارد و به دکترها دستور می دهد در موقع صدور گواهی مرگ اسمی از انتحار نبرند و علت را سکتة قلبی ذکر کنند.

روز بعد هم همکاران داور می خواهند با تشریفات جنازه را از شبستان مسجد سپهسالار حمل کنند و گلشائیان هم یک سر تابوت را گرفته بود، سرتیپ ادیب السلطنه رادسر (سرداری) معاون وقت شهربانی به عجله می آید و می گوید این لوطی بازی ها چیست؟ و به این ترتیب به اشاره مقامات بالا تشییع جنازه یکی از وزرای معروف که سهم بزرگی در انقراض سلسله قاجاریه و به تخت نشاندن رضاشاه داشت موقوف می گردد. از قرار معلوم رضاشاه میل نداشت در بین مردم شایع شود یکی از وزرای معروف او دست به خودکشی زده است. (۴)

پی نوشت:

۱- این قصیده پند آموز از افضل الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی متخلص به خاقانی (۵۲۰ قمری در شیروان - ۵۹۵ قمری در تبریز) است که از جمله بزرگ ترین قصیده سرایان تاریخ شعر و ادب فارسی به شمار می آید. از القاب مهم وی حسان العجم می باشد. آرامگاه او هم اکنون در شهر تبریز قرار دارد.

۲- خاطرات سید حسن تقی زاده «زندگی طوفانی» به کوشش عزیزالله علی زاده، انتشارات فردوس - ۱۳۷۹ - صص ۲۴۴ - ۲۴۲

۳- همان، صص ۲۴۶ - ۲۴۵

۴- مجید مهران، نشریه آینده سال نوزدهم دی تا اسفند ۱۳۷۲ شماره ۱۰ تا ۱۲ و نگاه کنید به خاطرات من از عباسقلی گلشائیان - انتشارات اینشتن - ۱۳۷۷ - صص ۳۵۱ - ۳۳۵

۵۴ - اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا «مصدق و نهضت ملی ایران» - نشر مرجان -
۱۳۵۷، صص ۱۷-۱۶، نگاه کنیده « تلاش آزادی»، باستانی پاریزی - نشر علم - ۱۳۸۲ - صص ۲۸۳ -
۲۸۲

- نگاه کنیده به « نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق، انتشارات مصدق ۷، صص ۳۱ و ۶۶ و ۷۴ و ۹۲ و ۱۸۰ و
۱۷۹ و ۱۸۸ و همانجا، ص ۱۸۰ و همچنین به سیاست موازنه منفی، نوشته حسین کی استوان، جلد اول،
ص ۲۴

۵۵- حسین مکی « تاریخ بیست ساله ایران» جلد چهارم - ص ۲۵۸

۵۶ - پیشین، ص ۲۶۰

۵۷ - پیشین، صص ۲۶۱ - ۲۶۰

۵۸ - پیشین، ص ۲۶۳

۵۹ - داریوش رحمانیان، «مسأله راه آهن در ایران عصر قاجار»، پژوهشهای تاریخی ایران و اسلام، شماره
۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، ص ۹۳.

۶۰ - حسین مکی « تاریخ بیست ساله ایران» جلد چهارم، صص ۲۶۵ - ۲۶۴

۶۱ - غلامرضا نجاتی « مصدق سالهای مبارزه و مقاومت»، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸ - صص ۳۱
- ۲۶

۶۲ - خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی « کهنه سرباز»، مؤسسه خدمات
فرهنگی رسا، ۱۳۶۶ - صص ۸۱ - ۸۰

۶۳ - پیشین، صص ۸۵ - ۸۳

۶۴ - پیشین، صص ۸۹ - ۸۸

۶۵ - پیشین، صص ۹۵ - ۹۴

* «موقعی که سرتیپ محمود امینی رئیس رکن سوم ستاد کل ارتش و نویسنده، معاون آن رکن بودم، از
لحاظ طرح بسیج مطالعه بررسی های اولیه ستاد ارتش در مورد چگونگی انتخاب مسیر راه آهن و امکان
استفاده استراتژیکی از آن مورد نیاز واقع شد. پس از تجسس بسیار معلوم شد کوچکترین پرونده ای از آن
در تمام دوایر رکن وجود نداشت. ارکان دیگر ستاد کل ارتش، و دفتر اختصاصی رئیس ستاد کل هم مطلقاً از

داشتن و حتی شنیدن نام چنان پرونده اظهار بی اطلاعی کردند. در دفتر رئیس رکن با اشاره به گاوصندوق اسناد محرمانه رکن که کلید رمزش نزد رئیس رکن بود، از سر تیپ امینی پرسیدم آیا آنرا هم به دقت بازدید کرده اید؟ گفت: «بله، اندر آن صندوق جز لعنت نبود!»

منبع: خاطرات سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی «کهنه سرباز» ص ۹۵

*** جان فوران ارزیابی خود از راه آهن را این گونه می نویسد: «بخش عمده توسعه منابع دولتی صرف طرح های زیربنایی شد که بارزترین آنها راه آهن سراسری بود. احداث این خط آهن ۸۵۰ مایلی سراسری در واقع به هدر دادن منابع بود؛ طرحی پرهزینه که پیامدهای ناگوار چندی داشت. تورم زا بود، هدف های اقتصادی چندی نداشت و از هیچ یک از شهرهای عمده کشور [جز تهران] عبور نمی کرد، سطح زندگی عمومی را پایین می آورد چون هزینه آن از طریق مالیات قند و چای تأمین می شد. احداث هر مایل راه آهن ۳۵ هزار پوند استرلینگ هزینه برمی داشت؛ در حالی که احداث جاده های ماشین رو با یک تا یک و نیم درصد این هزینه امکان پذیر بود.»

منبع: جان فوران «مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران»، ترجمه احمد تدین، موسسه فرهنگی رسا، ۱۳۸۹، ص ۳۱۰